https://www.path-2-happiness.com/fa

The Path to Happiness

گفتگویی پیرامون سعادت و خوشبختی

خالد ابوالفتوح

SPACE CHANNELS

مرکز فتوح برای اطلاعات

The Path to Happiness
گفتگویی پیرامون سعادت و خوشبختی
خالد ابوالفتوح

https://www.path-2-happiness.com/fa

از آثار

کانال ماهواره ای

مرکز فتوح برای اطلاعات

گفتگویی پیرامون سعادت و خوشبختی

گفتگویی در معنای سعادت دنیا و آخرت

خالد أبو الفتوح

https://www.path-2-happiness.com/fa

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش درآمد

الحمد لله و الصلاۀ و السلام علی رسول الله و آله و صحبه و من والاه.. اما بعد

بدون تردید جهان در عصر ما تحت تاثیر افکار و نظریات گوناگونی قرار دارد، همه این افکار به تشنگی انسان برای یافتن پاسخ به پرسش های بزرگ در زندگی اشاره دارند تا از حالت سرگردانی که در آن بسر می برد بیرون آید. او تشنه کسی است که دست او گرفته و به راه راست راهنمایی کند. اضافه بر این، جهش بی سابقه در باز شدن درهای دانش و گسترش نقل و انتقال آنها سبب افزایش این تاثیر گشته است. به همین علت وظیفه شرعی مسلمانان در قبال اسلام و وظیفه انسانی آن ها در قبال بشریت پر رنگ تر می شود. وظیفه رساندن آرمان خدایی به افراد سرگردان و مورد خطاب قرار دادن آنان با زبان خودشان... بر همان اساسی که پیامبران در میان قوم خود به تبلیغ پرداختند.

قرآن کریم به گفتگو و مباحثه علمی در راه یافتن حق تشویق می کند و بسیار پسندیده می داند که بحث و مناقشه در این هدف به بهترین روش باشد. خدای بلند مرتبه می فرماید: {به راه پروردگارت، با حکمت و پند پسندیده فراخوان، و به روشی که آن [روش] بهتر است با آنان مناظره کن، به راستی پروردگارت به [حال] کسی که از راهش گمراه باشد داناتر است و او به راه یافتگان [نیز] داناتر است} [سوره نحل آیه ۱۲۵].

و در مباحثه با اهل کتاب به شکل ویژه تاکید می کند و می فرماید: {و با اهل کتاب جز به [روشی] که آن بهتر است، مجادله نکنید مگر با کسانی از ایشان که ستم کردند و بگویید به آنچه بر ما فرو فرستاده شده، ایمان آورده ایم و معبود ما و معبود شما یکی است و ما فرمانبردار اوییم} [سوره عنکبوت آیه ۴۶].

پیامبران، بخصوص پیامبران اولولعزم این سبک را در پی گرفتند. درباره قوم نوح علیه السلام این چنین آمده است: {گفتند: ای نوح، به راستی که با ما جدال کردی، آن گاه جدالت را با ما[هر چه بیشتر] افزودی. پس اگر از راستگویانی آنچه را که به ما وعده می دهی برای ما [پیش] آر} [سوره هود آیه ۳۲]

قرآن مثال های متعددی از گفتگو و مناقشه با کفار و مشرکین آورده و دلایل آنها درمخالفت با قرآن و رسالت آن را بدون هیچ گونه دستکاری و لکنت زبانی طرح کرده است و پس از آن، استدلال آنها را با دلایل قانع کننده پاسخ داده، زیرا اسلام همان گونه که یک دعوت

ایمانی است، یک دعوت اصلاحی نیز می باشد و این دو امر جز با تغییر اندیشه و افکار و بازبینی در آنها صورت نمی پذیرد و این هدف فقط با قانع کردن ممکن است، که گفتگو و مناقشه، از بزرگترین وسایل آن هستند.

از این جهت برادرم دکتر «عبدالله بن سالم باهمام» به من پیشنهاد داد تا کتابی تالیف کنم و در آن به مهمترین قضایایی که سبب زشت جلوه دادن چهره اسلام در نزد غیر مسلمانان می شود بپردازم؛ کتابی که در قالب گفتگو باشد تا به زبانهای مختلف ترجمه گردد، گفتگویی که پیچیده و تخصصی نباشد و با فرهنگ عصر تناسب داشته باشد و من این پیشنهاد را قابل توجه و عمل دیدم.

پس با توجه به اهمیت کار و بدون توجه به سختی پیش رو، آن را آغاز کردم. من ویژگی هایی برای نتایج وپیامد ها تعیین کردم که باعث ایجاد قیودی در حین کار می شد:

• فهرست افراد مورد خطاب این گفتگو را افزایش دادم و مسلمانانی را به آن اضافه کردم که می خواهند فرهنگ اسلامی را به سادگی و روشنی بیاموزند و این کمکی برای آنان باشد تا اندیشه شان را توسعه بدهند و بتوانند با دشمنان اسلام بحث و مناظره کنند.

• معیار انتخاب موضوعات را مشخص کردم، این گفتگو شامل سرفصل هایی کلی در اصول و مبادی اسلام است و مباحثی را هم در بر می گیرد که پیرامون اسلام اشاعه می کنند و مانع از دیدن و شناخت درست اسلام می شود.

• ترجیح دادم که محتوای آن به صورت حلقات جدا از هم باشد، که در نتیجه به سی حلقه رسیدند. هر حلقه به یک موضوع مستقل می پردازد، به طوری که طرحی کامل از بحث ارایه می دهد و نیازی به حلقه دیگر برای تکمیل صورت ذهنی خواننده یا شنونده نیست.

• چون قرار است این حلقات به یک سریال تلویزیونی تبدیل شود، به همین جهت خود را ملزم کردم تا حجم هر قسمت، مشخص و به اندازه دیگر قسمت ها باشد، حتی سعی شده است تعداد کلمات نیز تا حد زیادی یکسان باشد و این مقدار حجم، با داده های فکری متناسب باشد و در مجموع به شکل یک بسته فکری ارایه شود و این هدف در چگونگی طرح تمام جزئیات تاثیر داشته است. در این میان من مهمترین نکات را انتخاب کرده ام.

• از طرح مباحث به شکل یک نوشته طولانی پرهیز کرده ام تا قالب یک گفتگو را پیدا کند و همچنین سعی شده است تا در موضوعات فکری که غالبا خشک وپیچیده هستند مقداری تغییر داده شود، اما این تغییر به آن مقدار نیست که موضوع را به یک داستان یا نمایش تبدیل کند.

• به همین ترتیب سعی کرده ام گفتگو و سبک استدلال و انتخاب پاسخ ها و دلایل را با فرهنگ و منطق گروههای مورد خطاب هماهنگ سازم و تلاش شده سطح گفتگو، با سطح قشر مورد خطاب منطبق باشد.

• اما بزرگترین مشکل، در انتخاب شخصیت فرد غیر مسلمان بود و اینکه چگونه استدلال و پاسخ های او را طرح کرد. مصدر این مشکل از آن جا نشات می گرفت که من تجربه همزیستی با این چنین فردی را در زندگی خود نداشته ام، همانگونه که هدف گفتگوی تبلیغی هم، در توجیه و مسیر دهی گفتگو تاثیر دارد.

تلاش زیادی کرده ام تا این معیارها را رعایت کنم و البته ادعا نمی کنم که در تمام موارد به این هدف رسیده ام و از ابتدا از خواننده بابت برخی از تعابیر پیچیده پوزش می خواهم و امیدوارم مرا در این موارد معذور بداند.

همان گونه که لازم می بینم تا این نکته را اظهار کنم که این گفتگو برای دادن یک صورت کامل درباره اسلام یا رد تمام شبهاتی که دشمنان اسلام طرح می کنند، کافی نیست. اما من آن را برای شکستن موانع شناخت اسلام در نزد غیر مسلمانان کافی می دانم - زمانی که موانع دیگر از بین رفته باشند - .

دوست دارم اشاره کنم به اینکه در حین نوشتن- تقریبا بعد از گفتگوی دوازدهم- یکی از دوستان به من خبر داد که در این زمینه، تجربه ای مشابه از استاد توفیق رفاعی وجود دارد، که عنوان آن عبارت است از: «تصمیم از آن توست». در کتاب فروشی ها به دنبال آن گشتم اما نتوانستم آن را پیدا کنم، متوجه شدم چاپ آن تمام شده و چندین سال است دیگر چاپ نشده، می خواستم آن را با چیزی که شروع کرده بودم مقایسه کنم. در اینترنت هم به دنبالش گشتم، اما باز هم آن را نیافتم. گزارشی از آن را در یک باشگاه مجازی دیدم و پی بردم که یک سری موضوعات مشترک میان ما هست و نیز مباحثی در نوشته های من وجود دارد که نمی دانستم آیا او به آنها پرداخته است یا نه. اگرچه چهارچوب کلی بحث

بسیار به هم نزدیک است، همچنانکه مشاهده شد بحث اصلی بسیار منحصر به فرد است و برجستگی آن زمانی بیشتر هویدا می شود که بدانید گفتگوی استاد توفیق و همسرش از جهتی دیگر با برخی از غربیان گفتگویی واقعی است. بعد از مشورت با برادرم «دکتر عبدالله باهمام» قرار شد با جدیت آن چه را آغاز کرده ام تکمیل کنم و نتیجه، این کتاب شد.

همان گونه که اشاره کردم برای تدوین این گفتگو به منابع فراوانی مراجعه کرده و صدها صفحه را در اینترنت مطالعه کرده ام و از برخی از آنها، قسمت هایی را انتخاب کرده و از بعضی دیگر با دخل و تصرف استفاده برده ام و به این موضوع در پی نوشت کتاب اشاره نکرده ام، زیرا با قالب گفتگوی کتاب تناسبی نداشت و پی نوشت، تمرکز و سیر افکار خواننده را از بین می برد. به جای آن، تمامی مصادر و منابع در انتهای کتاب آورده شده اند و برای استفاده بیشتر، آدرس سایت ها را هم ذکر کرده ام. البته باید متوجه بود که ذکر صفحه منبع اینترنتی، ساده نیست.

در پایان لازم به ذکر است که در این گفتگو سه شخصیت محوری وجود دارد که گفتگو با آنها آغاز و پایان می پذیرد، که عبارتند از: «راشد» نویسنده و روزنامه نگار مسلمان که به طور موقت در انگلستان زندگی می کند. «مایکل» شهروند انگلیسی که مدرس است، آنها در خلال گفت وگویی در فضای مجازی با هم آشنا شده اند و سپس با هم قرار گذاشته و یکدیگر را در یک قهوه خانه در لندن ملاقات می کنند، تا گفتگوی خود را رو در رو آغاز کنند و سپس در حین سفر به پاریس، دانشجویی دیگر از هند، که در آلمان درس می خواند، به آنها می پیوندد.

اکنون شما را در گفتگوی نخست، با مایکل و راشد تنها می گذارم. به این امید که در هر گفتگو مطلب تازه ای بیابید.

خالد ابوالفتوح

khaled@alfotoh.com

https://www.path-2-happiness.com/fa

جام فراموشی

جام فراموشی

راشد و دوستش مایکل طبق قراری که داشتند، در قهوه خانه ای دیدار کردند. به محض نشستن، مایکل به راشد گفت:

امشب موضوعی را مطرح می کنم که به گمانم با من موافق خواهی بود.

راشد: اجازه بده دوست من، بگذار اول نوشیدنی سفارش بدهیم.

مایکل: ببخشید که عجله کردم حق با توست

مایکل پیشخدمت را صدا زد، پیشخدمت رو به آنان کرد و پرسید چه درخواستی دارید؟

راشد: چای.

پیشخدمت با تعجب: چای؟!

راشد: به همراه لیمو

پیشخدمت با تعجب بیشتر: با لیمو؟!

مایکل با خنده: بله او مسلمان است و شراب نمی نوشد، من هم برای عذرخواهی از عکس العمل عجولانه ام، با دوستم هم نظر می شوم و چای با لیمو می خورم.

پیشخدمت برای انجام درخواست آنها برگشت، در حالی که راشد با خود زمزمه می کرد: نمی دانم کجای این درخواست عجیب بود؟!

مایکل: دوست من، نوشیدن شراب در کشور ما مثل نوشیدن آب است، انواع شراب با نام و طعم های مختلف و روش های مختلف نوشیدن وجود دارد و پیشخدمت از این تعجب کرد که درسفارش تو، هیچ کدام از این انواع شراب وجود نداشت، در حالی که این سبک سفارش فقط مخصوص بچه ها است... ببخشید...ببخشید...

راشد: اما این خیلی عجیب است!

مایکل: کجایش عجیب است؟ این وضع برای ما عجیب نیست و البته این موضوع فقط در کشور ما نیست، بلکه در تمام کشورهای غربی همینطور است.

راشد: و دقیقا علت تعجب همین است...

مایکل: چطور؟

راشد: چون اکثر مردم این مناطق مسیحی هستند و فرض بر این است که شما به کتاب مقدس ایمان دارید. در تورات آمده که شراب مضرات زیادی دارد و آن را ممنوع اعلام کرده است: «در میان نوشندگان شراب نباش در میان کسانی که بدن های خود را پیچ و تاب می دهند» (امثال۲۳:۲۰). و همچنین از مست شدن با شراب نهی کرده است: «وای بر کسانی که صبح زود در پی شراب می روند و شب دیرهنگام شراب آنان را به هیجان می آورد» (اشیعاء ۵:۱۱)

و در نصوص انجیل در سفر لاویین (۹:۱۰) آمده است: « پروردگار با هارون سخن گفت و اظهار داشت: تو و فرزندان ات تا زنده هستید شراب و هیچ مست کننده ای ننوشید این یک فرض برای شما و نسل بعد از شما، برای همیشه روزگار است»، و در سفر قضات آمده است(۱۴:۱۳): « فرشتگان پروردگار به نوح گفتند: ننوش هیچ نوع شراب و مست کننده ای که از درخت تاک بدست می آید» و در این خصوص نصوص فراوانی وجود دارد که شارب خمر را سرزنش و از همزیستی با آنها نهی می کند و کسانی را که صحنه نوشیدن شراب را تماشا می کنند، نکوهش کرده اند.

مایکل: آرامتر راشد، فکر نمی کنم فقط تو از محتوای کتاب های مقدس خبر داشته باشی. بسیاری از رجال دین ما نوشیدن شراب را جایز می دانند و از تورات نقل می کنند که بعضی از پیامبران تا حد مستی شراب نوشیده اند. از بعضی ها شنیده ام که می گویند فقط مستی حرام است و در انجیل آمده است که عیسی مسیح شراب نوشید. در انجیل لوقا (۳۳:۷) آمده است: « زیرا یوحنا آمد در حالی که نه نان می خورد و نه شراب می نوشید و می گویید او شیطان است. و فرزند انسان آمد در حالی که می خورد و شراب می نوشد و می گویید او انسانی پرخور و باده گسار است».

راشد: چیزی که تو دوست عزیز به آن اشاره می کنی، ما را به دو مشکل بزرگ در جوامع غربی و تاثیر این دو مشکل بر انسان غربی می رساند.

اول اینکه من خیلی متاسفم که به شما بگویم، واقعیت کتاب فعلی شما بیانگر

ورود چیزهای متعددی در آن است و دستانی که در خدمت شیطان بوده اند آن را دستکاری کرده اند؛ به طوری که در بسیاری از عقاید، آن را متضاد ساخته اند. از آن جمله، موضوع حرام و حلال بودن شراب است و نسبت دادن باده گساری به عیسی و در عین حال تبرئه کردن او از نوشیدن شراب. در همین انجیل لوقا در وصف عیسی مسیح از زبان جبرئیل آمده است(۱۵:۱)» چون او در نزد پروردگار، بزرگ است پس شراب نمی نوشد» پس تناقض واضح است.

دوم: رجال دین شما کتاب مقدس را به تصرف شخصی خود در آورده اند. برخی ادعا می کنند که به نام پروردگار سخن می گویند و بسیاری از آنها هم بر این باورند که حق حرام و حلال کردن را دارند و شما هم در این امور از آنها پیروی می کنید.

مایکل: در این مورد حق با توست و به همین خاطر به طور شفاف به تو می گویم که بسیاری از ما حقیقتا به کتاب مقدس ایمان نداریم و به رجال دین هم اعتماد نمی کنیم. از عصر روشنگری، تحول بزرگی در جامعه ما روی داده، به همین خاطر الان ما در چنین مواردی، فقط به عقل و دانش مادی اعتقاد داریم. پس کتاب مقدس و دین را بگذار کنار و بیا تا با عقل و دانش حرف بزنیم.

راشد: اول بگذار من حرفم را بزنم. این مشکل شما با دین، در نتیجه طغیان کلیسا و مبارزه آن با دانش به وجود آمده است و نتیجه رنجی است که از آن، به خصوص در قرون وسطی کشیده اید و متاسفانه هر دینی را این چنین تصور می کنید و فکر می کنید که آن هم با دانش مخالف است و نقشش فقط در زمینه عبادت است. اما ما در اسلام این مشکل را نداریم و دین ما، به فراگیری دانش تشویق می کند و در این میان رازهای مقدسی هم نیست که در تصرف رجال دین باشند.

بگذار به زبانی حرف بزنیم که قانع شویم، اما این باور مخالف عقل و اندیشه من نیست، این را برای تو ثابت می کنم.

مایکل: پس شروع کن.

راشد: فرمودی که هم اکنون شما به عقل و علم ایمان دارید، اول از تو می پرسم: اگر عقل این قدر مهم است، آیا شراب عقل را محافظت می کند یا آن را زایل می سازد؟

مایکل: این سوال نیست، یک تله است.

راشد: خداوند انسان را بزرگ داشته و بر بسیاری از مخلوقات برتری داده و با نعمت عقل به او لطف کرده. در اسلام، عقل، شرط تکلیف است و خداوند به ما دستور داده این نعمت بزرگ را حفظ کنیم و به چیزی که باعث زایل شدن آن می شود نزدیک نشویم. تا جایی که محافظت از آن، یکی از ضروریات پنجگانه در اسلام است و به همین خاطر خداوند شراب یا استفاده از مواد مخدر، یا چیزهای مانند آن را که باعث زایل شدن عقل می شوند، حرام کرده است.

مایکل: ضروریات پنجگانه که گفتی چه هستند؟

راشد: پاسخ به این پرسش ما را از موضوع خارج می کند، اما به طور کلی عبارتند از: دین، نفس، عقل، آبرو و مال.

مایکل: بسیار خوب، ادامه بده.

راشد: از نظر علمی روشن است که الکل (ماده موثر در شراب) به سرعت در معده و روده جذب می شود و وارد رگ های خونی می گردد و بعد از آن تمام بافت های جسم و بخصوص سیستم عصبی مرکزی را تحت تاثیر خود قرار می دهد.

مقدار بسیار کم الکل(حدود ۰٫۰۳در صد) هم، بر سلول های عصبی تاثیر می گذارد و باعث کاهش نقل و انتقال پیام ها می شود و همچنین منجر به عدم تمرکز و اختلال در حرکت و عدم شناخت صحیح اشیاء می گردد، به همین خاطر قرآن شراب را به شدت تحریم کرده و فرموده است : {ای مؤمنان، جز این نیست که شراب و قمار و انصاب و ازلام، پلید [و ناشی] از عمل شیطان است، پس از آن احتراز کنید، باشد که رستگار شوید} [سوره مائده آیه ۹۰]

مایکل: اما شراب فایده هایی هم دارد مثلا باعث احساس نشاط و گرمی می شود. مخصوصا در کشورهای ما که هوای سردی دارند، مفید است.

راشد: قرآن منکر آن نیست که شراب فایده هایی هم دارد، خداوند متعال می فرماید: {از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند، بگو: در هر دوی آنها گناهی بزرگ و [نیز] برای مردم سودهایی است، و گناه هر دوی آنها از نفعشان بیشتر است} [سوره بقره آیه ۲۱۹]

اما چون این فواید با مضرات آن قابل مقایسه نیست، پس خداوند آن را حرام کرده است. بیا درباره همان دانشی که تو به آن ایمان داری حرف بزنیم.

آثاری که بر رفتار شخص برجای می گذارد و آسیب های روانی و اجتماعی، کارهایی که فرد در هنگام مستی انجام می دهد، جرایمی که مرتکب می شود، زیان های مادی و آزار رساندن به دیگران، همه این موارد جای خود دارد، اما علم ثابت کرده است که نوشیدن شراب مخصوصا رسیدن به مرحله مستی و باده گساری منجر به آسیب های جسمی زیر می شود:

۱. به طور کلی در غده های مختلف بدن تاثیر می گذارد و باعث اختلال در کار آنها و همچنین اختلال در فعالیت قلب می شود.

۲. باعث تراکم خون در رگ های دستگاه تناسلی می شود.

۳. منجر به زخم معده، زخم اثنی عشر و سوزش دستگاه هاضمه می گردد.

۴. باعث سوزش شدید در دهان، حلق، مری، معده، روده و نیز تحریک اعصاب و غدد درون ریز می گردد.

۵. سبب التهاب حاد کبدی و متورم شدن آن و سپس منجر به از بین رفتن مقاومت آن می شود وبه حالت لا یه لا یه در می آید. بعد از آن به تشمع کبدی(سیزور) منجر می گردد که این بیماری به هیچ عنوان درمان پذیر نیست و به سرطان کبد منتهی می شود.

۶. آسیب های شراب به دستگاه تنفسی غیر قابل شمارش اند .

اما آن چه شما درباره احساس گرمی در نتیجه نوشیدن شراب می گویی، به خاطر خونی است که تحت تاثیر ترکیبات الکل به سمت پوست می آید و باعث اتساع مویرگ ها در ناحیه اتصال سرخرگ و سیاهرگ می شود. در نتیجه مشاهده می شود که سطح پوست از خون گرم انباشته شده. خونی که از اجزای جسم می آید و گرما و حرارت را با خود داد و به فرد می خواره احساس گرمای دروغینی دست می دهد و در نتیجه ی آن، پوست، سرخ و برافروخته می شود و احساس سرما نمی کند. سرازیر شدن خون گرم از تمام اعضای بدن به سمت پوست ادامه پیدا می

کند، به طوری که حرارت داخلی بدن کاهش می یابد و گرمای لازم برای عملیات فیزیولوژی را از دست می دهد.

راههای زیادی بر خلاف شراب برای دریافت گرما و حرارت وجود دارد. برای نمونه، مسلمانانی که در مناطق سردسیر زندگی می کنند، برای گرم شدن به نوشیدن شراب متوسل نمی شوند.

مایکل: اما استاد راشد دقت کنید که حرف شما زمانی مصداق پیدا می کند که فرد به حالت مستی برسد. بر همین اساس من بر این باورم که نوشیدن مقدار کمی مشروب، ایرادی ندارد.

راشد: مشکل اینجاست که در شروع نوشیدن شراب، احساس شادابی و نشاط به بدن دست می دهد و تقاضای مشروب بیشتری می کند. در نتیجه، شخص در پی نوشیدن بیشتر بر می آید و با بالا رفتن نسبت الکل در بدن، تقاضا هم نسبت به آن افزایش می یابد و این روند تا مستی کامل ادامه پیدا می کند.

بگذار خلاصه ای از تحقیقات پزشکی را به تو ارایه بدهم که در نیوزلند انجام گرفته و به آسیب های ناشی از مصرف نوشیدنی های الکلی- اگر چه به مقدار بسیار کم باشد- اشاره می کند، ضررهایی که از هر سود قابل انتظاری بیشتر است و این بر خلاف مفهوم رایج در غرب است که می گویند: نوشیدن روزانه یک پیاله شراب، باعث نجات از بیماری های قلبی می شود. در مقاله ای که در مجله پزشکی لانسیت منتشر شده است، به نقل از «دکتر رود جاکسون» - استاد بیماری های مسری در دانشگاه اوکلاند در نیوزلند - آمده است که: محافظت از بیماری های قلبی، با نوشیدن مقدار کم و یا نوشیدن شرابی که مقدار کمی الکل دارد، با ضررهای ناشی از آن قابل مقایسه نیست.

و با این مطلب، اعجاز علمی، و قانونگذاری در حدیث شریف آشکار می شود. آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرماید» هر مست کننده ای حرام است و هر آن چه، مقدار زیادی از آن، سبب مستی شود، مقدار کمی از آن هم، حرام است«

مایکل: اوووه عجب جر و بحث داغی بود، فکر می کنم نیاز به یک لیوان آبلیموی خنک دارم تا این دیدار را به پایان برسانم.

راشد با خنده: لیمو بدون چای؟ اما تو به موضوعی که من ذکر کردم اشاره نکردی، به هر حال من با تو موافقم.

مایکل: این مطلب، موضوع دیدار بعدی ما خواهد بود.

راشد: ان شاء الله تعالی.

https://www.path-2-happiness.com/fa

آیا یک زن کافی است؟

آیا یک زن کافی است؟

با وجود اینکه راشد سر موعد مقرر رسید اما متوجه شد که مایکل در انتظار او پشت میزی نشسته و یک نوشیدنی هم برای او آماده کرده است. راشد سلام کرد و روی صندلی نشست.

مایکل: نوشیدنی مورد علاقه تو را سفارش داده ام، چای با لیمو. حدس زدم که تو همیشه نوشیدنی مورد علاقه ات را می خوری.

راشد: سفارش ات را می پذیرم. اگر چه من این نوشیدنی را ترجیح می دهم اما تنوع را، حتی اگر کم هم باشد دوست دارم و فکر می کنم به طور کلی طبیعت بشر این چنین است.

مایکل: با تو موافقم، اما از این موضوع بگذر تا به موضوع خودمان برسیم. ببخشید! می خواهی نوشیدنی دیگری برایت سفارش بدهم؟

راشد: نه نه متشکرم... مثل اینکه برای بحث آماده هستی

مایکل: نه چندان، اما برای اینکه با پرداختن به موضوع دیگری وقتمان هدر نرود، همان طور که در جلسه پیش روی داد، بحث را آغاز کنیم.

راشد: پس شروع کن.

مایکل:همان طور که در جلسه قبل گفتم من دوست دارم موضوع مورد توافقی را به بحث بگذاریم. موضوعی که تو با من موافق باشی، اگر چه می دانم در جوامع شما خلاف آن رواج دارد.

راشد: بسیار خوب، من بحث خلافی را دوست ندارم و جر و بحث من با تو برای رسیدن به رضایت مشترک است. یا حداقل اینکه، دیدگاه هر یک از ما به شکل درست تبین شود. موضوعی که می خواهی مورد بحث قرار بدهیم، چیست؟

مایکل: باختصار، موضوع این است که من معتقدم روابط زناشویی باید از هر دو طرف همسان باشد، یا به عبارت دیگر، معتقدم جایز بودن چند همسری در اسلام، نوعی ظلم بر زن است، با من موافق نیستی؟

راشد: منظورت کدام زن است؟

مایکل با تعجب: زن! همسر!... آیا در این رابطه، زن دیگری وجود دارد؟

راشد: همان طور که پیش از این توافق کردیم بحث باید در چهارچوب کلی و فراگیر باشد تا تمامی مسائل را در بر بگیرد و تمام ابعاد آن را مورد توجه قرار دهد.

مایکل: بسیار خب، اما این نکته چه تاثیری بر موضوع ما دارد؟

راشد: اثرش این است که وقتی ما این موضوع را بررسی می کنیم باید به مصالح زن، به عنوان جنس زن توجه کنیم. یعنی مصالح تمام زنان را مد نظر قرار بدهیم و مصالح تمام جامعه را رعایت کنیم و حتی مصلحت مرد را هم ارزیابی کنیم و به تفاوت های میان مرد و زن توجه کنیم.

مایکل حرف او را قطع کرد و گفت: خب الان ما به منشا ظلمی که از طرف شما به زن وارد می شود دست یافتیم: تفاوت میان زن و مرد! این تفاوت های مورد ادعای شما به علت جامعه مرد سالار شرقی شماست تا از زن سودجویی کنید. این چه تفاوتی است؟ چرا زن حق نداشته باشد تا با بیش از یک مرد ازدواج کند؟ آیا این دلیلی بر شهوت ران بودن مردان در آن جامعه نیست؟

راشد: صبر کن دوست عزیز، به یک باره باران سوالات را چون سیل سرازیر کردی، نمی شود تمام این ها را یکجا بررسی کرد. همه این مباحث را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم، اما ابتدا بگذار تا این دسته از سوالات را تجزیه و از هم باز کنیم. از جایی شروع می کنیم که شدیدا تو را ناراحت کرده است: آیا تو قبول نداری میان مرد و زن تفاوت وجود دارد؟

مایکل: چه تفاوتی؟

راشد: در ابتدا، تفاوت های ساختاری و طبیعی میان طبیعت و جسم زن و مرد!

مایکل: البته تفاوت طبیعی وجود دارد اما این تفاوت ها چه ربطی به موضوع ما دارد؟

راشد: من با منطق دینی با تو سخن نمی گویم که باید در برابر آن تسلیم شد و رضایت داد، بلکه با منطق عقل و دانش با تو حرف می زنم، چیزی که پیش از این اعلام کردی که به آن ایمان داری. گوش کن دوست من:

پژوهش های علمی که همین اواخر انجام گرفته، ثابت کرده که عشق در نزد مردان و زنان متفاوت است، به طوری که تعدادی از هیات های علمی را بر این واداشته که به شکلی دقیق در پی یافتن تفاوت های معنی عشق، در میان مرد و زن باشند. دانشمندان در بررسی های علمی به این نتیجه رسیدند که ژن های مرد، او را به سوی روابط چند گانه می برد. در حالی

که ژن های زن او را به سوی استقرار و یکتایی در روابط سوق می دهد و در عمل، دانش جدید ثابت کرده است که مرد می تواند بیش از یک زن را دوست بدارد، بدون اینکه در دوستی او با هر کدام از آنها تاثیر بگذارد.

سایت سی ان ان این نظر را به لیزا دایموند، استاد روانشناسی دانشگاه یوتا در امریکا نسبت می دهد که: دلایلی زیست شناسانه وجود دارد که روابط متعدد مرد از خصوصیات جسمی او ناشی می شود.

تیم پژوهش در دانشگاه اکسفورد بریتانیا در تحقیقاتی که در سال ۲۰۰۷ انجام داده به این نتیجه رسیده است که زنان بر عکس مردان، بیشترین توجه خود را صرف جسم و یا فرزندان شان می کنند. این به خاطر هورمون اکستوسین است که روابط آنها با فرزندان شان را تقویت می کند.

پژوهش های جدید اشاره می کند که قسمت های معینی در مغز مردان، بزرگتر از زنان است و شاید تفاوت اساسی بین مغز مردان و زنان این باشد که قسمتی از مغز، که به میل جنسی می پردازد، در مردان دو و نیم برابر زنان است.

دوست من، آیا تو فکر می کنی این تفاوت ها در میدان عمل تاثیری ندارد ؟

مایکل: اگر این اطلاعات درست باشد، طبیعی است که تاثیر دارد.

پس شهوت ران بودن مرد آن طور که تو گفتی و تعدد روابط او با زنان، ربطی به اسلام یا جامعه شرقی ندارد.

یک سوال از تو دارم، می خواهم با همان صراحتی که در تو سراغ دارم پاسخ بدهی. چه تعداد از دوستان و قوم و خویشانت را می شناسی که دارای تعدد روابط با زنان نیستند؟ در رابطه با خودت نمی پرسم.

مایکل: اگر درباره روابط من هم بیرسی اشکالی ندارد، این موضوع در میان ما رواج دارد و در جامعه ما شایعه است، اما این به معنی ازدواج نیست.

راشد: پس چیزی که جامعه ما را به آن متهم می کنی، بین شما هم وجود دارد. با این حال تفاوت زیادی بین این دو روش وجود دارد، که آن را خدمت شما عرض می کنم.

و این را هم اضافه می کنم که اسلام سیستم چند همسری را اختراع نکرده است. در تمام تمدن های پیشین، قانون چند همسری وجود داشته است. اضافه بر آن، برای تعداد همسران

مرد هیچ گونه محدودیتی وجود نداشته است. همان گونه که در تمام ادیان آسمانی چند همسری وجود داشته است. در دین یهود، چند همسری تا قرون وسطی رواج داشت و طبق آئین یهود جایز بود. تا زمانی که گرشوم اشکنازی در سال(۹۶۰-۱۰۴۰) فتوا به تحریم چند همسری داد. همچنین در آئین کلیسا این مجوز تا قرن هفدهم وجود داشت و هنوز هم در بین برخی از مذاهب مسیحی، مانند مورمون ها، جایز است.

مایکل: پس این تعدد زوجات در زمان های گذشته بوده و در حال حاضر بشر رشد کرده و متمدن شده است.

راشد: رشد و پیشرفت تمدن، با رویارویی با فطرت بشر و پاسخ ندادن به نیازهای او و دور زدن مصالح، صورت نمی گیرد. معقول نیست که گفته شود انسان در قرون گذشته گوشت حیوانات را می خورده و از پشم در لباس خود استفاده می کرده است، پس خوردن گوشت حیوانات و استفاده از پشم در لباس ها، عملی وحشیانه یا عقب گرایانه است، اما می توان گفت که: پیشرفت انسان در تمدن، باعث شده تا این کارها را بهتر انجام دهد. به طوری که بیش از گذشته نیازهای او را بر طرف ساخته و مصالح او را تضمین کند و این، آن چیزی است که اسلام آورده است.

مایکل: چطور؟

راشد: تو گفتی که روابط عاطفی یا جنسی متعدد، بیرون از چهارچوب قانون ازدواج، در جوامع شما رواج دارد و این یک ظلم آشکار بر زن و باعث فساد جامعه است. این رابطه باعث آرامش روانی نمی شود و هیچگونه حقی را تضمین نمی کند و همچنین باعث ایجاد جامعه ای سالم هم نمی شود. اگر تعدد روابط در تمدن های گذشته، بدون قاعده بود، اسلام آمد و با زن با انصاف برخورد کرد. نیازهای او را تضمین و او را شریک قانونی در ازدواج قرار داد و ضوابط و قیودی را برای این ازدواج تعیین کرد، تا بیشترین حد ممکن از موفقیت را، برای این سازمان - خانواده - تضمین کند.

اسلام مصالح زن را رعایت کرده است، مصالح همه زنان را و میان سرکوب شهوت مردان و رها کردن بی قید و بند آن، توازن ایجاد کرده و این امر در چهارچوب نخستین سازه ی اجتماعی صورت پذیرفته، سازه ای که تا حد زیادی در سرزمین های شما در هم شکسته شده، منظورم خانواده است.

مایکل: اما آمار می گویند که نسبت موالید مذکر و مونث تقریبا یکسان است و اگر اصل تعدد همسر را برای مردان اجرا کنیم، تعدادی از مردان بدون همسر باقی خواهند ماند و این

خطری بزرگ است.

راشد: اگر آمار علمی این را اثبات می کند، این را هم اثبات می کند که متوسط عمر زنان بیش از عمر مردان است. در جوامع غربی، مردان به طور متوسط هفت سال کمتر از زنان عمر می کنند و این تفاوت طی قرن گذشته افزایش یافته است، برای نمونه: در آلمان متوسط عمر زنان ۸۰ سال و متوسط عمر مردان ۷۰ سال است، در حالی که این تفاوت در سال ۱۹۰۰ فقط دو سال بود.

«دانیل کروجر» از دانشمندان دانشگاه میشیگان در ایالات متحده می گوید: در تمامی کشورهای دنیا مرد کمتر از زن عمر می کند و می افزاید: یکی از دلایل این تفاوت، اختلاف هورمون های مرد و زن است. هورمون های مرد باعث فعال شدن ژن هایی می شود که سبب بیماری های قلب و عروق می گردد.

و این را هم اضافه کنم که احتمال مرگ مردان در سنین جوانی به علت جنگ هایی که میان کشورها روی می دهد و همچنین درگیری های مختلف در زندگی روزمره و نیز شغل های پر خطر، بیشتر است. این حوادث آمار را بیشتر به نفع زنان بالا می برد و البته حوادث رانندگی و دیگر پدیده های اجتماعی مزید بر علت اند، که نتیجه این پدیده ها و حوادث، هزاران قربانی است که بیشتر آنها از مردان اند.

یعنی نسبت زنان در جوامع، بیش از مردان است و این واقعیتی است که آمار در بیشتر کشورهای جهان نشان می دهد و مشکلات زنان مطلقه و بیوه را هم بر همه اینها اضافه کن.

آیا زنان را بدون ازدواج رها سازیم تا با مشکلات روحی و روانی، اجتماعی و رفتاری، دست و پنجه نرم کنند؟ و به طور پنهانی به سوی تکدی گری برای دست یافتن به حقوق و ارضای امیال فطری خود بروند که نتیجه، تاثیر منفی بر آنان و بر سلامتی جامعه است؟ یا اینکه سیستمی اجتماعی ایجاد شود که به نیازهای همه، در چهارچوب قواعد و قوانین، بر اساس عدالت، و بدون ستم و یا فشار بر یک جانب، پاسخ گوید؟

جامعه شناس فرانسوی دکتر «گوستاولوبون» به این ایراد پاسخ داده، آن جا که می گوید: «سیستم تعدد همسران در شرق، (منظور اسلام است) سیستمی پاک است و باعث بالا رفتن سطح اخلاق در بین ملت هایی می شود که به آن باور دارند. همچنین باعث استحکام روابط خانوادگی می گردد، به زن راحتی و احترامی می دهد که در اروپا مشاهده نمی کنید»...

اجازه بده یک لیوان شربت لیمو و یک فنجان چای سفارش بدهم.

https://www.path-2-happiness.com/fa

گل هرزه

گل هرزه

به محض اینکه راشد روی صندلی نشست، لپ تاپ خود را از کیف در آورد و در حال روشن کردن آن، به مایکل گفت:

امشب یک کلیپ ویدیویی به تو نشان می دهم که کمی بیش از نیم دقیقه است. کلیپی نامانوس و البته بی نظیر است، چون ما را یک قرن به عقب می برد، این یک سند زنده است.۱

و با توجه زیاد خود را به لپ تاپ نزدیک کردند و به صفحه آن چشم دوختند.

مایکل: وای چقدر جالب! چقدر حیرت انگیز است که سبک زندگی مردم کشورم بریتانیا را در یک قرن پیش ببینم، به چهره شاداب عابران پیاده نگاه کن، به شادمانی این پسر بچه دقت کن، زندگی سیر ناخودآگاه و فطری خود را دارد، این سبک زندگی چقدر به طبیعت بشری نزدیک است.

راشد: کلیپ را دوباره می بینیم تا تو را متوجه یک نکته دیگر بکنم.

راشد کلیپ را دوباره می گذارد و برای مایکل توضیح می دهد:

نگاه کن! این یک زن، این هم دومی... پنج نفر، شش نفر، به پوشش آنها دقت کن، سر و مو با شب کلاه پوشیده و دست ها هم پنهان اند، لباس هایشان گشاد است، بطوری که بدن آنها در آن لباس قابل توصیف نیست.

مایکل: درست است!

راشد: پس چه شد؟ چه اتفاقی افتاد؟

مایکل: در چه؟

راشد: در جوامع شما

مایکل: منظورت عریانی و نبود حجب و حیا است؟

راشد: دقیقا، اما من می خواهم به طور کلی به از بین رفتن مجموعه ی ارزش های اخلاقی اشاره کنم.

مایکل: این ها آزادی های شخصی اند، الان ما در جوامعی زندگی می کنیم که آزادی را

مقدس می دانند و هر شخصی حق دارد تا سبک زندگی خود را انتخاب کند.

راشد: متوجه هستم، این موضوعی است که به یک یا دوجلسه وقت نیاز دارد تا با دقت مورد بررسی قرار گیرد، اما چیزی که نگاه ها را به خود جلب می کند هماهنگی جامعه شما در تحول ارزش های اخلاقی است، گویی تمام افراد در انتخاب خود، به یک مرجع مراجعه می کنند.

مایکل: بر شما پوشیده نیست که این به خاطر فرهنگ جامعه است، افراد بر اساس این فرهنگ رشد می کنند و این اعمال را به شکل عادی و ناخودآگاه، و بدون توجه به یک گروه مرجع انجام می دهند و بدون اینکه جامعه از این رفتار تعجب کند یا آن را غریب بداند آن را می پذیرد، البته در چهارچوب این فرهنگ عمومی، تفاوت انتخاب افراد نیز خود را بروز می دهد.

راشد: بسیار عالی. اگر ما به این پدیده توجه کنیم و به دنبال امر درست یا نادرست، در این موضوع باشیم، پی می بریم که کتاب مقدس شما، به حیا و عدم آشکار شدن آرایش و زینت زنان امر کرده است. در نخستین نامه پولس به تیموثاوس (۹:۲) آمده است: «همانطور که می خواهم تا زنان به حیا و آزرم آراسته و در لباس با وقار، و مزین به حیا و شرم باشند و به جواهر آلات و طلا و لولو و النگوهای گران قیمت آراسته نباشند،(۱۰) بلکه آراسته به چیزهایی باشند که شایسته زنانی است که به روشنی نشان می دهند که آنها تقوای الهی را مراعات می کنند و اعمال صالح انجام می دهند»

مایکل: عزیز من! این مناسب زنان کلیسا است، اما ما همان طور که پیش از این گفتم مانع مداخله دین در زندگی خود هستیم. این تحول از دوره روشنگری آغاز شده است.

راشد: اما این کلیپی که مشاهده کردیم زنانی را نشان می دهد که در خیابان رفت و آمد می کنند نه در کلیسا و این مربوط به چند قرن بعد از عصر روشنگری است. اگر من بپذیرم که دین از ارزشهای اخلاقی شما بیرون رفته است، باز هم می توانم بپرسم که چرا چنین شد؟ چه چیز زنان شما را این چنین به ابتذال و عریانی کشاند؟

مایکل: به نظر تو ابتذال است. اما من آن را چیزی عادی می بینم. بگذار نظرت را در این کلیپ به چیزی جلب کنم، این کلیپ در فصل زمستان گرفته شده است، یعنی در فصل سرما یا حداقل در وقتی که هوا مقداری سرد بوده است و این در وضعیت لباس مردان و بچه ها و رنگ تیره لباس ها مشخص است، احتمالا این شرم و حیا و وقار در لباس ها به خاطر سردی هوا بوده

است. اگر چه این نفی کننده چیزی نیست که ما از آن دوره می دانیم و آن اینکه در آن دوره زنان لباسهای با وقاری داشتند، اما اینکه چه چیزی رخ داد تا این تحول صورت گرفت؟ به طور ساده می توان گفت که ارزش ها و مفاهیم بر اثر پیشرفت جامعه تغییر کردند.

راشد: این موضوع دیگری است و می توان در یک جلسه خاص آن را مورد بررسی قرار داد. این همان موضوع نسبیت اخلاق است، اگر چه من پیشرفت دانش، ابزار و وسائل را درک می کنم، اما بر این باورم که تن در دادن اخلاق و ارزش ها به این پیشرفت، امر دیگری است.

مایکل: اشکالی ندارد، می توانیم این بحث را بعدا ادامه بدهیم اما راشد، اجازه بده بپرسم چرا شما همیشه نگاهتان به جسم زن است؟ چرا جسم زن این همه ذهن شما را به خود مشغول کرده است؟

راشد: اسلام به مرد و زن بسان انسان می نگرد و هر انسان شامل جسم، روح و عقل است، نمی توانیم به هیچ کدام ازاین قسمت ها بی اعتنا باشیم، جسم انسان فقط ماده نیست، بلکه حیوانیت را نیز شامل می شود و این حیوان ناطق نمی تواند به درجه انسانیت برسد مگر از خلال یک منظومه، که در آن تهذیب اخلاق، تعالی روح و تنظیم اجتماعی و قانونی به تکامل رسیده باشد. وقتی شما گمان بردید که روشنفکر شده اید و کلیسا یا به عبارتی دین را از زندگی خارج کردید و یا فقط مسائل روحی را برای کلیسا گذاشتید تا عقل، بیرون از چهارچوب دین فعالیت کند تا با بدن خود هرکاری که خواستید انجام بدهید، شیاطین تمدن مادی، عنان لذت را رها کردند تا بیرون از چهارچوب اخلاقی و دینی به بهره جویی شهوانی و جسمی بپردازید و برای سیراب کردن حرص و شهوت حیوانی، زن را تشویق کردند تا مفاتن بدن خود را به راههای مختلف و در تمام احوال ابراز کند، و این را تحت عنوان حقوق و آزادی به انجام رساندند.

مایکل: اما این وضع عریانی زنان که هر صبح و شام ما آن را مشاهده می کنیم، باعث تحریک شهوت حیوانی در نزد ما نمی شود .

راشد: آیا به نظر تو این یک فضیلت یا اخلاق پسندیده است؟ کمترین نتیجه عادت به این عریانی و صحنه های تحریک کننده، دچار شدن به سرد مزاجی و بی میلی جنسی است. بعد از عادت کردن به این صحنه ها، فرد برای تحریک شدن نیاز به عوامل تحریک کننده قوی تری دارد که معمولا باعث آسیب های بیشتری می شود، و چه بسا منجر به انحرافات جنسی گردد.

مایکل: راشد تو عواقب زیادی در ذهن داری، بعضی محتمل و بعضی بعید اند.

راشد: خب برخی از عواقب این پدیده در چهارچوب انواع کیفرها قرار می گیرد، زیرا دسته ای دیگر از انسان ها که از مشاهده همیشگی این صحنه ها به سردی مزاج دچار نمی شوند و میل جنسی آنها کاهش نمی یابد، به افزایش شدید این میل دچار می شوند و میل جنسی در آنها چون سگ هار غیر قابل کنترل می شود که نتیجه آن، انتشار پدیده تجاوز جنسی است که آمار، کثرت این پدیده و دلایل آن را ثبت کرده است. بگذار بخشی از این آمار را به اطلاعت برسانم :

آمار وزارت داخلی فرانسه به وقوع ۴۴۱۲ حادثه تجاوز در طول یک سال اشاره می کند، یعنی متوسط هر دو ساعت یک حادثه.

و در بریتانیا پلیس پایتخت تلاش گسترده ای جهت تشویق زنان به فراگیری فنون مبارزه و دفاع از خود کرده است تا بتوانند در مواجهه با حمله، به جای تسلیم شدن، عکس العمل مناسبی نشان دهند. البته این اقدام بعد از انتشار خبری بود که بالارفتن آمار جنایات و تجاوز علیه زنان را به نسبت ۱۱ ٪ در طول یک سال نشان می داد.

در آمریکا مرکز ملی مددکاری قربانیان جرائم جنسی، اعلام کرد: متوسط تجاوز جنسی به زنان در ایالات متحده به (۱,۳) زن بالغ، در هر دقیقه رسیده است. این مرکز اضافه می کند: از هر هشت زن بالغ، یک نفر مورد تجاوز قرار گرفته است. این آمار مربوط به سال ۱۹۹۱ است.

اما آمار سال ۲۰۰۶ نشانگر آن است که از هر سه دختر در سن ۱۴ سالگی، یکی در معرض تجاوز قرار داشته است. در آمریکا هر سال نیم میلیون تجاوز روی می دهد و ۶۱در صد از دختران آمریکایی پیش از ۱۲ سالگی بکارت خود را از دست می دهند.

البته این موارد مربوط به آمار گزارش شده است. نوعی دیگر از جرائم هست که قربانیان در برابر آنها سکوت اختیار می کنند، این موارد بیشتر در محل کار و توسط همکاران کارمندان زن و یا مدیران مرد، صورت می گیرد. که بطور عموم این نوع از جرائم گزارش و ثبت نمی شوند، زیرا زن می ترسد شغل خود را از دست بدهد یا چشمداشتی در برابر این عمل دارد و یا این که اثبات آن برایش مشکل است.

البته می دانید که این آمار، تمام واقعیت نیست، جمعیت مبارزه با تجاوز علیه زنان تخمین می زند که ۳۵ نفر از هر ۳۶ نفر که مورد تجاوز قرار می گیرند، سکوت اختیار می کنند.

مایکل: اما مشکلی مانند تجاوز به زنان، مشکلی پیچیده است و عوامل گوناگونی در آن دخیل اند. عوامل روانی، تربیتی، اجتماعی و حتی اقتصادی در آن سهیم اند.

راشد: درست است اما نمی توان انکار کرد که مهمترین عامل، تحریک زا بودن پوشش زن است. از جمله قضایایی که جلب نظر می کند، تحقیقاتی است که در امریکا انجام گرفته وثابت می کند که تعداد تجاوزات در زمستان کاهش می یابد، زیرا زنان در این فصل نسبت به دیگر فصول، کمتر بدن خود را عریان می کنند و یا به این دلیل که مردم زیاد از خانه بیرون نمی روند، که در نتیجه احتمال برخورد و دیدار کاهش می یابد و هر دو احتمال بیانگر اهمیت این دو عامل اند.

مایکل: اما در پایان این فقط زنان هستند که با اراده و اختیار خود آن را رد می کنند، چون این یک آزادی شخصی است و ما نمی توانیم مانع آنها شویم.

راشد: این ظاهر قضیه است، اما در حقیقت رهبران جوامع غربی و در راس آن، مردان هستند که فرهنگ عریانی را رواج داده و آن را آراسته و زیبا جلوه می دهند و محیط را برای آن آماده می سازند و وسایل قابل دسترسی را برای انتشار آن اختراع می کنند تا بدون هیچ گونه مانعی از زنان بهره ببرند. حتی قوانین ظالمانه ای را به خاطر عفت، حیا، پاکدامنی و ضعف زنان وضع کرده اند. قوانین موجود در غرب، بیش از آن که به حق زن تجاوز شده رسیدگی کند، به نفع مرد تجاوزکار است. بطوری که خود این قوانین سبب تحریک به تجاوز می شوند و در برخی از کشورهای غربی، تجاوز فقط یک امر ضد اخلاقی و نه یک جرم تلقی می شود.

به این نمونه واقعی توجه کن: در فنلاند که یکی از کشورهای پیشرفته در موضوع توجه به حقوق زن است، مردی زنی را در دستشویی مخصوص افراد از کار افتاده در ایستگاه اتوبوس، مجبور به رابطه جنسی کرد. به این شکل که سرش را به دیوار زد و دستش را پیچاند و آن را پشت سرش برد و به او تجاوز کرد. اما به نظر مدعی العموم، این امر تجاوز محسوب نمی شود زیرا فشاری که در این تجاوز استفاده شده خفیف بوده و مرد فقط به مجبور کردن قربانی به انجام عمل جنسی محکوم شد، که حکم آن هفت ماه زندان تعلیقی بود!!

دوست من! کدام جامعه از امنیت بیشتری برخوردار است، جامعه امروزی یا جامعه بشری در قرن گذشته؟ دوست داری آن کلیپ را دوباره ببینی؟

مایکل: راشد عزیز، این که روشن و واضح است، اما اسلام در این زمینه چه نظری دارد؟

راشد: این موضوع نیاز به چندین جلسه دارد، تا به خوبی آن را مورد بررسی قرار دهیم.

https://www.path-2-happiness.com/fa

پرده اخلاقی

پرده اخلاقی

مایکل و راشد در زمان مقرر همدیگر را در پیاده روی قطار زیرزمینی به مقصد پاریس ملاقات کردند. قطاری که با عبور از زیر کانال مانش، انگلیس را به فرانسه متصل می کند. آن دو منتظر یافتن صندلی مناسب ماندند تا قطار حرکت کند.

مایکل: فکر می کنم وقت کافی داریم تا پیرامون دیدگاه شما درباره پوشش زن صحبت کنیم، با من درباره حجاب صحبت خواهی کرد، این طور نیست؟

راشد: بسیاری از مردم گمان می کنند که حجاب، فقط یک چادر و پوشش برای سر است. آنها نمی دانند که حجاب یک اندیشه و سیستم اجتماعی است، موضوع را باید به این شکل دید.

مایکل: باز هم شروع کردی به پیچیده کردن موضوع، فکر نمی کنی داری بحث را خیلی می پیچانی!

راشد: ما می بینیم که انسان ها در مقدار پوشش بدن خود اختلاف نظر دارند. هر دسته گمان می کند که اندازه و مقدار مورد نظر آنها با پیشرفت و تمدن، بیشتر هماهنگ است و دسته دیگر را عقب مانده، متعصب و سختگیر می بیند و به نظر دسته دیگر، آن گروه بی بند بارند و مسیر را اشتباه می روند. هر یک از این دو نظر، بر یک سری اصول و ارزش های فکری خاص استوارند. پس در ابتدا لازم است تا به یک اصل واحد در زمینه اندازه پوشش بدن، برسیم، باید یک مرجعیت در این زمینه پیدا کنیم.

همانطور که گفتم، موضوع در شکل فراگیر آن مطرح است و اگر اجازه بدهی من اول یک سری اصول را مطرح می کنم، شاید دیدگاه ما به هم نزدیک شد.

مایکل: بفرمایید.

راشد: به گمانم ما در این موضوع اتفاق نظر داریم که نمی توانیم راه حلی برای مشکلات اساسی زندگی انسان بیابیم، مگر بعد از اینکه حقیقت انسان و واقعیت او را به شکل دقیق درک کنیم.

مایکل: این امری بدیهی است.

راشد: و گمان می کنم که پیشرفت های علمی حیرت انگیز و پی در پی که مشاهده می کنیم،

دلیلی بر محدودیت دانش بشر است؛ هر آنچه را که دیروز از او مخفی بود، امروز کشف کرده است و هر آنچه را دیروز درست گمان می کرد امروز دارد بازنگری و تصحیح می کند و شاید فردا به این نتیجه برسد که امروز چقدر جاهل و نادان بوده است و این چیزی است که قرآن ما، آن را یاد کرده است: {و از دانش، جز اندکی به شما نداده اند} [سوره اسراء آیه ۸۵]

مایکل: با تو موافقم، اما این ها چه ربطی به موضوع ما دارند؟

راشد: کمی صبر کن دوست من، حرفم هنوز تمام نشده. اگر ما در این موضوع با هم توافق داشته باشیم، بطور طبیعی پذیرفته ایم که در این قضایا مسائل پنهانی وجود دارد که ما قادر به نفوذ در بطن آنها نیستیم. البته این به فرض آن است که ما از هواهای نفسانی، امیال شخصی و تاثیرات محیط خالی باشیم. که این امری بسیار مشکل است و اگر ما با وضعی که داریم، برای حل این مسائل حرکت کنیم، همانا در معرض اشتباهات بزرگی قرار می گیریم و تصمیم هایی که بر این اساس می گیریم ناقص و معیوب خواهد بود و چه بسا که در جهت عکس مسیر درست باشد.

مایکل: این نتیجه ای منطقی است، اما از جهت دیگر ما جز استفاده از عقل و بهره وری از دانش و تجربه ای که به آن رسیده ایم، راه دیگری نداریم. ما باید مسیر آزمون و خطا را بپیماییم و راه درست را از نادرست تشخیص بدهیم. این بهتر است تا اینکه مشکلات را بدون راه حل بگذاریم و منتظر رسیدن به نقطه اعتدال باشیم. نقطه ای که امور در آن به سامان می رسند.

راشد: پس می پذیری که این راه حل ها خالی از افراط و تفریط نیستند؛ اما به نظر تو ما مجبوریم که یکی از این ها را انتخاب کنیم، چون پیش روی ما راه حل دیگری وجود ندارد.

مایکل: بله، نظر من همین است.

راشد: اما پیش ما راه حل دیگری هم هست، که با انتخاب آن می توانیم از این راه های ناقص و معیوب اجتناب کنیم.

مایکل: منظورت از « پیش ما» چیست؟ و راه حل کدام است؟

راشد: منظورم ما مسلمانان است. نزد ما گزینه ای هست که به نظر ما نجات بشریت در آن قرار دارد و خلاصه آن، این است که: آفریننده ما این امر را به ما آموخته است. همانگونه که خداوند در قرآن می فرماید: {آیا کسی که [همه چیز را] آفریده است نمی داند؟ و اوست باریک بین آگاه} [سوره ملک آیه ۱۴]

فقط خداوند پاک ویژگی های انسان و نیازمندی های او و اسباب فساد و صلاح او را می داند و در عین حال خداوند از امیال و خواهشات بشر، گرایشات و احساسات او برئ است، به همین خاطر فقط خداوند ارجمند و بلند مرتبه، با حکمت و اعتدالش می تواند برنامه ای ارائه بدهد که برای بشر شایستگی داشته باشد و این آن چیزی است که در قرآن نمایان است.

مایکل سخن او را قطع کرد و گفت: حرف تو متین، اما فراموش نکن که من به دین تو ایمان نیاورده ام و تو نمی توانی مرا به چیزی ملزم کنی که به آن باور ندارم، با من درباره چیزهایی حرف بزن که مثل موارد پیش، مورد اتفاق باشد.

راشد: با وجود این که این اساس تسلیم هر مسلمان است و به نظر من شایسته است تا پایه تسلیم برای تمام بشریت قرار بگیرد، اما مانعی نمی بینم که گفتگو را به همان صورتی که تو می خواهی تکمیل کنیم، البته در پرتو اقناع شخصی خودم، یعنی در چهارچوب نظامی اجتماعی که حجاب جزیی از آن است.

مایکل : اشکالی ندارد

راشد: در دیدار پیش گفتم که ما نمی توانیم مادی بودن جسم انسان را منکر شویم، بلکه حتی حیوان بودن آن هم قابل انکار نیست. مرد به طور طبیعی جذب زن می شود و نخستین چیزی که او را به سویش جذب می کند بدن اوست، بنابراین لباس هایی که زیبایی های زن را به نمایش می گذارد، یک نوع تحریک غیر مستقیم اند تا سبب آزار و اذیت زن، توسط مرد گردد.

مایکل: اما به نظر من این نگاه، نوعی توهین به مرد و زن است. توهین به زن است زیرا فقط روی بدن او تاکید شده، به طوری که فقط یک جسم شهوانی دیده می شود و عقل و فرهنگ و اخلاق او مهمل رها شده و هم چنین از این نگاه چنین بر می آید که او قادر به شناخت مصلحت خود نیست و نمی تواند از خود محافظت کند. این نگاه توهین به مرد هم هست، چرا که به او مثل گرگی نگاه می شود که هدفی جز حمله جنسی به قربانی خود ندارد.

راشد: به نظر تو وقتی یک زن در برابر آینه می ایستد و خود را می آراید و لباس های جذاب و دلربا می پوشد، آیا این کار را برای آن می کند تا بزرگی و عقل مرد، یا اخلاق جوانمردانه او را از خود خشنود سازد؟ یا این کار را برای آن می کند تا دست کم ستایش و تعریف او را به دست آورد، البته اگر به قصد تحریک و صید او نباشد. به نظر تو وقتی یک مرد، یک زن

زیبا و جذاب و آرایش کرده را می بیند، از بزرگی عقل و اندیشه او خوشش می آید و در نگاه اول جذب عظمت فرهنگ او می شود؟

همه ما می دانیم که آدمی دارای درجات متفاوتی از غرایز، میل جنسی و آمادگی برای حمله و تجاوز است. همانطور که دارای درجات متفاوتی از اخلاق، فرزانگی، فضیلت و ادب است. حجاب نشانه این است که زن علاقه و میلی ندارد تا مردان را تحریک و نگاه آنها را به سوی خود جلب کند و این عاملی در منصرف شدن کسانی است که دارای نفس ضعیف و اخلاق بد هستند. قرآن به شفافی بیان می کند که حجاب سبب حمایت زنان از انسان های فاسق و بدکار است.

مایکل: اما من رفتار بسیاری از زنان با حجاب را مناسب با اخلاق شایسته نمی بینم و این نشان می دهد که علت، چیز دیگری است و نه پوشیدن حجاب. مثل تربیت و التزام به ارزش های اخلاقی.

راشد: حرف تو تا حدی درست است. هیچ کس ادعا نکرده که زن به مجرد پوشیدن تکه ای پارچه، تبدیل به انسانی با اخلاق متعالی می شود، اما منظور از این سخن، نپوشیدن حجاب نیست. اگر شخصی یکی از ویژگی های یک پزشک را داشت و یا اینکه اگر پزشکی اشتباه کرد یا از حرفه پزشکی سوء استفاده کرد، نمی توان گفت که عیب در این حرفه است، بلکه باید گفت فرد خطا کار نیاز به اصلاح دارد. این پزشک خطا کار یا زن با حجاب، همگی انسان اند و ضعف انسانی، رفتار آنها را متاثر از خود می کند.

از طرف دیگر وقتی اسلام قانون حجاب را وضع کرد، آن را به عنوان عملی قرار داد که باعث حفظ و حراست زن از افتادن در پستی، یا مانع رفتن او به آن سو می شود. اما فقط به این اکتفا نکرده و به همراه آن یک مجموعه از دستورات و رفتارهای دیگر را وضع کرد تا ضامن رسیدن به درجات بالای اخلاقی در زندگی بشری باشد. می توانیم به اختصار اینطور بگوییم: زن دارای اخلاق شایسته، با حجاب است و البته این طور نیست که هر زن با حجاب، دارای اخلاق متعالی باشد.

مایکل: اما آیا این دیدگاه بیانگر اندیشه منفی و شیطانی بودن بدن زن نیست؟ آیا این درست است که این بدن را نادیده انگاشته و طرد کنیم؟

راشد: منظور از وجوب حجاب اسلامی این نیست که بدن زن، ننگی بر او و باعث شرمساری است تا لازم باشد آن را بپوشاند، بلکه این وجوب برای این است که باعث تحریک مردان

نشود، به ویژه مردانی که دارای اراده ضعیف و اخلاق ناپاک هستند. حجاب را برای حمایت زن از آزار و اذیت و تجاوز مردان لازم گردانده اند، و همچنین برای حمایت مردان از تحریک شدن تا به سوی زنا و رابطه جنسی نامشروع نروند. همانگونه که اسلام بسیار تشویق می کند تا احساسات عاطفی گرم و تحریک جنسی، در حدود روابط زناشویی بماند و این باعث استحکام پایه های اجتماعی می شود.

مایکل: آقای راشد اگر واقعا حجاب، یک پیشگیری است تا مردان جذب زنان نشوند، پس چرا مردان حجاب نمی پوشند تا زنان جذب مردان نشوند، آیا زن میلی به مرد ندارد؟

راشد با خنده: سوال بجایی است، اسلام عملا برای لباس مرد محدودیت ایجاد کرده است، البته سبک تر از محدودیتی که برای پوشش زن هست. شاید این حکمت بر می گردد به شناخت ویژگی های هر یک از دو جنس. تحقیقات جدید دکتر «بنیامین هایدن» متخصص عصب شناس در دانشگاه دیوک که در نشریه آلمانی «برلینز مورگان پست» منتشر شده است، تاکید می کند که مرد با نگاه کردن به زن لذت می برد، زیرا قسمتی در مغز، او را تحریک می کند تا تلاش کند از دیدن زنان زیبا لذت ببرد. در حالی که این فعالیت در مغز زن روی نمی دهد و او هیچ گونه تلاشی برای لذت بردن از نگاه کردن به مرد خوش صورت، انجام نمی دهد.

از میان بررسی هایی که برای یافتن دلایل لذت بردن مرد از دیدن زن زیبا انجام داده ام، به این نتیجه رسیدم که زن، در این زمینه متفاوت است و دو جنس زن و مرد در این قضیه یکسان نیستند و این به مغز هر یک از دو جنس بر می گردد. در مغز مرد مراکزی وجود دارد که به هنگام دیدن زن زیبا فعال می شوند و باعث ایجاد احساس راحتی و لذت می گردند، اما وضع زن بر عکس است، به طوری که با دیدن هیچ شکلی از مردان جذاب، احساس راحتی و لذت نمی کند.

در تحقیقاتم به این نتیجه رسیدم که چهره زیبا، نخستین چیزی است که مرد را به خود جذب می کند، در حالی که نگاه زن به چهره مرد گذراست، بدون اینکه در قسمتی از آن تمرکز کند.

و نکته دیگر آن است که مرد شهامت بیشتری برای حمله به زن دارد. در تحقیقات پیرامون این قضیه، روشن شده که نسبت این جرم در مردان، پنج برابر زنان است. پس اگر زن دروازه تحریک را ببندد و گام نخست را برندارد، تا حد زیادی مانع از اقدام مرد و تجاوز او از حدود می شود.

مایکل با عجله: به نظرم وقت سوار شدن به قطار رسیده، عجله کن.

ملکه

ملکه

یک ساعت بعد از حرکت قطار، دو دوست آماده ی از سر گرفتن بحث شدند تا از وقت خود در سفر استفاده کنند.

مایکل: ما درباره دو موضوع پیرامون حقوق زن صحبت کردیم، یکی تعدد همسران و دیگری حجاب، نظرت چیست که دیگر مباحث پیرامون این قضیه را تکمیل کنیم؟

راشد: فکر خوبی است، شاید با این موضوع، پرونده این بحث بسته شود.

مایکل: اولین چیزی که در این باره به ذهن من خطور می کند نقش زن است. چرا مسلمانان اصرار دارند که زن، در تمام میادین زندگی با مرد مشارکت نکند؟

راشد: دوست من، وقتی ما می گوییم در ترکیب انسان، جنبه مادی یا حیوانی هم وجود دارد، منظور این نیست که تمام ویژگی های این جنبه و اهداف و نتایج آن به مانند حیوان است، در میان آنها تفاوت فراوانی وجود دارد. ما متوجه هستیم که میل جنسی در انسان بسیار قوی تر از حیوان است، اما نیروی جماع او، با حیوان قابل مقایسه نیست.

و اگر به ترکیب فطری زن توجه کنیم، متوجه می شویم که در کنار میل جنسی و جذابیت آن، شرم و حیا، و نیز وقار و امتناع در وجود او به ودیعه نهاده شده است. با کنار هم گذاشتن این موارد به این نتیجه می رسیم که مقصود از وجود نیروی جاذبه جنسی در انسان، محقق شدن رابطه همیشگی میان دو جنس است و نه آن که هر میل جنسی منجر به رابطه جنسی شود. این چیزی است که قرآن گاهی به «سکن» و گاهی به «مودت و رحمت» تعبیر می کند. اینها، بررسی قضیه از جنبه روحی و روانی است. امیدوارم صحبتم واضح باشد.

مایکل: تقریبا واضح است.

راشد: تحقیقات ثابت کرده که زن از جنبه زیست شناسی بدن، با مرد متفاوت است. از شکل بیرونی تا اعضای داخلی. سلول های زن، هماهنگ با وظیفه زنانگی عمل می کنند. شکل و هیات ظاهری و سیستم ماهیچه ای او با مرد متفاوت است. سیستم بدن او برای تولید مثل و تربیت فرزند هماهنگ است، یعنی برای انجام وظیفه مادری مناسب است و با رسیدن به سن جوانی، به عادت ماهیانه دچار می شود که این عادت نه تنها در تمام اعضا و عملکرد آنها تاثیر می گذارد، بلکه حتی در روح و روان، مزاج و اندیشه او نیز اثر می گذارد. نیازی

به سخن گفتن درباره حالات دیگر، وضع حمل، نفاس و زمان شیر دادن نیست که هر کدام وضعیت خاص خود را دارند.

حتی هورمون ها و حالت روانی زن، با مرد متفاوت است و ما در مقابل شهامت و سختی مرد، حیا و آزرم و ناز و کرشمه زن را مشاهده می کنیم.

و از طرف دیگر بچه انسان بر خلاف بچه دیگر حیوانات نیاز به چندین سال مراقبت و تربیت پدر و مادر دارد. مشاهده می کنیم که بلوغ و رسیدن به توان جسمی مناسب، چندین سال طول می کشد و سالها هم طول می کشد تا به استقلال مادی دست یابد و این نشان می دهد که رابطه مرد و زن، نباید به یک رابطه جنسی محض منحصر شود، بلکه باید ثمره این رابطه را با همکاری و همزیستی تحمل کنند. مزید بر آن که انسان بر فطرتی آفریده شده که به سبب آن بیش از تمامی حیوانات به فرزندان خود محبت و علاقه دارد.

مایکل: خب که چه؟

راشد: خلاصه آنکه خانواده، شکل طبیعی اجتماع بشر است، که در آن وظیفه هر فرد و نقش او را می توان تعیین کرد. نقشی که با اهداف این واحد و طبیعت آن (آرامش، دوستی، رحمت و مهربانی) هماهنگ و با توانایی ها و امکانات هر فرد متناسب باشد.

مایکل: منظورت را فهمیدم، یعنی نقش زن، ایجاد و اشاعه روح مودت و محقق کردن آرامش روانی در خانواده و مراقبت از همسر و فرزندان است.

راشد: دقیقا و نقش مرد تهیه عناصر و عوامل سازنده زندگی خانوادگی است، که لازمه آن، بودن در معرض سختیها و کارهای طاقت فرساست.

مایکل: اما این دیدگاه باعث می شود تا نصف توان تولید در هر جامعه از بین برود.

راشد: برعکس، این نظر باعث می شود تا تمام جامعه را بدست آوریم، اما هر کدام در میدان و محیط مناسب خودش. زن وقتی بر خلاف طبیعتش عمل کند و در میدان کار، به مبارزه با مرد برخیزد، باعث رنج و زحمت خود، خانواده و همسرش می شود. در نتیجه تمامی جامعه به رنج و سختی وبدبختی می افتد. زن بارها تلاش کرده است تا میان حفظ شغل و رعایت حقوق همسر و فرزندان هماهنگی ایجاد کند، اما موفق نشده است زیرا از او خواسته می شود تا همسری آرام و مادری مهربان و در عین حال کارگری فعال باشد.

امری که ممکن نیست و نتیجه این وضع، ورود افراد دیگر برای انجام وظایف او و پر کردن جای خالی اوست، در حالی که برای ایفای این نقش مناسب نیستند. علاوه بر این که امین و شایسته هم نمی باشند. کار زن در بیرون از خانه، او را در معرض تعرض مردان و آزار و اذیت و تجاوز آنها قرار می دهد و البته وفور توهین و تحقیر، در بسیاری از کارهایی که زن انجام می دهد، از مشکلات دیگر است.

مایکل: هنگامی که نقش اصلی زن در زندگی را به خانواده منحصر می کنیم، موضوع قوامه (سیطره ی مرد بر زن) مطرح می شود که به نظر من یک تبعیض نسبت به زن است.

راشد: قوامه یک تبعیض مردانه ضد زن نیست، بلکه اساس تنظیم یک موسسه اجتماعی به نام خانواده است. در هر موسسه، نقش و وظایف اعضا باید برابر با توان و امکانات آنها مشخص باشد، مدیر یک موسسه، چون اختیارات بیشتری دارد، دلیل نمی شود که انسان بالاتری از دیگر کارمندان باشد.

در زندگی واقعی مشاهده می کنیم که یک موسسه یا کارخانه، در اداره و تنظیم کار خود یک سری مقررات را اعمال می کند. افرادی را به انجام یک سری کارها ملزم، و بعضی را از انجام برخی کارها منع می کند و این برای رعایت مصلحتی است که هیات مدیره یا سهامداران آن موسسه تشخیص می دهند. برای نمونه امکان دارد پوشیدن یک یونیفورم خاص را در محل کار اجباری کنند، یا افراد را به انجام ترتیبات خاصی وا دارند، یا این که آنها را از خروج بدون اجازه از کارخانه و ترک کار بازدارند و یا شرط پذیرش را، عدم انجام کار دیگری در بیرون قرار بدهند. حتی در برخی از موسسات تعهداتی وجود دارد که کارگر بعد از ترک کار و رفتن از کارخانه هم ملزم به رعایت آنهاست و...

و تمام این قضایا مواردی پذیرفته شده هستند و هیچ کس این تعهدات را تبعیض، یا ستم بر کارگران نمی شمارد و تمام این موارد، برابر با یک سیستم روشن و شناخته شده است. همچنان که شما موسسه یا کارگاهی بدون مدیر نخواهی یافت. مدیری که توان او با مسئولیت و وظایفی که بر عهده دارد و یا احتمالا در طول کار با آن مواجه می شود، متناسب باشد.

و این چنین است که سیستم خانواده، برای موفقیت نیاز به قانونی دارد تا بر اساس آن حرکت کند و در این سیستم گاهی محدودیت ها و اجبارهایی لازم می شود. لازمه این

سیستم، وجود یک مدیر صلاحیتدار است که توان او با مسئولیت هایش تناسب داشته باشد و قادر به پایان بخشیدن اختلاف نظرها در مواقع بروز آن باشد. اما لازم است تا اجرای این سیستم و استفاده از این صلاحیت ها، در پرتوی قاعده زندگی خانوادگی باشد، موضوعی که درباره آن سخن گفتیم و آن، همان قاعده محبت و دلسوزی است، همان چیزی که آرامش با آن حاصل می شود.

مایکل: اگر قضیه این چنین است، پس چرا قوامه از آن مرد باشد و نه از آن زن ؟ آیا این نشانه نبود مساوات نیست؟

راشد: با وجود اینکه من در استفاده از واژه مساوات در اینجا چندان موافق نیستم و واژه عدالت را بیشتر می پسندم، اما می گویم: مساوات یا عدالت، در حقوق مطرح است و آنچه ما در باره آن سخن می گوییم، توزیع نقش و وظایف اجتماعی است که باید با توان و نیروی فرد تناسب داشته باشد.

در توضیح نظام خانواده گفتیم که به هر یک از مرد و زن، استعداد متفاوتی داده شده است تا برای ایفای وظایف اجتماعی خاص، آمادگی داشته باشند. فراموش نکن که در برابر حق قوامه، بر دوش مرد وظایف و تکالیفی هست که دوش زن از آن سبک است و بر این اساس، قوامه یک تکلیف است، پیش از آن که یک مقام باشد. این حق، مسئولیت و تکلیف ویژه ای را ایجاد می کند که لازمه آن تفکر و شکیبایی و عدم تسریع در تصمیمات است، همان طور که منظور از آن، مصادره کردن نظر زن و تحقیر شخصیت او هم نیست.

و زن هم برای این وظیفه اجتماعی شایسته نیست، زیرا زنان همان گونه که پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و سلم می فرماید» در عقل و دین ناقص اند«

مایکل: عقل آنها ناقص است؟ این نگاهی تحقیر آمیز به زن است. جدا از اینکه زن، برتری و توان علمی خود را ثابت کرده و در آزمون های هوش نشان داده که در این زمینه چیزی از مرد کم ندارد.

راشد با خنده: عجیب است! اکثر کسانی که با آنها درباره این حدیث حرف زده ام همین نظر را داشته اند.

دوست عزیز من! منظور از عقل در این روایت، هوش نیست، بلکه منظور، تشخیص اندازه واقعی قضایا و کنترل نفس و احساسات است؛ به طوری که به تصمیم سازی درست در

مواقع بحران و سختی کمک می کند. در این جا عقل در برابر احساسات و خواهشات و امیال قرار دارد، و هیچ کس نمی تواند انکار کند که زن به طور طبیعی بیش از مرد به احساسات تمایل دارد و از آنها متاثر می شود. نقش اجتماعی او باید با این طبیعتش متناسب باشد و شاید حکمت ندادن حق طلاق به زن، برای پایان دادن به نظام خانواده، در همین قضیه باشد.

مایکل: وقتی ما درباره ظلم و نگاه تحقیر آمیز به زن سخن می گوییم، باید به حق او در میراث هم اشاره کنیم، چرا باید میراث زن نصف میراث مرد باشد؟

راشد: نخست آن که همیشه سهمیه زن در میراث، نصف سهمیه مرد نیست.

دوم این که، لازمه کرامت آدمی این نیست که حقوق داده شده به او دقیقا برابر با حقوق داده شده به فرد دیگری باشد. مقتضای عدالت، مساوات در تمام حالات نیست، بله مساوات در حالات یکسان لازم است؛ یا به عبارت دیگر، لازم است تا در نقش زن در زندگی، به طبیعت او توجه شود و حقوق و وظایف او با هم متوازن باشد.

مثلا در مسئله میراث، آن چه زن به دست می آورد، فقط از آن خود اوست. در حالی که مرد سهمیه خود را در میان همسر و فرزندان، خواهران مجرد خود و پدر و مادر – به شرط زندگی با آنها و نبود کفالت کننده هزینه های آنان – تقسیم می کند. جدا از اینکه مهریه را نیز تقدیم زن می کند و وظیفه اوست تا خانه ای در خور، با اثاثیه کافی فراهم سازد و همچنین بر او لازم است تا تمام نیازهای خانه و همسر و فرزندان را تهیه کند. همان طور که مرد حق ندارد زنش را به کار کردن مجبور کند، و همچنین حقی در اموال و ممتلکات زن ندارد و زن در امور مالی خود از استقلال عمل کامل برخوردار است و این امری است که بسیاری از زنان غرب، هنوز به آن دست نیافته اند، با وجود ادعای عدالت آنها پیرامون حقوق زن.

آیا در این موضوع نکته دیگری مانده که دوست داشته باشی مطرح کنی؟

مایکل: بله، موضوع طلاق مانده است، اما به نظرم کمی استراحت کنیم بهتر است.

https://www.path-2-happiness.com/fa

گسیختن خانواده
متلاشی شده

گسیختن خانواده متلاشی شده

بعد از استراحتی کوتاه که با یک چرت خفیف همراه بود دو دوست جای خود را با هم عوض کردند تا نشاط و شادابی آنها بیشتر شود. سپس مایکل شروع به سخن کرد:

می بینیم که در جوامع اسلامی طلاق امری شایع است به نظر من، علتش مباح بودن آن در اسلام است.

راشد: دقت کن که اسلام نخستین تجویز کننده طلاق نبوده است تا این نتایج را به گردن آن بیندازیم، پیش از اسلام تقریبا در تمام دنیا طلاق شایع بود. مرد به حق یا ناحق بر زن خشم می گرفت و او را از خانه بیرون می کرد، بدون اینکه او هیچ حقی داشته باشد. در اوج شکوفایی تمدن یونان طلاق بدون هیچگونه محدودیتی رواج داشت و معروف است که در آئین یهود طلاق امری مباح است و البته آن فقط حق مرد است و فقط به اختیار او روی می دهد و او حق دارد زنش را بدون هیچ گونه عذر و بهانه ای طلاق دهد، اگر چه بهتر آن است که بدون عذر و بهانه نباشد. در نزد آنان اگر زن با مرد دیگری ازدواج کرد دیگر نمی تواند پیش مرد اول بازگردد.

دوم: آیا هم اکنون فقط در جوامع اسلامی طلاق شایع است تا علت آن را مباح بودنش در اسلام بدانیم. بگذار برای مقایسه، نگاهی به برخی از آمارها در دنیا بیندازیم:

میانگین طلاق در امریکا در سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ ، ۵۰۲ مورد برای هر هزار ازدواج بوده است و انتظار می رود که این تعداد بسیار بیشتر شود، شاید به همین سبب اداره مربوطه در امریکا بعد از سال ۱۹۹۹ تا حالا از انتشار آمار طلاق اجتناب کرده است. در روسیه میانگین طلاق در سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴، ۷۵۰ مورد برای هر هزار ازدواج بوده است. در سوئد میانگین طلاق از هر هزار ازدواج در همین سالها ۵۳۹ مورد بوده است. در بریتانیا میانگین طلاق در میان سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳، ۵۳۸ مورد در هر هزار ازدواج بوده است.

میانگین طلاق در طی سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ در ژاپن ۳۶۶ مورد در هر هزار ازدواج بوده است.

و اگر به جوامع اسلامی بنگریم بیشترین آمار طلاق مربوط به کویت است که در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ از هر هزار ازدواج ۳۴۷ مورد طلاق روی داده است. اما میانگین طلاق در

کشورهای دیگر کمتر است، در اردن در همین سالها، از هر هزار ازدواج ۱۸۴ و در فلسطین ۱۴۲ مورد بوده است.

و در مصر در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ در هر هزار ازدواج ۱۳۴ مورد طلاق واقع شده است و در سوریه در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲ این معدل ۸۴ مورد بوده است و در لیبی ۵۱ مورد طلاق از هر هزار ازدواج در میان سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ و در ایران میانگین طلاق در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳، ۹۷ مورد از هر هزار ازدواج بوده است.

با این وجود آیا درست است علت شیوع طلاق در جوامع اسلامی را مباح بودن آن در اسلام بدانیم؟

مایکل: اما معروف است که اسلام در مقایسه با دیگر آئین و نظام های اجتماعی با سهولت بیشتری طلاق را می پذیرد.

راشد: این نکته ایی دیگر است که موضوعات پیرامونی فراوانی در بردارد، اگر اجازه بدهید آنها را باز می کنم .

مایکل: بفرمایید.

راشد: موضوع اول بررسی سهولت مطلق طلاق در اسلام است. البته شما هیچ قانون یا نظام اجتماعی را نمی یابید که مشوق طلاق باشد. اما من می پذیرم که در میدان عمل برخی از مدعیان اسلام چنان که باید به آموزه های اسلام ملتزم نیستند و برخی از امور مباح را درست استفاده نمی کنند و در عین حال باید بدانیم که آموزه های اسلام از این رفتار پاک اند. اسلام به خوبی آشکار کرده است که حدود این قضیه کجاست، تا حداقل آثار منفی را داشته باشد و آنچه که در باره برخی از جوامع گفته می شود، به سبب دوری آنها از قوانین و دستورهای اسلام است.

مایکل: آیا ممکن است این نکته را بیشتر توضیح بدهید؟

راشد: ازدواج در اسلام یک پیمان دائمی تلقی می شود که جایز نیست به زمانی خاص محدد شود. یا به عبارت دیگر لازم است تا زمان مرگ ادامه یابد. گاهی پیمان ازدواج را به پیمان سخت و محکم توصیف می کنند، امری که فرد را وا میدارد تا به آن احترام گذاشته و به گشودن آن فکر نکند. همان گونه که طلاق در اسلام امری منفور است که فقط باید

در حالت اجبار از آن استفاده کرد و در آن حالت نیز اسلام امر نموده که سعی کافی برای اصلاح و عدم وقوع آن صورت گیرد و در طلاق تمام آدابی که لازمه حفظ کرامت افراد درگیر و افراد باقی مانده از خانواده است، رعایت شود.

اسلام از مرد خواسته است تا زن را به سبب یک رفتار ناخوشایند طلاق ندهد و به او یاد آوری می کند که به دیگر صفات پسندیده او توجه کند و او را از بازی کردن با این پیمان پاک بر حذر داشته است حتی از شوخی کردن در استفاده از کلمه طلاق هشدار داده است، همان گونه که به شوهر امر شده تا خود را کنترل نموده و در اصلاح همسرش شکیبایی اختیار کند. اسلام بسیار پسندیده می داند که در حل مشکلات خانوادگی وقتی که زن و شوهر به حل آنها موفق نشدند از کسانی از خویشان خود یاری بگیرند که حل مشکلات این زوج در نزد آنان اهمیت دارد و سپس حل مشاکل خانوادگی را در طی چند مرحله پیشنهاد کرده است تا تجربه کافی حاصل و به دو طرف فرصت کافی داده شود تا اشتباهات را جبران و پراکندگی را جمع کنند. اسلام از هنگام به وجود آمدن نخستین اختلاف به نابودی زندگی خانوادگی حکم ننموده است، بلکه برای آن سه مرحله قرار داده است، شوهر بعد از هر مرحله، اجازه دارد تا به همسرش بازگردد و حتی بعد از مرحله سوم امکان بازگشت در نظر گرفته شده که البته آن مسیری سخت است و آن عبارت است از ازدواج زن مطلقه با مرد دیگری و وقوع آزادانه طلاق.

مایکل: این موضوع نخست است، دیگه چه داری؟

راشد: نکته مهم دیگر، نگاه اشتباه به واقعیت جوامع غیر اسلامی است، واقعیت آن است که در آن جا امکان دارد طلاق به دلایل بسیار بی ارزشی صورت پذیرد و حتما تو این را می دانی، مثلا در امریکا در ذیل حوادث قضایی آمده است که گاهی طلاق به سبب آن روی می دهد که یکی از زوجین زیاد به کامپیوتر وابسته است یا اینکه برنامه ای خاص مثلا برنامه های ورزشی را در تلویزیون پیگیری می کند و این برنامه خوشایند طرف دیگر نیست، در کانادا برای اجرای طلاق کافی است تا یکی از دو طرف بتواند ثابت کند که همسرش در خواب خرو پف می کند و در ایتالیا اگر یکی از دو طرف یعنی زن یا مرد، دیگری را در انجام کارهای خانه اجبار کند، این می تواند بهانه ای برای جدایی باشد و در بریتانیا سهل انگاری نسبت به همسر می تواند دلیلی برای طلاق باشد مثلا اگر یکی از آن دو یک شئی یادگاری را که برای همسرش ارزش دارد، بشکند.

در ژاپن دادگاه بر اصدار حکم طلاق موافقت می کند، اگر شریک زندگی به سبکی بخوابد که شریک دیگر رضایت ندارد.

مایکل: آقای راشد، شما درست می گویی، این ها واقعیت سیستم قضائی نظام لائیک است که از دین فاصله گرفته، اما موضع گیری مسیحیت در قبال طلاق معروف است، شدیدا آن را منع می کند مگر به دلایل بسیار محدود که در حقیقت اثبات آنها بسیار سخت است.

راشد: من گمان می کنم که این سخت گیری هماهنگ با طبیعت بشر و حیات انسانی نیست. بسیاری از مسیحیان که در کشورهای اسلامی زندگی می کنند و متوجه تفاوت نظر دو آئین در این موضوع هستند وقتی به نقطه بی بازگشت در زندگی خانوادگی می رسند ، دین خود را رها می کنند زیرا از دین شان پاسخ درستی برای طبیعت زندگی و پیچیدگی های آن نمی یابند.

و این آن چیزی است که اسلام را متمایز می سازد، اسلام با وجود آن که ازدواج را پیمانی همیشگی و مداوم می داند اما می داند که این قانون را برای کسانی وضع کرده است که در روی زمین زندگی می کنند و دارای ویژگی ها و طبیعت بشری هستند و وضعیت آنها گاهی تغییر می کند و در انتخاب خود اشتباه می کنند خطایی که فقط تجربه آن را آشکار می سازد و بر این باور است که احیانا این انتخاب اشتباه، سبب مشکلاتی می شود که گاهی تحمل و گاهی جز با زیان های فراوان روحی، روانی، اجتماعی و یا حتی مادی قابل تحمل نیستند. به همین سبب روش معالجه این اشتباهات را در قانون خود گنجانده است، آن گاه که زندگی سخت و راهها تنگ و مسیر اصلاح بند آمد. اسلام در این قضیه یک دین کاملا واقعی است و با زن و مرد و تمام اعضای خانواده با انصاف کامل رفتار می کند. تصحیح مسیر حتی اگر با جدایی و آغاز یک تجربه جدید باشد، بهتر از آن است که تمام افراد خانواده در آتش اختلاف و گرفتاری بسوزند و با وجود از بین رفتن هدف خانواده باز هم این وضع ادامه یابد، هدفی که مهمترین بخش آن ایجاد آرامش روحی و به وجود آوردن خانواده ای آرام و موفق از طریق مودت و رحمت بوده است. جدایی در اسلام یک علاج و تصحیح مسیر است و فرصتی برای تغییر و دادن فرصت برای آغاز یک زندگی تازه با موفقیت بیشتر.

من فکر می کنم وجود قانون طلاق با این ضوابط به سبب واقع گرایی و روا داری دین اسلام است.

مایکل: اما چرا اسلام طلاق را فقط حق مرد قرار داده است آیا این ستمی بر زن نیست؟

راشد: بار دیگر تکرار می کنم که لازم است به موضوع از چهارچوب کلی نگریست و تمام ابعاد آن را رعایت کرد. منظورم آن است که باید به این موضوع از خلال منظومه اجتماعی کاملی نگریسته شود که اسلام قصد ایجاد آن را دارد، در این مجموعه باید به ازدواج و مقاصد آن و به مفهوم خانواده و وظیفه هر یک از زوجین و مسئولیت ها، واجبات و حقوق او توجه نمود.

لازم است تا به این نکته اشاره کنم که زن به طبیعتش بیش از مرد عاطفی است و در معرض تغییرات احساسی قرار دارد و بیش از مرد عکس العمل نشان می دهد و مرد بیش از او سرانجام تصمیمات و رفتارها را توجه می کند و بیش از زن قادر به کنترل اعصاب و احساسات خود در حالت خشم و غضب است.

همانگونه که زیان و تبعات مالی بعد از طلاق که متوجه مرد می شود بیشتر سبب تحمل و کنترل نفس در نزد او می گردد .

و با این وجود، اسلام که طلاق را تنها حق مرد قرار داده اما راه جدایی را، برای زن هم در نظر گرفته است اگر دلیل محکم و قابل توجهی داشته باشد و این آن چیزی است که به خلع معروف است و دارای قوانین و ضوابطی است که حقوق دو طرف را حفظ می کند.

عزیزم آیا دوست داری تا در باره وضع زن در کشورهای شما حرف بزنیم؟

مایکل: فکر می کنم بهتر است ناهار بخوریم.

زن بعد از آزادی

زن بعد از آزادی

راشد و مایکل ناهار خود را تمام کردند، راشد نگاهش را به بالا دوخت و خطاب به دوستش گفت:

مایکل عزیز، تو تیرهای نقد را چون باران بر من سرازیر کردی و تمدن مرا در قفس اتهام گذاشتی.

مایکل: دوست من این ها نه تیر هستند و نه اتهام، این یک گفتگو و نقد هدف مند برای رسیدن به حقیقت است و من فکر می کنم که ما قسمت زیادی از آن را طی کرده ایم و امور زیادی آشکار شده است در ثانی من از تو سعه صدر و بزرگی دید، مشاهده کرده ام آیا سخنان پیشین من تو را ناراحت کرده است؟

راشد: نه نه مرا ناراحت نکرده منظور آن بود تا صورت قضیه تکمیل شود باید آن را از تمام جوانب مورد بررسی قرار داد و لازمه آن مقایسه وضع زن در میان تمدن ما و تمدن شماست، به نظر من گفتگوی پیشین ما به اندازه کافی وضعیت زن را در تمدن اسلامی توضیح می دهد و می ماند نگاه این موضوع در تمدن شما.

مایکل با خنده: من سینه خود را برای تیر های تو آماده کرده ام و درهای قفس را باز کرده ام.

راشد با خنده: چرا خود را در وضعیت جنگی بگذاریم؟ آن چه در بین ماست به ما اجازه می دهد تا گفتگوی ما رابطه ای برای رسیدن به حقیقت ایجاد کند.

مایکل: کاملا با تو موافقم، دوست داری از کجا شروع کنیم؟

راشد: به نظر من اولین چیزی که باید مورد بررسی قرار بدهیم جایگاه زن در بنیادهای تمدن است.

مایکل: نگاه به زن و سبک تعامل با او با نگاه افراد و ارزش گذاری آنان متفاوت است، افراد مطابق با مکان نشات، تربیت و فرهنگ خود دارای نگاه متفاوتی در این زمینه هستند. موضوع جایگاه زن را نمی توان در این کتاب یا آن منبع پیدا کرد.

راشد: این درست است، اما در عین حال نمی توان از منابع مرجع که فرهنگ فرد و ارزش

های او را تعیین می کنند و بر نگاه و دیدگاههای او تاثیر می گذارند غافل شد. وقتی می گوییم امور مرجع منظور منابع مکتوب یا مراجع علمی نیست، بلکه همه چیزهایی را در بر می گیرد که در ایجاد احساس فرد و فرهنگ او و نسبت به این قضیه دخیل اند. برای مثال برخی از داستان ها و افسانه های ملی که شکل فرهنگ عامه به خود گرفته اند از این نمونه اند و همچنین امثال و حکم، که از احساس ناخود آگاه جمعی به احساس آگاهانه فردی منتقل می شوند، بر این اساس این امور مرجع، در تربیت و نشات فرد دخیلند.

مایکل: به نظر من جایگاه زن در کتاب های مقدس تفاوت چندانی با هم ندارد، زن در کتاب مقدس ما، شبیه زن در کتاب مقدس شما – قرآن – است، خلاصه این نگاه چنین است: کیفیت آفرینش زن، اینکه او از مرد آفریده شده و او سبب اولین گناه و خروج از بهشت گشته است و در جایگاه اجتماعی و مسئولیت های مربوط به آن نیز شبیه اند.

راشد: من با تمام این نظر موافق نیستم، جزئیات مساله اشتباه یا گناه نخستین و خروج آدم و حوا از بهشت در قرآن با آنچه در کتاب مقدس شما آمده است، یکسان نیست. برابر با نظر قرآن، حوا سبب فریب خوردن آدم نشده است و در نتیجه مسئولیت خروج آدم از بهشت بر گردن زن نیست.

نگاه کتاب مقدس به زن و جایگاه او چنین است: زاییدن دختران سبب افزایش نجاست مادران می شود! انجیل می گویید:» آن گاه که زنی آبستن شد و پسری زایید، او هفت روز دچار ناپاکی به مانند عادت ماهیانه می شود، سپس باید ۳۳ روز صبر کند تا از خون پاک شود،... و اگر دختری زایید دو هفته ناپاکی به مانند عادت ماهیانه بر او می آید و سپس باید ۶۶ روز صبر کند تا از خون پاک شود»

اما در باره تصرفات زن در جامعه، در نظر مسیحیت زنان نباید دهان خود را در کلیسا باز کنند و از این کار منع شده اند، در نامه نخستین کورنثوس در عهد جدید از کتاب مقدس آمده است: « زنان شما باید در کلیسا ها خاموش باشند، زیرا آنان اجازه ندارند در آن جا سخن بگویند، آنجا باید خاموش باشند همچنانکه قانون می گوید. اما اگر خواستند تا چیزی یاد بگیرند باید از مردانشان در خانه بپرسند زیرا زشت است که زنان در کلیسا سخن بگویند» و این چنین مواردی در قرآن یافت نمی شود.

مایکل: به طور کلی پیشرفت جوامع ما بدون درک ریشه های آن ممکن نیست، باید رابطه

ریشه های فرهنگی با فرهنگ یونان و رم و آمیختگی با آن را درک کرد و تاثیر نهضت اصلاحی پروتستان و انقلاب فرانسه و تحولات انقلاب صنعتی را مد نظر قرار داد.

راشد: نگاه به زن در دوره ی زمانی مورد بحث ما، به مانند دوره سیطره فرهنگی یونان و رم نگاهی حقیرانه است و جایگاه زن بسیار حقیر و پست است. وقتی ما تاریخ زن را در یونان ورق می زنیم می بینیم که او از هیچگونه آزادی، اراده و جایگاه اجتماعی برخوردار نیست، آنها برای او ارزشی قایل نبودند و او را به مانند حیوانی خرید و فروش می کردند و به او اجازه تصرف نمی داده و او را به شکل قانونی از حق ارث محروم می کردند و آن گاه که تمدن یونان پیشرفت کرد، اوضاع زن به طور اساسی و سریع تغییر کرد و زن شروع به بیرون رفتن از خانه و در آمیختن با مردان و شرکت در کلوپ ها نمود، تحولی که سبب انتشار زنا و فحشا شد و فاحشه خانه ها به مراکزی برای سیاست و ادب بدل شدند و مجسمه های عریان زنان نشانه ادب و هنر تلقی شد.

با وجود برخی از اختلافات جزیی، موضع تمدن روم نسبت به زن با تمدن یونانی تفاوت چندانی نداشت و همچنان او را پست و حقیر می شمرد و او را پایین تر از مرد قرار می داد مردی که اجازه هر نوع کار و تصرف را داشت. گاهی مشاهده می شود که قانون روم زن را از تمام حقوق مدنی در مراحل مختلف زندگی محروم ساخته است، سپس نگاه رومیان نسبت به زن تغییر کرد و این تغییر در قوانین و سیستم آن وارد شد و قوانین مربوط به خانواده و عقد ازدواج و طلاق به دنبال آن تغییر کرد و در نتیجه وضعیت برعکس شد و عقد ازدواج در نزد آنان معنی خود را از دست داد و به زن تمام حقوق ارث و حق مالکیت داده شد. سپس دیدگاه آنان نسبت به رابطه بین زن و مرد عوض شد و این رابطه را بدون یک عقد مشروع پذیرفتند.

مایکل: و من بر این اضافه می کنم: به طور کلی دیدگاه یونانی و رومی و دیدگاه کلیسا یکدیگر را تحت تاثیر هم قرار دادند - آن گاه که مسیحیت به اروپا وارد شد- نگاه مردان دین در باره زن تحت تاثیر واقعیتی قرار گرفت که در آن زندگی می کردند.

راشد: بله، آن گاه که مردان دین مسیح وضعیت جامعه را دیدند، وحشت کردند و زن را سبب رواج فحشا، منکرات و سقوط اخلاقی جامعه دانستند و مسئولیت تمام این کار را بر گردن زن انداختند و اعلام کردند که زن دروازه شیطان است و لازم است تا از زیبای اش شرم کند زیرا آن اسلحه شیطان برای فریب و فتنه گری است. تحقیر زن توسط اروپائیان و

محروم کردن او از حقوقش در تمام طول قرون وسطی ادامه یافت و بعد از آن نیز زمانی که گمان می شد زن به جایگاه اجتماعی خود دست یافته، اما در واقع او حق تصرف در اموال خود را بدون اجازه همسرش نداشت.

مایکل: به نظر تو گفتگوی ما تبدیل به زنگ تاریخ نشده است؟ ما می توانیم از این مرحله عبور کنیم تا به مرحله آغاز تحولات برسیم عصری که ما هنوز تحت تاثیر رویدادهای آن هستیم، منظورم عصر نهضت روشنگری است و سپس به انقلاب فرانسه و تحولات بعد از آن بپردازیم.

راشد: این تاریخ نیست. بلکه تحقیقی در یافتن ریشه ها است، من میان نگاه کنونی غرب به زن و میان نظریاتی که شما آنها را تاریخی می دانید – با وجود اختلاف در ظاهر آن– رابطه محکمی می بینم.

آیا متوجه تشابه مفردات و اهداف این حقایق تاریخی در قضیه حقوق زن در غرب نشدید؟

مایکل:مثلا چه چیزهایی؟

راشد: مثلا استفاده از زن برای تفریح و لذت بردن، هنگامی که زن غربی احساس کرد به حقوق خود دست یافته ودر تمام میادین به حقوق مساوی با مرد رسیده است ناگهان پی برد که در بسیاری از میادین تبدیل به بازیچه ای در دست مرد گشته است، مانند پیروی از مرد در نسبت فامیلی و در تعهدات مالی، به طوری که شخصیت زن زیر پوشش شخصیت همسرش قرار گرفته است و تا ابتدای قرن بیستم این موانع رفع نشدند.

مایکل: اما در پایان، زن به حقوق خود دست یافت و در تمام میادین با مرد برابر شد حتی در یافتن وظایف و پست های گوناگون.

راشد: اما تا هنوز در غرب بر زن ظلم می شود و حقوق زیادی از او به هدر می رود. اگر چه قسمتی از ظلم از او رفع شده است یا دست کم با تصویب برخی قوانین و پیمان نامه ها به شکل نظری ظلم هایی از او برداشته شده است اما تا هنوز در میدان عمل در حد وسیعی بر او ظلم می شود. اگر چه نام ظلم یا انگیزه های آن عوض شده است. به نام این حرکت مردان از زنان سوء استفاده نموده و از آنان به عنوان طعمه برای صید مردان و خالی کردن جیب آنان استفاده کردند، تا وسیله ای برای لذت و خوشی مردان باشند. زن تبدیل به یک کالا و بدن او وسیله ای برای ارضای مشتریان در اماکن تفریحی گشت و ابزاری برای

کسب مال توسط طرفداران حقوق زن شد و این اوج توهین به عزت و کرامت زن است تا جایی که زنان در تعداد زیادی از کشورها شوریدند و خواستار منع استفاده از بدن زن در تبلیغات شدند.

قاضی سوئدی(خانم بریژت اوف هاهر) پیرامون آزادی زن و مساوات او با مرد می گوید: « زن سوئدی ناگهان پی برد که او یک خیال بزرگی را با قیمتی هنگفت یعنی در برابر سعادت حقیقی اش ، خریده است- منظور آزادی است که به او داده شده است-

گزارشی که سخنگوی دفاع از حقوق زن در اروپا صادر کرده است وضعیت زن در این سرزمین ها را به خوبی نشان می دهد که چگونه ادعای آزادی زن و رسیدن او به حقوق برابر فقط یک مجموعه شعارهای تو خالی هستند که در میدان واقع هیچ معنی ندارند. در گزارش آمده است که شرکت های اروپایی هیچ گونه تلاشی برای از بین بردن پرده خیالی که مانع دست یابی زنان به پست های اداری بالا است، نمی کنند.

انا دیامونت پولو سخنگوی امور اجتماعی در اتحادیه اروپا می گوید: «در دنیای کار و تجارت تفاوت میان دو جنس به خوبی آشکار است، در حالی که زنان فقط ۲۰ الی ۳۰ درصد پست های اداری بالا را در شرکت ها عمومی به عهده دارند در شرکت های خصوصی این درصد از ۲ درصد در فرانسه و ۳٪ در آلمان و ۶,۳٪ در بریتانیا، تجاوز نمی کند و سهمیه او از پست های بالا در بانک ها فقط ۵٪ است»

سخنگو به وجود تفاوت در حقوق و مزایای مردان و زنان تاکید می کند به ویژه در پست های اداری به طوری که زنان ۱۶٪ کمتر از مردان حقوق دریافت می کنند...

مایکل حرف او را قطع کرد: به نظرم قطار وارد آخرین ایستگاهش شد باید وسایل خود را جمع کنیم و آماده خارج شدن شویم...

تبعیض با پوشش تمدن

تبعیض با پوشش تمدن

بعد از دو ساعت و ربع از آغاز سفر دو دوست به پاریس رسیدند، راشد پیش از این پاریس را ندیده بود، از ایستگاه قطار خارج شدند، مایکل پاریس را به خوبی می شناخت و رابطه گرمی با آن داشت.

مایکل: راشد این پاریس پایتخت روشنایی و نور است. دنیا از اینجا شعار آزادی، برادری و مساوات را شنید و اصول حقوق بشر از این جا نشات می گیرد.

راشد: نگاه کن مایکل نگاه کن پلیس این زن را متوقف کرده است، ظاهرا مرتکب جرم یا مخالفت با قانون نشده است!

مایکل: اوه او نقاب بر چهره دارد، دو روز میشه که قانون ممنوعیت پوشیدن حجاب در اماکن عمومی در فرانسه به اجرا گذاشته شده است. شاید این پلیس او را متوقف ساخته است تا جریمه این مخالفت را از او بگیرد و شاید هم بازداشت شود.

مایکل: در اماکن عمومی؟ یعنی قانون به او اجازه می دهد که در خانه نقاب بپوشد... ماشاء الله این اوج آزادی برای زن و برای مسلمانان است! یاد این قانون افتادم و به یادم آمد که این قانون فقط در فرانسه اجرا نمی شود بلکه در بلژيك و در شمال ایتالیا نیز اجرا می شود و تلاش های فراوانی صورت می گیرد تا در هلند و اسپانیا و دیگر کشورها نیز تصویب شود. در استرالیا حکومت به پلیس حق داده است تا نقاب زنان نقاب دار را بر دارد و شخصیت آنان را بشناسد.

مایکل: شخصا من معتقدم که این قانون مانع از آن می شود که زن آزادی خود را داشته باشد و این قانون يك عقب گرد در زمینه آزادی خواهی در فرانسه می باشد، این مانع از آزادی های شخصی فرد است. در دولتی که بیش از صد ماده قانونی در آن خواستار احترام به آزادی دیگران است.

اما در این مورد آنان فکر می کنند که این موضوع با اصول دولت لائیك آنها در تضاد است، دولتی که استفاده از نماد های دینی را منع می کند. همانگونه که دولت مداران فرانسوی بر این نظراند که نقاب نوعی بردگی جدید است و آنها حاضر نیستند آن را بر خاك خود بپذیرند.

راشد: اصول نظام لائیک استفاده از نمادهای دینی را در دولت و موسسات مربوط به آن نمی پذیرد، اما استفاده افراد از آنها را منع نمی کند، اما چرا باید این منع متوجه مسلمانان باشد؟ آیا این منع متوجه کسانی نیز می شود که صلیب بر گردن دارند، یا متوجه زنان راهبه نیز می شود؟ اما در باره بردگی که ذکر کردید خیلی عجیب است! واداشتن زنان به عریانی و بهره جویی مردان از آنان بردگی نیست؟ اما اگر زن به اختیار خود بدنش را بپوشاند، این بردگی محسوب می شود؟ بله عزیز من این بردگی به حساب می آید، اما بردگی و بندگی خداوند عالم.

معنی آزادی در شعار انقلاب فرانسه را الان متوجه شدم، آزادی ارتباط و بندگی از خداوند، این آزادی برای بندگان خداوند نیست بلکه این آزادی را صاحبان سلطه در دولت لائیک صادر کرده اند، کسانی که جای خدا نشسته اند و آزادی را در احتکار خود گرفته اند، تا هر طور بخواهند آن را توزیع می کنند، در باره مرز آزادی می گفتند« آزادی تو جایی تمام می شود که آزادی دیگران آغاز می شود» آیا اطلاع یافتن از بدن زنان از جمله آزادی دیگران است تا به خاطر آن، آزادی زن مسلمان مقید شود؟! موضوع در حقیقت حجاب نیست بلکه ترس اروپا از اسلام است.

مایکل: راشد عزیز موضوع را گنده نکن. در اروپا مسلمانان زیادی زندگی می کنند و مانند دیگر مردم از حقوق خود برخورداراند، همان طور که از فرصت های آموزش و کار نیز استفاده می کنند، فرصت هایی که در کشورهای خودشان فراهم نیست.

راشد: من موضوع را بزرگ نمی کنم، اما در این موضوع شواهد زیادی است که نظر مرا تایید می کند مبنی بر اینکه اروپا از اسلام می ترسد

مایکل: مثلا مانند چه ؟

راشد: مانند ممنوعیت بنای مناره در سویس کشوری که حافظ حقوق بشر است، کشوری که نماد بیطرفی است کشوری که ژنو با پیمان هایش در آن قرار دارد. مناره سبب چه مشکل یا ضرری برای جامعه ای می شود که مسلمانان در آن فقط ۴٪ هستند و فقط در آن چهار مناره وجود دارد؟ مشخص است که این ممنوعیت در ذات خود یک ترس خود خواسته و یک موضع گیری خصمانه ضد اسلام در خود دارد.

مایکل: با وجود اینکه من بطور شخصی این ممنوعیت را تایید نمی کنم اما متوجه هستم که آنان مناره را با ارزش های دولت در تضاد و خطری بر هویت کشورشان می بینند.

راشد: البته وقتی من فکر می کنم که چگونه این ممنوعیت شامل دیگر نمادهای دینی چون مناره های کلیسا و معابد یهود نمی شود، بهتر مرزهای نظام لائیک که ادعا می کنند دولت آنان بر اساس آن برافراشته شده است را درک می کنم و حقیقت مساواتی که مدعی آن هستند، را متوجه می شوم و البته موضوع به این قضیه ختم نمی شود، بلکه آنها می خواهند هر نوع نماد اسلامی را منع کنند، حتی اگر این نماد خود رسول اسلام باشد، همان گونه که در قضیه بحران کاریکاتورها مشاهده کردیم، کاریکاتورهایی که به قصد توهین واهانت به پیامبر اسلام کشیده و پخش شدند. قضیه ای که در دانمارك روی داد و دیگر کشورها با آن احساس همدردی کردند.

مایکل: عزیزم این آزادی بیان است، در کشورهای ما هیچ چیز ممنوع یا مقدسی وجود ندارد، که بیرون از آزادی بیان باشد، بارها شده که مسیح و دیگر نمادهای دینی مورد نقد و ریشخند قرار گرفته اند.

راشد: نه جانم، در نزد شما امور مقدسی وجود دارد که کسی نه به دلیل آزادی بیان و نه به دلیل آزادی تحقیق و بررسی جرئت نزدیکی به آنها را ندارد. بعد از این که رسانه های دانمارك کاریکاتورهای توهین آمیز به رسول خدا صلی الله علیه و سلم را منتشر کردند و این موضوع به تعدادی از کشورهای دیگر اروپایی سرایت کرد و آنها نیز موضع دانمارك را در پی گرفتند و از آن دفاع کردند، با وجود اینکه آن توهین به بزرگترین نماد دینی برای یک و نیم میلیارد مسلمان بود و از عذر خواهی به دلیل آزادی بیان اجتناب کردند، در همان زمان دادگاه استئناف هلند یک گروه مسلمان را به پرداخت ۲۵۰۰ یورو جریمه نمود به سبب آن که آنها نظر داده بودند که هولوکاست ساخته و پرداخته یهود است و یا اینکه یهود مقدار آن را بزرگ کرده است... و دادگاه حکم پیشین صادره را، تایید نمود. حکمی که دادگاه حقوق بشر صادر کرده بود. دادگاهی که عهده دار حفظ اهمیت آزادی بیان و دفاع از آن است و البته باستثنا نفی آدم سوزی و یا کاهش دادن جایگاه آن، که شامل دفاع از آن نمی شود .

یکی از دادگاههای فرانسوی در سال ۱۹۹۸ میلادی حکمی علیه روژه گارودی صادر کرد و او را متهم نمود که در آدم سوزی هولو کاست تشکیك ایجاد کرده است، در حالی که او فقط در ارقام رایج در باره تعداد کشته شده های یهود توسط آلمان نازی اظهار نظر کرده بود.

و در سال ۲۰۰۶ یک دادگاه اتریشی حکمی علیه مورخ بریتانیایی «دیوید ایرفنگ» صادر کرد و او را به سه سال زندان محکوم نمود به سبب آن که او جزئیات آدم سوزی هلوکاست را انکار کرده بود.

در سال ۲۰۰۹ دادگاه آلمان اسقف کاتولیکی بریتانیایی «ریچارد ویلیامسون» را به پرداخت ۱۰ هزار یورو محکوم کرد زیرا او اعلام کرده بود که تعداد کشته شده گان آدم سوزی های یهود در هولوکاست بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر بیشتر نیست.

و کسان دیگری جز از اینان نیز وجود دارد، که آزادی بیان و تحقیق نتوانست مانع محکوم شدن آنها شود.

مایکل: چیز پذیرفته شده ای است که در میان مسیحیان و مسلمانان تاریخی طولانی از دشمنی سپری شده است، این به جز از حالات اخیر از خشونت متعصبانه اسلامی است. به طوری که تعداد بسیاری از مردم را از اسلام ترسانده است، چیزی که نمونه های آن را در باره آئین های هندو و بودائیسم مشاهده نمی کنیم.. آیا شما منکر آن هستید که برخی از رفتارهای مسلمانان عامل اصلی ایجاد بیماری اسلام هراسی شده است؟

راشد: فکر می کنم الان ما داریم به حقیقت نزدیک می شویم، من انکار نمی کنم که رفتار برخی از مسلمانان سبب ایجاد زمینه دشمنی برای برخی شده است، تا آتش دشمنی علیه اسلام و مسلمانان را شعله ور سازند. اما با وجود این، اندازه و حجم هر چیز را باید به اندازه واقعی خودش بگذاریم. ما نمی توانیم منکر شویم که در این بین، ابعاد دیگری از هجوم بر اسلام و مسلمانان وجود دارد و با یادآوری این رویدادها می خواهند به اهدافی دست یابند که اهداف گروههای نژاد پرست یا گروههای دشمن اسلام و مسلمانان است و الا اگر ما رویدادها را به شکل دقیق و موضوعی پیگیری کنیم، پی می بریم که هیچ گروه و دسته دینی وجود ندارد که اعضای آن از انجام برخی کارهای خصمانه یا مجرمانه پاک باشند. اما موضوعی که مطرح است تعمیم دادن این رویدادها یا چشم پوشی از آن هاست که برای دسته ای زمینه تعقیب و پیگیری مداوم وبرای برخی دیگر زمینه فراموشی و از یاد بردن را، فراهم می سازد.

مایکل: منظورت از جوانب دیگر چیست؟

راشد: برخی از این جوانب و البته نه همگی را برای تو بازگو می کنم:

اروپا در گذشته برای اهدافی مشخص دروازه مهاجرت به سوی خود را برای مسلمانان گشود، که مهمترین اهداف آن عبارت بودند از: اضافه شدن جمعیت اروپا تا کاهش جمعیت را که در نتیجه از هم گسیختن خانواده و عدم تمایل اروپاییان به تولید مثل بوجود آمده بود، جبران کند و البته این گشودن به سبب میل آنان برای ورود نسلی از افراد جا افتاده در آداب و فرهنگ اسلامی نبود بلکه به طمع نسلی بود که در اروپا متولد می شد، نسلی که می شد او را بعد از پنجاه سال در فرهنگ غرب هضم کرد و او را در بافت فرهنگی و اجتماعی و تمدنی وارد نمود، استراتیژیست های غرب این چنین برنامه ریزی کرده بودند.

اما این استراتیژیست ها مشاهده کردند که بیداری اسلامی که در جهان اسلام آغاز شده است به جهان غرب نیز سرایت کرده و مانعی سخت در راه تکمیل پروژه آمیختگی مسلمانان و فرزندان آنان در بافت فرهنگ غربی شده است و بر این اساس فرزندان زنان با حجاب یا خانوادهای ملتزم به اسلام در معرض تاثیر بیشتری قرار گرفته اند تا بر اصول و بنیادهای اصیل اسلامی خود محافظت کنند و این چیزی است که آنان آن را گردنه و مانعی در مسیر جذب و ترکیب شدن کامل می شمارند.

این نسل از فرزندان مسلمان مصدر پریشانی شده اند، چرا که پروژه در هم آمیخته شدن در غرب را با مشکل مواجه کرده اند و به همین خاطر غرب خود را در برابر مشکلی حقیقی یافت و آن نشو و نمو یک مجموعه از انسانها بود که دارای هویتی رو به رشد هستند و دارای ویژگی های فرهنگی و هویتی متفاوت از غرب می باشند.

پس سبب اصلی این حملات نژاد پرستانه احساس تلخ غرب به از دست دادن هویت خود است و این منجر به تنفر از تمام نمادهای اسلامی گشته است، آنان می ترسند که اگر به این پدیده های ساده اجازه ظهور بدهند آن گاه تمام نمادهای اسلامی در اروپا سر برآورند و آشکار شوند. پس تصمیم گرفته اند تا از همان ابتدا مانع بروز آنها شوند. جنگ تمدن ها هم اکنون و بعد از نابودی ایدئولوژی های دیگر آغاز شده است و این آن چیزی است که متفکر امریکایی «ساموئیل هانتینگتون» به « جنگ تمدن ها» نامگذاری کرد او بازگو کننده اندیشه های فکری و سیاسی است که در غرب رواج دارد.

مایکل: به هتل رسیدیم، موضوعی که باز کرده ای نیاز به گفتگوهای متعددی دارد.

به همراه فروید، در قهوه
خانه ای در پاریس

به همراه فروید، در قهوه خانه ای در پاریس

بقیه روز صرف پیدا کردن یک هتل مناسب شد و سرانجام در یک مهمان خانه ویژه جوانان، ساکن شدند. به خوبی آشکار بود که نیاز به استراحت دارند، پس شب را به خواب و استراحت گذراندند. روز بعد، دو دوست برای شناخت شهر از مهمان خانه خود خارج شدند و در حین گشت و گذار به یک قهوه خانه خاص رسیدند.

مایکل: راشد نظرت چیست که فنجانی چای بنوشیم و کمی در این قهوه خانه استراحت کنیم؟

راشد: اشکالی ندارد، من هم احساس می کنم به کمی استراحت نیاز دارم.

مایکل: این همان قهوه خانه ای است که زیگموند فروید، روانشناس معروف در آن می نشسته و قهوه می نوشیده است. چیزی درباره او شنیده ای؟

راشد: بله، او کسی است که نامش با مکتب تحلیل روانشناسی روان آدمی همراه شده. دیدگاههای روانشناسانه او منجر به از هم گسیختن روابط اخلاقی و رواج لاابالی گری جنسی شد.

مایکل: صرفنظر از آن چه ذکر کردی، او در نزد ما دانشمندی بزرگ است.

راشد: به نظر من او یکی از ستون های اندیشه غرب است که تمدن جدید در جوامع غربی، بر اساس آن شکل گرفته است.

او در کنار داروین، کانت، مارکس ، درکیم و سارتر قرار دارد. هر یک از آنها نقشی در خانه تکانی و ایجاد زلزله های فکری در اندیشه غربی و ارائه ی چهارچوب آن برابر با مقدسات جدید دارند و هر یک از آنها هم نقش خود را در از هم شکستن دین، اخلاق و سنت ها، به خوبی ایفا کرده اند.

نظریه تکامل داروین مثل یک جرقه بود. او با طرح این نظریه، دو آتش را در میدان فکر و اندیشه روشن کرد و کسانی که بعد از او آمدند با استفاده از آتش همان شعله، پایه های فکری مسلط بر زمان خویش را منهدم کرده و سوزاندند.

آتش اول: انتشار نظریه تکامل دائمی، که مخالف با اندیشه ی ثبات بود و نسبی بودن همه افکار و اندیشه ها را اعلام می کرد. آتش دوم: ایجاد این تصور که انسان، به طور کامل یک حیوان است و همه عوامل تاثیر گذار در او مادی اند.

جنبه روحی او کاملا نادیده انگاشته شد و آفرینش انسان توسط خداوند مورد انکار قرار گرفت. این یک آغاز قوی و محکم برای در هم شکستن مفاهیم راسخ و محکم پیرامون پرسش های بزرگ فلسفی،یعنی اله، انسان، هستی و سرانجام آدمی بود.

و اما فروید، نقش او این بود که اندیشه های آدمی را به مجموعه ای از عقده های جنسی حواله کرد. توجیه عقلانی رفتار انسان را نفی نمود و اظهار داشت که محرک اصلی انسان در زندگی روز مره، لذت است. بر همین اساس هم چهارچوب اخلاق فاضله را در هم شکست. در نتیجه، این مجموعه تبدیل به یک اندیشه عقب مانده شد که با ویژگی عدم تطابق با واقعیت و دانش بشری، توصیف می شد.

مایکل: به نظر من در میان تمام تمدن های انسانی، عوامل مشترکی وجود دارد. در عین حالی که هر تمدن، ویژگی های خاص خود را دارد. مفاهیم اله، انسان و هستی، در میان تمام تمدن ها مشترک اند؛ اما هر تمدن در اولویت گذاری این مفاهیم، با تمدن دیگر تفاوت دارد. در برخی از تمدن ها یکی از این مفاهیم بر دو تای دیگر پیشی گرفته و آن دو را از منظر مفهوم نخست مشاهده می کند.

در تمدن معاصر اروپا بعد از عصر روشنگری، مفهوم توجه به گیتی غالب شد. و آن گاه که اندیشه علمی رواج یافت، سیطره این فکر عمیق تر شد. و سپس اصل آفرینش انسان توسط خداوند را ملغی کردند و نظریه مادی گرایی را بوجود آوردند و منکر روح در آدمی گشتند. در میدان عمل، داروین یکی از متفکران بزرگ در ایجاد این نگاه جدید است.

راشد: در این زمینه کاملا با تو موافقم، اما می خواهم در چند مورد از دیدگاه های شما توضیحی داشته باشم:

نخست: این که علت اصلی این تغییر و تبدیل شدن آن به انقلاب های حقیقی در آن دوره زمانی، وجود حالتی از خلاء روحی و علمی در جامعه غربی آن روز بود. علاوه بر این، تسلط کلیسا و اصرار بر نظریات غلط درباره آفرینش و زندگی آدمی و باور به ضرورت ایمان به این نظریات، مزید بر علت شد.

دوم: از جمله اشتباهات رایج، ادعای پیشرفت غرب به سبب سیادت این نظریات است. نظریاتی که در آغاز و نیز در میانه نهضت وجود داشتند.

سوم: آراء و نظریات این متفکران و فلاسفه، یکی بعد از دیگری بعد از انقلاب علمی رواج

یافت. و با وجود گذشت زمان، هنوز هم افراد بسیاری چه در شرق و چه در غرب، که از فرهنگ و دانش بالا محروم اند، تحت تاثیر تبلیغات گسترده این افکار قرار دارند.

اما نظر تو درباره اشتراک مفاهیم در میان تمدن ها مرا به یاد مقایسه ای ظریف بین نظریه فروید در تفسیر رفتار انسانی و کلام یکی از علمای اسلام انداخت که بیش از هفتصد سال پیش مطرح کرده بود .

مایکل: تشابه میان نظریات فروید و دیدگاههای یک دانشمند مسلمان، چیز جالبی است.

راشد: در مفاهیم با هم تشابهی ندارند، فقط می توان گفت در شکل ظاهر شبیه هم اند. برای اینکه موضوع را بیشتر برایت باز کنم این سوال را مطرح می کنم: آیا تو با ساختار سیستم روانی در دیدگاه فروید آشنایی داری؟

مایکل: بله، به خوبی آن را می شناسم. خلاصه آن این است که فروید تصور کرد همانگونه که انسان دارای سیستم های بیولوژیک مانند دستگاه هاضمه و گردش خون است، به همان صورت هم دارای سیستمی روانی است که از مجموعه ای از اجزاء تشکیل می شود که در میان آنها رابطه محکمی وجود دارد.

و این سیستم از « نهاد»، « من برتر» و « خود» تشکیل شده است.

« نهاد» بخش غیر انسانی شخصیت آدمی است که از این موارد تشکیل شده است: مجموعه ی امیال و خواهشات جنسی قوی و پرخاشگر و عقده های سرکوب شده و غرائز ابتدائی که همیشه تحریک می شوند و به صورت ناخودآگاه وارد سطح خود آگاه ذهن می گردند تا طبق «اصل لذت»، خواهشات را محقق کنند. به نظر او «نهاد»، بنیادی ترین بخش از سیستم روانی انسان است و شامل چیزهایی می شود که انسان در هنگام تولد، حامل آنهاست و همچنین هر آنچه او را در آفرینش متمایز می سازد. پس « نهاد» در اینجا نمایانگر تاثیرات وراثتی است.

و اما « من برتر»، این بخش، نماینده مجموعه ای از ارزش ها، اصول اجتماعی و الگوهای برتر است. یعنی تاثیری که انسان از دیگران می پذیرد که شامل تاثیر تربیت و ارزش های اخلاقی است که کودک از پدر و مادر، مدرسه و جامعه دریافت می کند و همچنین تاثیر سنت های خانوادگی، نژادی، قومی و دینی نیز در این مجموعه می گنجد و همه این ها اضافه بر مقتضیات جامعه اند که مستقیما از آنها متاثر می شود. «من برتر» تحت تاثیر مربیانی قرار دارد که در طول زندگی تغییر می کنند و همچنین متاثر از اشخاصی است که نماینده اخلاق برتر در جامعه هستند.

در «من برتر» تمایل به دوری کامل از تمام کارهای شهوانی و غرائز حیوانی وجود دارد، « من برتر» در ضمیر فرد نمایان می شود، که ناحیه ای آرمانی و به دور از واقعیت است و – به نظر فروید – همیشه در پی رسیدن به کمال و نه در پی لذت است.

کار « خود» وظیفه دشوار تلاش برای برقراری تعادل بین فشارهای «نهاد» و «من برتر» است. در میان تمایلاتی که بر اساس اصل «لذت» و اصل «مهار و کنترل نفس» حاصل می شود، «خود» همان احساس آگاهانه است که در ضمن ایجاد تعادل، برای حل بحران هایی که میان واقعیت و آرمان های شخص به وجود می آید، تلاش می کند. سرانجام اینکه «خود» بیانگر شخصیت بیرونی انسان است.

و «من برتر» همان قسمت جدا از «خود» است که نقش یک ناظر بر «خود» را برعهده دارد. او به «خود» هشدار می دهد تا در برابر فشارهای « نهاد» تسلیم نشود و نیز در مقابل عقده های سرکوب شده مقاومت کند.

راشد: توضیحات جالبی بود مایکل، تو چنان شرح می دهی که انگار فروید در قهوه خانه حاضر است و دارد چای می نوشد.

بگذار من این توضیحات زیبا را تکمیل کنم. فروید به سختی کار «خود» در سیستم روانی انسان اعتراف می کند و بیان می دارد که این بخش دارای هدفی دشوار است اگر نگوییم محال. «خود» در راستای تعادل بین فشارهای ناشی از واقعیتهای جهان خارج و محیط اطراف تلاش می کند یعنی گرد آوردن تمایلات متناقض، چرا که «خود» تحت تاثیر فشارهای»نهاد» قرار دارد و تا حد زیادی تسلیم آنها می شود، فشارهایی که در حقیقت عقده های جنسی هستند. و در عین حال باید خواسته های بیرون از محیط خود را هم مد نظر قرار بدهد. ایجاد تعادل میان این تمایلات دشوار است به همین سبب « خود « سعی می کند تا با « نهاد» رابطه دوستی و تفاهم ایجاد کند و تلاش کند تا تمایلات او را بپذیرد؛ اما تسلیم شدن در برابر فشارهای «نهاد» سبب رویارویی با «من برتر» می شود. واقعیت های جهان و محیط اطراف که سبب تنظیم امیال جنسی می شوند، برابر با معیارهای معینی در بیشتر مواقع منجر به سرکوب این امیال می گردند. اگر «خود» توانست میان «نهاد» و «من برتر» – یعنی واقعیت های بیرونی تعادل ایجاد کند – او فردی متعادل و دارای روحیه ی متوازن خواهد بود. اما اگر «نهاد» یا «من برتر» بر شخصیت او چیره شد، این مسئله منجر به ایجاد اضطراب در شخصیت او خواهد شد. شکست «خود» در ایجاد تعادل بین این امیال و خواسته ها منجر به ایجاد حالتی از بیماری می گردد.

مهم اینجاست که: ما بر این باور بودیم که سلامتی روانی بر اساس تعادل میان «خود» با «نهاد» و نیز «من برتر» صورت می پذیرد؛ یا به عبارت دیگر تعادل میان امیال و خواهشات شهوانی با اصول و آرمان ها. در ضمن اینکه می دانیم نپذیرفتن خواسته های «نهاد» منجر به سرکوب و عدم توازن در شخصیت می گردد. پس ما نباید نسبت به خواسته های «نهاد» بی اعتنا باشیم و در نتیجه برای ایجاد تعادل، پیش روی ما راهی جز تغییر و در هم شکستن «من برتر» – در صورت لزوم – باقی نمی ماند. پس لازم است تا دین و ارزش های عالی و اخلاق را از زندگی خود بیرون کنیم و آنها را با اخلاق سودجویانه که با خواهش های انسانی و میل جنسی و خود خواهانه، که در « نهاد» محقق هستند، هماهنگ سازیم. و این دقیقا همان چیزی است که در غرب بدست آمد، آن گاه که دین و اخلاق از جامعه محو گشت و مهار شهوات و امیال جنسی، بدون توجه به معیارهای اخلاقی رها شد و تمدن بر این اساس پا گرفت. نه تنها خانوده در هم شکسته شد، بلکه حتی انسانیت انسان هم ضایع گشت؛ چرا که تفاوتی میان او و اجتماع حیوانات فاقد عقل، که ضوابط اخلاقی بیرون از چهارچوب فطرت و غریزه را درک نمی کنند، باقی نماند. مثل اینکه دوباره نزد داروین بازگشتیم، بعد از اینکه از او آغاز کرده بودیم.

مایکل: منظورت این است که بر اساس برداشت تو از نظریات فروید، وقتی امیال سرکوب شده همیشه به طور مستقیم یا غیر مستقیم در پی اشباع خود هستند، پس تمدنی که بر اساس این ارزش ها و اصول اخلاقی شکل می گیرد، تمدنی است که از سرکوب این امیال بوجود آمده است.

راشد: بله، ارزش های اخلاقی در تمدن غرب، به همراه سلب قدسیت معبود از نگاه آنان است. اما به نظر مسلمانان، اخلاق در جامعه باید از مصدر الهی و نه از منشا عقل آدمی باشد. زیرا عقل در معرض فریب و گمراهی قرار دارد، به ویژه وقتی تنها باشد. ولی هنگامی که عقل در مسیر شرع الهی باشد، اخلاق برگرفته از آن، عالی خواهد بود.

مایکل: راشد، سخن آن دانشمند اسلامی را بیان نکردی، دیدگاه او با این نظر موافق بود یا نه؟

راشد: سخن او درکنار یک مجموعه از ارزش ها و مفاهیم است و طرح دقیق این مجموعه، باعث طولانی شدن موضوع خواهد شد. به نظرم بهتر است گفتگو را به بعد موکول کنیم.

https://www.path-2-happiness.com/fa

روان آدمی میان دو منهج

روان آدمی میان دو منهج

مهمان خانه جوانان که راشد و مایکل در آن اقامت گزیده بودند جای مناسبی برای آنان بود. علاوه بر ارزان بودن دارای سالن های بازی و ورزش و اماکنی برای کسب معلومات و تفریح و دارای امکانات ارتباط جمعی بود و مهمتر از همه وجود تعداد زیادی از افراد هم سن آنان بود که دارای سطح فرهنگی یکسانی بودند.

مایکل و راشد پشت یکی از میزهای سالن اجتماعات نشستند و نوشیدنی مورد علاقه خود را درخواست دادند.

گفتگوی ما به آنجا منتهی شد که شما می خواستید سخن آن دانشمند مسلمان را ذکر کنی که نظری شبیه داروین ارایه کرده بود و اینکه آیا نظر او با داروین یکسان است یا نه؟

راشد: موضوع یکسانی دو نظریه نیست، اسلام یک مجموعه کامل و کاملا مستقل است که بر اساس اصولی واضح پی ریزی شده است. من زیاد وقت شما را برای توضیح در این موضوع نمی گیرم. این دانشمند ابن قیم نام داشته است و در کتاب هایش پیرامون رابطه قلب، نفس و عقل سخن گفته است، نخست می خواهم اشاره کنم که آنچه او گفته است در ضمن یک مجموعه از ارزش ها و مفاهیم قرار دارد که با پایه هایی که تمدن اسلامی بر آنها استوار است متناسب و هماهنگ اند، پس دوست دارم تا سخن پیشین خود را با توضیحاتی عرض کنم که میان این مجموعه و نتایج و پیامدهای نظریه فروید که قسمت بزرگی از واقعیت جامعه غربی و اخلاقیات آن را تشکیل می دهد تفاوت است.

مایکل: برای اینکه وقت را از دست ندهیم بگذار تا به اختصار سخن تو را شرح بدهم، اگر درست نبود مرا اصلاح کنید.

راشد: بفرمایید.

مایکل: حاصل نظریات فروید را می توان در شخصیت های زیر مشاهده کرد:

اگر غرائز و امیال نخستین یا همان امیال حیوانی(یعنی مکونات نهاد) بر شخصیت (خود) چیره شوند، شخصیتی خودخواه، مجرم و تجاوزکار بر حقوق دیگران که فقط سعی در اشباع غرائز و خواسته های حیوانی خود دارد، ظهور می کند. شخصیتی که در مسیر خود، تمام ارزشها و آداب و اصول (من برتر) را لگد مال می کند.

و اگر ارزش ها و آداب و اصول (من برتر) بر (خود) چیره شود، آنگاه شخصیت راهب و آرمانی غیرواقعی بروز می کند که در مسیر خود تمام غرائز و امیال اولیه ی بشر را لگد مال می کند.

و اما شخصیت سالم زمانی بوجود می آید که تعادل در میان امیال و غرائز از یک طرف و ارزش ها و قوانین محیط بیرونی از طرف دیگر، شکل گیرد. که این گاهی با سرکوب کردن برخی از غرائز و گاهی با خارج شدن از قوانین و بی اعتنا شدن به ارزش ها، صورت می

پذیرد

راشد: عالیست. به تفاوت میان این نظریه و تمدن غرب که به شکل اجتماعی ظهور یافته است، با مجموعه اسلامی دست یافتیم و این تفاوت در پایان بخشیدن به تنازع و درگیری بین «نهاد» و «من برتر» نمایان می شود؛ بدون اینکه از یکی از آنها کوتاه بیاییم و این از خلال تعادل دقیق و تکامل موجود در تمام ابعاد انسانی و میادین زندگی صورت می گیرد و راز این در جلوگیری از طغیان حقوق نهفته است.

مایکل: اولین بار است که اصطلاح طغیان حقوق را می شنوم، منتظر تعریف این اصطلاح هستم؛ اما بگذار بگویم که سخن تو نظریه ترکیبی سیستم روانی بشر را ثابت می کند.

راشد: نظریه ی ترکیبی سیستم روانی بشر همان چیزی است که پیش از این گفتم که یکی از دانشمندان مسلمان و شاید بهتر باشد بگویم دسته ای از آنان، شبیه این نظریه را صدها سال پیش مطرح کرده اند. دقت کن که یکی از این دانشمندان که ابن قیم نام داشته، در کتاب خود در این زمینه چه نوشته است. راشد کتابی بیرون آورد و چنین خواند: «قضایا چهار قسم اند: مکروهی که منجر به مکروه می شود؛ مکروهی که سبب امر پسندیده ای می شود؛ امر پسندیده ای که منجر به امر ناپسند و مکروه می شود و امر پسندیده ای که منجر به امر پسندیده دیگری می شود .

دو دسته اخیر میدان کشمکش و درگیری نفس آدمی و محل آزمایش و امتحان او هستند. نفس آدمی نزدیک ترین دسته به خود را، که در دسترس است ترجیح می دهد. در حالی که عقل و ایمان، سودمند ترین و پابرجاترین را انتخاب می کند. و قلب در میان این دو قرار دارد، گاهی به این سمت و گاهی به آن سمت تمایل پیدا می کند. دانشمندان اسلامی

با استفاده از آیات قرآن و احادیث نبوی اظهار می دارند که: آن گاه که عقل از «من برتر» غافل شد، امیال نفسانی «نهاد» ، بدون هیچ گونه نظارت و محدودیتی فعال می شوند.

آیا متوجه تشابه وظیفه «نفس» با «نهاد» و «عقل و ایمان» با « من برتر» و «قلب» با «خود» ، در دیدگاه فروید شده ای؟

مایکل: پس سخن آن دو تا حد زیادی شبیه هم است.

راشد: در میان این دو دیدگاه تفاوت اساسی و عمیقی وجود دارد، تفاوتی که این مجموعه را از هم جدا می کند. این تفاوت در این بخش از کلام ابن قیم هویداست که می گوید: «این دو امر، محل کشمکش و ابتلا و آزمایش اند». در حالی که فروید بر این نظر است که سلامتی شخصیت «خود/ قلب» (در نزد ابن قیم)، در پذیرش امیال و غرائز «نهاد/ نفس» نهفته است. در دیدگاه اسلامی، غرائز و امیال شهوانی نفس، در واقع آزمایش و امتحانی از جانب پروردگاراند و جایز نیست که کاملا در برابر آنها تسلیم شد و تمام آنها را پذیرفت تا « نهاد/ نفس» را خرسند کرد. و همچنین جایز نیست که کاملا آنها را به حساب «من برتر/ عقل و ایمان» سرکوب کرد، مانند آنچه در رهبانیت روی می دهد.

این میانه روی و اعتدال در اسلام را در دیگر مکاتب نمی یابی. امری که به معنی کنترل امیال شهوانی و غرائز حیوانی و اشباع کردن نیازهای غریزی انسان، بدون رویارویی با عقل و ایمان و بدون طغیان حقوق است.

مایکل: منظور از طغیان حقوق چیست؟

راشد: منظور این است که ارزش های والا و اخلاق پسندیده، دارای حقوق خاص خود هستند و در کنار آنها امیال و غرائز نیز حقوق خود را دارند. در اسلام ممنوع است که یکی از ارزش ها یا امور اخلاقی، بر امیال و شهوات یا بر غرائز غلبه کند و چنین گمان شود که یکی از دیگری پست تر و یا نیازی غیر واقعی است که می توان از آن چشم پوشید. برای توضیح بیشتر این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم را ذکر می کنم. سه نفر به خانه ایشان آمدند و درباره عبادت رسول خدا پرسیدند و هنگامی که به آن ها پاسخ داده شد، احساس کردند که اندک است. بعد آن را چنین توجیه کردند که این عبادت رسول خدا است که شخصا بر آنها برتری دارد و مرتکب گناه نمی شود و چون آنها مرتکب اشتباه و گناه می شوند باید بیش از او عبادت کنند، تا جایی که نیازهای فطری نیز تحت الشعاع

عبادت قرار گیرد. پس یکی از آنها اظهار داشت: من تمام طول شب را عبادت خواهم کرد و نمی خوابم و دیگری گفت: من تمام عمر را روزه می گیرم و هیچ روزی را بدون روزه سپری نخواهم کرد و نفر آخر گفت: من از زنان کناره می گیرم و هرگز ازدواج نمی کنم. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم به نزد آنها آمدند و پرسیدند که: «شما بودید که چنین و چنان گفتید، اما به پروردگار سوگند که من از همگی شما بیشتر از خداوند می ترسم و تقوای بیشتری دارم، اما برخی از روزها را روزه و برخی دیگر را بدون روزه سپری می کنم و اوقاتی را نماز می خوانم و اوقاتی از شب را استراحت می کنم و ازدواج می کنم. و هر کس از روش من رویگردان شد از من نیست»... و در قرآن کریم هم آیات فراوانی است که بر این معنی دلالت می کنند، از آن جمله کلام خداوند متعال که می فرماید: {و در آنچه خداوند به تو داده است [صلاح] سرای آخرت را بجوی و بهره ات از دنیا را [فراموش] مکن} [سوره قصص،آیه ۷۷]. و در جایی دیگر می فرماید: {و دستت را به گردنت بسته مدار و به تمامی [نیز] آن را مگشای که آنگاه ملامت زده و درمانده بازنشینی}

[سوره اسراء، آیه ۲۹]

دوست من! شاید تو بدانی که رهبانیت در اسلام حرام است.

در اسلام، عقل و وجدان آدمی خشنود، دین داری او محقق و نیازهای فطری او اشباع می شود. بدون هیچگونه تنازع و برخورد و اصطکاک در میان آنها.

در حالی که راشد و مایکل غرق گفتگو بودند، جوانی که در میز کناری آنها نشسته بود نزدیک شد و خطاب به آن دو گفت:

به من اجازه می دهید تا با شما بنشینم؟

مایکل و راشد: بفرمایید، خوشحال می شویم.

جوان: گفتگوی شما مرا به خود جلب کرد، بسیار ممنون خواهم شد اگر یکدیگر را بشناسیم و به من هم اجازه بدهید تا در بحث شما شرکت کنم.

مایکل: اشکالی ندارد.

راشد: خوش آمدید، ایشان دوست من مایکل، از بریتانیا و مدرس هستند و اسم من هم راشد است و از مصر هستم و شغل نویسندگی و روزنامه نگاری دارم.

جوان: خوشوقتم. از این که مرا در جمع خود پذیرفتید بسیار خوشحالم. اسم من راجیو و از هندوستان هستم و در آلمان هندسه می خوانم. و الان برای دیدن برخی از دوستانم به پاریس آمده ام.

مایکل و راشد: فرصت خوبی است که با شما آشنا شویم.

راشد: روانشناسان غرب، نفس آدمی را جز انبانی از عیوب، بیماری ها، آفات و امراض نمی بینند. اما در اسلام، نفس آدمی، در خود خیر و شر را با هم دارد و امکانش وجود دارد که نفس را به شکل اساسی تغییر داد و آن را از تاریکی های حیوانی به اوج کمالات اخلاقی رساند؛ بدون اینکه با فطرت انسانی در تضاد باشد یا نیازهای آن را نادیده بگیرد.

راجیو: از بحث شما چنین نتیجه می گیرم که طبق نظریه فروید، امیال سرکوب شده دائما در پی اشباع مستقیم یا غیر مستقیم خود هستند. پس تمدن ساخته شده بر اساس ارزش ها و اصول والگوهای برتر، تمدنی است که بر اساس سرکوب امیال شکل گرفته است.

و بوجود آمدن ارزش های اخلاقی در تمدن غرب، بر اساس چیره شدن مفهوم هستی شناسی بر آن است. در این تمدن، انسان در مقام نخست توجه قرار دارد، چرا که او آقای این هستی است. این اندیشه بر اساس مغلوب شدن توجه به معبود شکل گرفته است. اما در اندیشه اسلامی، مفهوم اله و معبود، غالب است اما در کنارش جایگاه آدمی نیز محفوظ است.

راشد: و این از جمله دلایل محکمی است که لازم است تا اخلاق از منبع وحی باشد نه از عقل بشری محض. زیرا عقل تنها، حتما گمراه می شود اما اخلاقی که از منبع وحی می جوشد، بسیار نیکو خواهد بود.

مایکل: راجیو، حضور تو باعث پربار شدن بحث ما خواهد شد. به نظر من بحثمان را فردا در همین زمان و همین جا ادامه بدهیم، برای شما مناسب است؟

راجیو: بله برای من مناسب است.

راشد: خوشحال می شوم اگر درخواست مرا برای ناهار بپذیرید، برای خوش آمد گویی به دوست تازه مان راجیو.

مایکل و راجیو: بسیار خوب.

https://www.path-2-happiness.com/fa

نیاز ما به ایمان

نیاز ما به ایمان

دوستان سر موعد مقرر در غذا خوری مهمان خانه جوانان یکدیگر را ملاقات کردند. بعد از دیدن لیست غذا، راشد و مایکل غذای خود را سفارش دادند، اما راجیو در لیست دقت بیشتری کرد و گفت:

بسیاری از غذاخوری ها به ارائه ی غذاهای کاملا گیاهی توجه نمی کنند، اما به هر حال می توان یک وعده غذای مناسب سفارش داد

مایکل: تو گیاه خواری؟

بله، تقریبا ۴۰ درصد از ساکنان هند گیاه خواراند .

راشد: گیاه خواری به خاطر دستورات دینی است یا امور بهداشتی؟

راجیو: در حقیقت در آیین هندو که من معتقد به آن بودم، خوردن گوشت گاو کاملا حرام و ناجایز است. گیاه خواری در هند در میان معتقدین به آیین هندو بسیار رواج دارد، اگر چه تعداد آنها امروزه کاهش یافته است چرا که رعایت قوانین آن دشوار است، اما من گیاه خواری را به خاطر حفظ سلامتی و همچنین برای حفظ محیط زیست ترجیح می دهم.

راشد خطاب به پیشخدمت: بفرمایید این سفارش های ما هستند.

مایکل: راجیو، پس از ترک آیین هندو چه باور و آیینی را پذیرفته ای؟

راجیو: به هیچ آیینی معتقد نیستم. تحصیل من در آلمان باعث شده تا اطلاعات بیشتری بدست بیاورم و با آزادی اندیشه و با نقد و همچنین با شک و تردید به آیین هندو بنگرم. و البته به مسیحیت هم قانع نشده ام و به همین دلیل به الحاد و بی دینی نزدیک ترم.

مایکل: من هم در این عدم اقناع به تو نزدیکم؛ اما بر این باورم که انسان گاهی نیاز دارد با خداوند ارتباط داشته باشد، ولی این رابطه نباید بر انسان چیره و مسلط شود.

راشد: من فکر می کنم این نظر نیاز به نقد و بررسی دارد.

مایکل: منظورت کدام نظر است؟

راشد: اندیشه الحاد و جایگاه دین و معبود در زندگی انسان.

راجیو: به نظر من پیشرفت علمی انسان اسرار فراوانی را برای او روشن کرده و او را بی نیاز از تفاسیر غیب گویانه برای امور مبهم در هستی نموده است. من بر این باورم که جهان هستی بر اساس قوانین علمی در حرکت است و می توان گفت که جهان هستی یک ابزار مکانیکی است که زیر فرمان قوانین قطعی و دقیق قرار دارد و هر آنچه در آن روی می دهد به علتی است که نتیجه قطعی و دقیق خود را در بردارد، پس تا زمانی که قوانین مکانیکی، هستی را به حرکت وا می دارند نیازی به اعتقاد به یک معبود، که بر هستی چیره باشد، نیست.

راشد: دانش ابزاری بی نظیر در تفسیر محیط اطرافمان است، اما مساله به این سادگی نیست. ما نمی توانیم چنین موضوع بزرگی – در حقیقت بزرگترین موضوعی که از آغاز تاریخ، ذهن بشر را به خود مشغول ساخته است– را فقط در یک بعد مورد بررسی قرار دهیم، وگرچه این بعد خوشایند ما باشد یا به آن اعتماد داشته باشیم. در این موضوع ابعاد مختلفی وجود دارد، از آن جمله:

آیا دانش تمام پدیده های محیط اطراف ما را تفسیر می کند؟ البته که نه. دانش نمی تواند چنین ادعایی بکند، برای مثال اگر ما دانش فلکی را در نظر بگیریم آنچه را که ما تا به امروز کشف کرده ایم فقط ۵ درصد هستی تخمین زده می شود و باقی مانده آن دنیایی از تاریکی است که ما از آن چیزی نمی دانیم و البته این هم بسته به امکانات کنونی ماست که به آن دست یافته ایم و ممکن است حجم مجهولات ما در دنیای واقع، بیش از این باشد.

اگر این درباره دنیای محسوسات باشد، پس درباره دنیای غیب و پوشیده چه می توان گفت؟

و این سبب می شود که ما بپرسیم: آیا دانش مرزی ندارد که در آنجا متوقف شود؟ باید بدانیم که توانایی دانش، با تمام پیشرفتش، در تفسیر اشیاء محدود است. دنیای غیب و پوشیده در دایره درک و فهم دانش بشری نیست. دانش حتی در تفسیر برخی از پدیده های فیزیکی ظاهری ناتوان است، پس درباره دنیای غیب که نمی توان آن را مورد آزمایش قرار داد و یا با ابزار حسی درک کرد، چه می توان گفت؟

علاوه بر این، اگر ما به نحوه ی کار یک پدیده پی ببریم، این موضوع نباید منجر به انکار سازنده، یا انکار ابداع و نوآوری در آن شود. اگر یک انسان تلویزیونی را ببیند و از آن تعجب کند و شگفت زده شود و سپس روش ساخت آن و نظریات پیرامونی آن را بفهمد، آیا این موضوع باعث کاهش ارزش این صنعت در نزد او می شود؟ یا اینکه بعد از شناخت روش

ساخت، او می تواند منکر سازنده و خلاقیت او شود؟ در مورد ذات باری تعالی و آفرینش او نیز این چنین است. مثلا اگر ما در دانش زیست شناسی به توان شکافت ژنوم دست یافتیم ونوار دی ان ای را کشف کردیم و شگفتی های آن را مشاهده کردیم، آیا این نشان دهنده عدم اعجاز و شگفتی آن است؟ یا اینکه بعد از درک ما از اسرار پدیده ها، پروردگار آفریننده آنها حذف می شود؟ یا برعکس، این بهت آدمی و ناتوانی او از ساخت مانند آن، یا ناتوانی او در درک و تفسیر کارش – در حالی که آن پدیده در انتهای کوچکی است – آدمی را به ایمان فرامی خواند و ثابت می کند که در ورای این آفرینش، پروردگاری بس عظیم قرار دارد.

به یک مثال دیگر دقت کنید: پرفسور آمریکایی «سیسیل بایس هامان» استاد زیست شناسی می گوید:

«عملیات تبدیل شدن غذا به قسمتی از بدن، پیش از آن به خداوند نسبت داده می شد و امروز با دیدن فعل و انفعالات آن، یک عکس العمل شیمیایی تلقی می شود، آیا این مسئله، وجود خداوند را باطل کرده است؟ چه نیرویی باعث شده تا عناصر شیمیایی، این چنین برای این عمل آماده باشند؟ غذا بعد از وارد شدن به بدن آدمی مراحل مختلفی را در این سیستم خودکار طی می کند و محال است این سیستم شگفت انگیز، بطور اتفاقی بوجود آمده باشد. بر ما لازم است تا بر این باور باشیم که خداوند، با قوانین بزرگش در هستی و حیات کار می کند»

مایکل: ولی نظریه داروین هم این اندیشه را اثبات می کند – دانش را اثبات و وجود خدا را انکار می کند – او تاکید می کند که موجودات زنده تحت قوانین طبیعی و تکاملی بوجود آمده اند و آفرینشی در کار نبوده است.

راشد: این موضوع ما را به طرح پرسش های مهمی درباره این نظریه یا دیگر نظریات می کشاند: آیا تفسیر علمی در همه جا تطبیق می کند و برای تمام حالات حیات در روی زمین تفسیر قانع کننده ای ارائه می دهد؟ بسیاری از کسانی که به علم زدگی دچار شده اند، از یاد برده اند که ویژگی دانش، ایجاد تراکم و هیجان است. و این دو، ابزارهایی مهم برای پیشرفت علمی به شمار می روند. به همین سبب دانش رشد می کند و اکتشافات بوجود می آیند تا به مرحله بازنگری در داده ها و معارف پیشین می رسند و نگاه آدمی به دانش را تغییر می دهند.

نظریه داروین – که از یک نظریه صرف تجاوز نمی کند و هرگز به یک حقیقت علمی بدل نشده است – و نظریات دیگر در پیرامون تکامل، به شدت با اکتشافات جدید در دانش

ژنیتیک تضاد دارند و کاوش های جدید ثابت می کند که در یک دوره زمانی کوتاه که به عصر کمبری معروف است، تعداد زیادی از حیوانات مهم نمایان شده اند. این دوره را غالبا دوره «انفجار کمبری» می نامند. طبق این کشفیات، تغییرات حیات روی زمین همیشه به آرامی و مطابق با نظریه تکامل صورت نگرفته است.

راجیو: آیا این احتمال وجود ندارد که این هستی به صورت تصادفی و بدون هیچ گونه آفریننده ای بوجود آمده باشد؟

راشد: اجازه بده معنی تصادف را با استفاده از اصول ریاضی و قوانین مربوط به آن توضیح بدهم تا مشخص شود که چه اندازه احتمال دارد که چیزی به صورت تصادفی روی بدهد:

اگر فرض کنیم که ما یک صندوق پر از حروف الفبای ابجد داریم، احتمال اینکه الف در کنار حرف میم قرار بگیرد تا کلمه « ام» (مادر) بوجود بیاید، به طور نسبی ممکن است، اما اینکه این حروف کنار هم قرار بگیرند تا یک قصیده بزرگ یا یک داستان بدیع و تازه بوجود بیاید، احتمالی بسیار کم و نادر است، اگر نگوییم که محال است.

دانشمندان احتمال گرد آمدن ذراتی را که فقط یک جز از اسیدهای آمینه (ماده نخست در ایجاد پروتئین و گوشت) را بوجود می آورند، بررسی کردند و پی بردند که این کار نیاز به چندین میلیارد سال و فراوانی بسیار زیاد مواد دارد، فراوانی ای که عملا در هستی موجود نیست. این برای ترکیب یک جز از این ماده است، آنگاه درباره تمام اجسام زنده، گیاهان و حیوانات و همچنین آغاز هستی چه می توان گفت؟ روی دادن این حادثه به شکل تصادفی و اتفاقی، محال است.

دانش با تمام جزئیات و فروعش ثابت می کند که در هستی نظامی دقیق وجود دارد که بر تمام آن چیره است. پایه آن بر اساس قوانین و سنت های غیر قابل تغییر و تبدیل استوار است. قوانینی که دانشمندان تلاش فراوانی برای کشف و فراگیری آن دارند. دست آوردهای علمی به چنان دقتی رسیده است که ما می توانیم کسوف و خسوف را برای صدها سال آینده پیش بینی کنیم.

چه کسی این قوانین را نهاده و تمام ذرات هستی را به پذیرش و اجرای آنها وادار کرده است؟ حتی پیش از اینکه به یک اتم تبدیل شوند، از همان آغاز آفرینش، فرمانبر این قوانین هستند. چه کسی این هستی را با این نظام، هماهنگی و انسجام آفریده است؟ و چه کسی آن را طراحی، ابتکار و اندازه گیری نموده، آن هم اندازه گیری بسیار دقیق. آیا تمام این مخلوقات با

این ظرافت، بدون خالق و آفریننده ساخته شده اند؟ یا اینکه خود مردم آفریننده اند؟ قرآن - کتابی که بر مسلمانان نازل شده است - چنین می پرسد: {آیا بدون آفریدگار آفریده شده اند یا اینکه خود آفرینندگانند؟} [سوره طور آیه ۳۵].

نظام و قانونی که این هستی بر آن جریان دارد و این خلاقیت و نوآوری که هرکجا چشم می دوزیم آن را مشاهده می کنیم، بر این دلالت می کند که در اینجا پروردگاری توانا، دانا و بسیار ماهر و ریز بین وجود دارد که این هستی ابتکار او بوده است.

مایکل: اما اینجا یک سوال مطرح می شود - با وجود اینکه من با محتوای سوال موافق نیستم - و آن اینکه ما چه نیازی به دین و معبود داریم؟ بسیاری از مردم بدون اعتقاد به دین و معبود، زندگی شان را می گذرانند.

راشد: پژوهش های دانش انسان شناسی و همچنین دین شناسی، نیاز انسان به دین را در تمامی دوره ها و زمان ها و در بین تمام انسانها و جوامع ثابت کرده اند. انسان از همان آغاز زندگی به دنبال معبودی می گشته تا آن را بپرستد و به او توسل جوید. با این باور که او تواناست و بر هستی سیطره دارد و آفریننده همه چیز است و زنده است و هرگز نمی میرد.

فطرت انسانی گواه است که هرگاه انسان به سختی یا ناراحتی دچار می شود یا خطری او را تهدید می کند یا امید او از بین می رود، یک نیاز زیستی در او وجود دارد که او را به سوی ایمان به الله، پروردگار عالم فرا می خواند.

همانطور که انسان، بدون این ایمان غالبا تبدیل به یک حیوان می شود که شهوات بر او حکم می رانند و وجدان بشری در او می میرد.

راجیو: استاد راشد اجازه بده، من در کشوری زیسته ام که مملو از آیین های متفاوت است. به اروپا آمدم و در اینجا آیین های دیگری را شناختم و متوجه شدم که نگاه صاحبان هر آیین به خدا، نسبت به بقیه متفاوت است. حالا من این اختلاف را چگونه تفسیر کنم؟ چگونه صفاتی را بشناسم که خداوند باید داشته باشد؟ و همچنین چگونه دین درست و حق را از بقیه ادیان بازشناسم؟

راشد: پیشخدمت دارد غذا می آورد. من به شما قول می دهم که در قرار بعدی این مسائل را بررسی کنیم، اما بگذارید ابتدا بر سخن «آلبرت انیشتین» فیزیکدان معروف اتفاق کنیم که گفت: «دانش بدون دین، لنگ است و دین بدون دانش، کور».

https://www.path-2-happiness.com/fa

برج های نور

برج های نور

بر یکی از میز های سالن گردهمایی، سه دوست، راشد، مایکل و راجیو یکدیگر را دیدار کردند و هر یک از آنان نوشیدنی مورد علاقه خود را درخواست داد و سپس راجیو شروع به صحبت کرد:

در دیدار پیشین بحث به صفات لازم و شایسته معبود حق و چگونگی شناخت دین راستین و مواردی از این دست رسید.

مایکل: بگذار من یک حقیقت را ثابت و یک سئوال را مطرح کنم: دانش مادی در میادین مختلف گام های بلندی برداشته است، دانش پزشکی امروزه صدها بار پیشرفته تر از دو قرن پیش است و تکنولوژی ارتباطات گام های بس بلندی برداشته است و از دانش شیمی حقائق بسیار زیادی فهمیده ایم، و تغییر برنامه های درسی و کتاب ها به سرعت زیادی صورت می گیرد تا با پیشرفت دانش و اختراعات و اکتشافات جدید هماهنگ باشد، در دانش مادی امروزه کسی از دانشمندان نمانده است که - برای نمونه - به کرویت زمین باور نداشته باشد، اما در زمینه فکر تا هنوز اموری که هزاران سال پیش مورد مناقشه بوده اند، مورد مناقشه اند، اموری چون وجود الله سبحانه و تعالی و درستی ادیان و بهترین سیستم برای زندگی بشر و معانی عدل و دیگر مفاهیم و اندیشه ها، اگر ما می گوییم که دانش پیشرفت می کند که چنین است، پس چرا نمی توان گفت که دین هم پیشرفت می کند؟

راشد: از هزاران سال است که باورها، اندیشه ها و افکار با هم درگیرند و تا به امروز این درگیری به طور مستقیم یا غیر مستقیم ادامه دارد، این به آن معنی است که عقل بشری تا هنوز در اندیشه به پیشرفت و گام بلندی دست نیافته است که با دانش مادی قابل مقایسه باشد، زیرا وجود انسانی ما تغییر نکرده و قضایای بزرگ انسانی که ذهن ما را به خود مشغول کرده بود عوض نشده است، آدمی همیشه به دنبال تفسیری شامل برای هستی بوده است، تا بر اساس آن، با این هستی تعامل کند و به دنبال تفسیری می گشته است تا او را به درک طبیعت حقائق بزرگ که با آنها در داد و ستد است، نزدیک کند. آنچه ما را انسانی مخلوق قرار داده است به مانند ایام قدیم بدون تغییر بر جای مانده است، مخلوقی که در پی مشخص کردن نوع رفتارش با خالق خود و با دیگران است، پس ما می توانیم در این قضایا از تجربیات گذشتگان به مانند افراد معاصر بهره ببریم، موضوعات مطرح شده عین

همان موضوعاتی هستند که قبلا مطرح شده اند، موضوعات پیرامون هستی، زندگی و انسان هستند، بشر توانسته است در بیشتر موضوعات دانش مادی به اتفاق نظر برسد اما این موفقیت در علوم انسانی و قضایای فکری و بیشتر موضوعات متعلق به این مفاهیم، حاصل نشده است و تا نوع انسان هم موجود است، حاصل نخواهد نشد.

مایکل: پس ما می توانیم بگوییم که ما در این موضوعات به حقیقت نخواهیم رسید.

راشد: چه کسی این را گفته ؟ اگر این طور بود پس گفتگو و مناقشه چه فایده ای داشت ؟ من بر این باورم که ما در طی بحث و بررسی آرام و دقیق به آن خواهیم رسید. آن چه در این میان در کنار اخلاص و ترک هواهای نفسانی و تعصبات بی دلیل مهم است، آن است که انسان راهی را در پی بگیرد که به حقیقت برسد، آن گاه خداوند راه را به او می نماید و او را هدایت می کند، شاهد این ادعا، چیره شدن این اندیشه در زمان های مختلف بر ذهن و زندگی انسان است که با وجود تناقضات ذکر شده به دست پیامبران، مصلحان و اندیشه ورزان به پیش برده شده البته گاهی دولت ها نیز در این زمینه سهمی برداشته اند، مقصود آن است که تناقض و سرگشتگی در این قضایا ذاتی و مشکل قدیم و جدید انسان است.

اما بگذار نگاه شما را در این زمینه به دو نکته مهم جلب کنم که عبارتند از:

یک: پیشرفت در دانش مادی به طور حتم به معنی پیشرفت در فکر و اندیشه نیست، زیرا در میان این دو موضوع ارتباطی وجود ندارد و دلیل این نکته نزدیکی پیشرفت مادی آمریکا با ژاپن و اختلاف ریشه ای آنان در فکر و اندیشه و مفاهیم مربوط به علوم انسانی و دینی است. این اثبات می کند که پیشرفت مادی جوامع بشری حتما به معنی پیشرفت در علوم انسانی و فکری نیست.

دو: درستی یا نادرستی یک امر با تایید یا رد مردم محقق نمی شود، زیرا بسیاری از مواقع انسان ها بر امر باطلی اتفاق می کنند. تاریخ ثابت کرده که بسیاری از مردم بر افکار اشتباه بوده اند و مرتکب کارهای غیر اخلاقی و یا حتی زشت و مجرمانه شده اند.

راجیو: من در این نکته با تو موافقم اما به نظر من مشکل از آنجا است که ما دارای ریشه های فرهنگی متفاوتی هستیم و در نتیجه افکار و عقاید ما یکسان نیست، پس در ابتدا لازم است تا نسبت به اصولی که پایه استدلال ما بر آن استوار است، اتفاق کنیم و درستی یا نادرستی هر یک را مشخص سازیم.

مایکل: به نظر من فقط به دو شکل می توان به این نتیجه رسید: عقل یا دانش. این چیزی است که همگی ما بر آن اتفاق داریم.

راشد: من از جهت مبدا با تو موافقم. اما منظور شما کدامین عقل است؟ زیرا عقل من با عقل تو فرق می کند و همچنین کدامین علم؟ آیا منظور فقط علم تجربی است؟

مایکل: منظور من از عقل بدیهیات عقلی است که دو نفر در مورد آنها اختلاف نظر ندارند یا همان براهین عقلی که بر آنها اتفاق داریم. به نظر من ما نسبت به حقایقی که به روش علمی ثابت شده اند، اختلاف نظر نداریم. البته این بر خلاف فرضیه ها علمی یا تجاربی است که تا هنوز به حقایق علمی بدل نشده اند... آیا شما در این موارد با من موافق نیستید؟

راشد: با تو هم نظرم اما می خواهم به دلیل دیگری هم اشاره کنم که اهمیت آن از این دو مورد کمتر نیست و آن دلیل فطرت است همانگونه که به نکته مهم دیگری در حجیت عقل و علم هم می خواهم اشاره کنم و آن اینکه فرق است میان آنچه عقل با اشتباه یا دگرگونی و تغییر به آن می رسد و آنچه درک آن برای عقل دشوار است.

راجیو: منظورت از دلیل فطرت چیست؟

راشد: منظور احساس یا میل درونی انسان است، چیزی که تمام بشر در آن مشترك اند. در موجودات طبایع و ویژگی هایی به ودیعه نهاده شده است. هر یك از جمادات، نباتات، حیوانات و انسانها طبیعت خاص خود را دارند. برای نمونه می گوییم آب در صد درجه سانتی گراد به جوش می آید و لازم است درجه بدن انسان میان ۳۴-۴۲ درجه باشد تا بتواند زنده بماند، این ها اموری هستند که به شکل تکوینی در موجودات وجود دارند، بدون اینکه آنها در آن نقشی داشته باشند.

مایکل: منظورت غریزه ای است که در انسان و حیوان وجود دارد؟

راشد: غریزه در انسان و حیوان عبارت است از: ویژگی ذاتی و درونی که در زندگی او وجود دارد. مانند غریزه درندگی در حیوانات وحشی، هیچ کس درندگی را به حیوانات وحشی نیاموخته است یا رفتن برخی از پرندگان و ماهی های مهاجر به وطن اصلی خودشان، و غریزه مادری در جنس ماده، غریزه با تمام وجود، خود را نشان می دهد اما راز آن برای صاحبش ناشناخته است.

اما امور فطری مجموعه ای از احساسات اصیل درونی غیر کسب شده هستند که فقط در انسان وجود دارند و آدمی به خوبی آنها را می شناسد و درک می کند. اما میان فطرت و غریزه تفاوت است، غریزه به احساسات مادی گفته می شود در حالی که فطرت پوشش دهنده احساسات انسانی مانند میل یادگیری و علاقه به دانستن و طلب حقیقت و میل به ابداع و ابتکار و تمایل به خیر و فضیلت و گرایش به زیبایی... است. انسان به این احساسات تمایل دارد و به سوی آنها جذب می شود و بدون هیچ گونه مداخله و تحریک بیرونی به آنها گرایش دارد. تمام این موارد مادر زادی و بدون آموزش و تربیت اکتسابی هستند. امور فطری در وجود آدمی به ودیعه نهاده شده اند و از ذات او می جوشند و در این عکس العمل مانند غرائز حیوانی اند، اما این ها خاص مسائل معنوی و انسانی هستند. همین فطرت در آدمی سبب می شود تا او به چیزی های پاک و تمیز تمایل و از چیزی های ناپاک و کثیف متنفر باشد. هیچ آدم سالمی را نمی یابی که از بوی خوش بدش بیاید و از منظره بدیع و دلکش مشمئز شود و جذب بوی بد و کثیف و منظره زشت شود.

راجیو: اما این امور فطری را چگونه مشخص بکنیم، چطور تشخیص بدهیم که این امر فطری هست یا نیست؟

راشد: امور فطری در آدمی چند ویژگی دارند که مهمترین آنها عبارتند از:

- فراگیر و جامع هستند و تمام مردم را شامل می شوند.

- در تمام دوره زمانها وجود دارند، امکان ندارد که قسمتی از آن در یک دوره باشد و در دوره دیگر نباشد.

- از درون آدمی و ذات او می آیند و نتیجه آموزش و اکتساب نیستند اگر چه آموزش آن را تقویت و رشد می دهد.

زیر سیطره عوامل محیطی قرار نمی گیرند، اما گاهی برخی از عوامل آنها را تحت تاثیر خود قرار می دهند، امور فطری گاهی صفای خود را از دست می دهند و طبیعت آنها فاسد می شود. وضعیت آنها در این باره مانند حواس آدمی است. حس شنوایی، بینایی، و چشایی وقتی آدمی بیمار شود، به شکل طبیعی عمل نمی کنند، اما به طور کلی از بین نمی روند و گاهی ضعیف می شوند یا رنگ می بازد بدون اینکه ذات آنها از بین برود و کلا نابود شوند.

مایکل: به نظرم ما بر آن چه طرح شد، اتفاق نظر داریم اما من نسبت به این نکته اخیر تردید

دارم. آیا فطرت می تواند یکی از ابزارهای استدلال ما در این موضوع باشد یا نه؟

راجیو: می توان موضوع را در جای خود مورد بررسی قرار داد. اگر مورد اتفاق قرار گرفت می پذیریم و الا به دنبال دلیل دیگری می گردیم.

راشد: راستی خواستم یادآوری کنم که شاید کسانی که اسلام را از نزدیک نمی شناسند چنین گمان کنند که این سبک استدلال نمی تواند با اسلام مطابقت کند. در حالی که این نگاه اشتباه است.

مایکل: از شناختی که من دارم چنین بر می آید که دین بر اساس ایمان به متون مقدس و تسلیم شدن قطعی به درستی قضایای مطروحه آن و بدون هیچ گونه شک و تردید، استوار است، و به همین سبب در اروپا بعد از کشفیات علمی، جنگ و درگیری های فراوانی روی داد، زیرا کلیسا با این کشفیات به مبارزه بر خواست و با تفکر عقلی جدا از کتاب مقدس به مخالفت پرداخت.

راشد: سخن تو تا حدی درست است، اما بر اسلام تطبیق نمی کند، درست است که دین بر اساس ایمان به متون مقدس و پذیرفتن حتمی قضایای مطروحه آن، استوار است، اما اسلام راه ایمان به خدا، قرآن و رسول را در اندیشه و تعقل قرار داده است که با تفکر در وجود آدمی و محیط پیرامونی او بدست می آید و تاریخ هرگز در اسلام شاهد درگیری و تناقض میان دین و دانش یا عقل نبوده است.

راجیو: عجیب است که کتاب مقدس شما به عقل، تفکر و دانش احترام می گذارد!

مایکل: می بینم که مسئول سالن به ما اشاره می کند که وقت بستن درها فرا رسیده است، بگذارید در همین نکته توقف و بحث را فردا تکمیل کنیم.

راجیو: من فردا کار دارم، اگر پس فردا دعوت مرا برای دیدن رود سن بپذیرید از شما ممنون خواهم شد.

مایکل و راشد: بسیار خوب در خدمت شما هستیم.

https://www.path-2-happiness.com/fa

خدایت را بشناس

خدایت را بشناس

در عصر یک روز صاف و آفتابی، سه دوست سر ساعت مقرر در ساحل رود سن یکدیگر را دیدار کردند. راجیو دوستانش را دعوت کرد تا سوار یک کشتی خاص و مجلل و بدون سرنشین شوند. سه دوست سوار شدند و از دیدن مناظر زیبای رود و درختان سرسبز اطراف آن لذت بردند. راشد به افق چشم دوخت و خطاب به دوستانش گفت:

به راستی که رودها، دریاها، گیاهان، حیوانات، کوهها، انسان و هر آنچه در این هستی می بینیم، حتی هر آنچه را که مشاهده هم نمی کنیم، بر این دلالت می کند که یک حکمت خارق العاده سبب شده تا این حیات و زندگی شکل بگیرد و براین دلالت می کند که این هستی، آفریننده و پروردگاری دارد... شما در این موضوع با من موافقید؟

راجیو: در جلسه پیش بر این توافق کردیم که هستی باید خالق و آفریننده ای داشته باشد، اما برخی قضایای پیرامون این موضوع، نیاز به بررسی و تحقیق دارند.

مایکل: به نظر من مهمترین چیزی که باید بحث را با آن آغاز کنیم همین نکته ای است که مهندس راجیو اشاره کرد، معبود حق و راستین، چه صفاتی باید داشته باشد.

راشد: هستی ای که ما در آن زندگی می کنیم و ابداع و خلاقیتی که در آن مشاهده می کنیم، دارای رابطه محکمی با آنچه شما می گویید، دارد. زیرا اصل ایمان و یقین به خداوند حق و معبود راستین، این است که تو تصور درستی نسبت به این هستی و به وجود خودت داشته باشی. و این هدف با شناخت عناصر و ترکیبات آن و اهداف آفرینش هر آفریده ای ممکن می شود.

مایکل: ما به وجود معبود آفریننده، برای هستی اقرار می کنیم، اما این آفریننده در ادیان مختلف یکسان نیست. اختلاف در این زمینه آن چنان عمیق است که بسیاری از مردم ترجیح می دهند به جای بحث پیرامون این موضوع، از آن بگریزند و در زندگی واقعی، قرابت به الحاد و بی دینی را اختیار کنند، اگر چه حتی آشکارا به این امر اعتراف نکنند.

راشد: حق با توست دوست من، اما من اضافه می کنم که این فرار باعث نشده تا احساس نیاز به یک معبود برای پرستش در وجود آنها از بین برود، حتی برخی از آنها در حقیقت وقتی که وجود معبود را انکار می کنند، نفس و هواهای نفسانی خود را به پرستش می

گیرند. بی دینان سرکش، از ایمان به خداوند می گریزند اما برای پاسخ به این نیاز، به سمت پرستش چیزهای دیگری می روند و آنها را مانند معبود راستین مورد توجه و عنایت قرار می دهند و حق خداوند معبود را به آنها می بخشند؛ در حالی که به هیچ عنوان شایسته این حق نیستند. تنها سبب این کجروی، انحرافی است که در زندگی شاهد آن بوده و با آن زیسته اند.

راجیو: اگر وارد بحث خودمان شویم می توانیم بگوییم که: از نظر انسان، معبود باید دارای شکوه باشد، در نزد بندگان محبوب و در عین حال با عظمت باشد. همچنین انسان در برابر او احساس نیاز کند. اما این صفات در حقیقت حالت انسان را بیان می کنند که امکان دارد او در مقابل خدایان متعددی ابراز کند. پس باید صفات خدای راستین را بررسی کرد که باید چگونه باشند صفاتی که انسان بتواند نسبت به آنها اتفاق کند.

راشد: حرف تو درست است و موضوع بر می گردد به همان بحث آغازین. ما پذیرفتیم که حتما باید معبودی باشد و توافق کردیم که هماهنگی در این هستی شگفت، نشانه آفریده شدن آن توسط یک پروردگار است که آن را از عدم و نیستی آفریده است. و این آفریدگار همان کسی است که ما به نام رب می شناسیم و او ما و همه هستی را آفریده است. در حقیقت او همان معبود حقیقی است که سزاوار عبادت و بندگی است و شایسته نیست که جز او کس دیگری پرستیده شود. یعنی همان گونه که تو گفتی، هیچ کس ترس، هیبت مطلق، محبت و بیم و امید مطلق را از کس دیگری نداند. از این جاست که به شناخت صفات معبود راستین نزدیک می شویم.

راجیو: اگر ما سخن تو را بپذیریم می توانیم بگوییم که نخستین صفات این معبود، این است که موجود و زنده باشد، همانگونه که باید پروردگار و آفریننده نیز باشد.

راشد: درست است و این صفت باید از همان صفات آغازین باشد، به این معنی که این معبود در ذات و صفاتش آفریده ی کسی نباشد. آفریننده ی مطلق نباید آفریده ی کسی باشد، زیرا اگر او مخلوق باشد لازم می شود که مثل بقیه مخلوقات باشد و نمی تواند در جایگاه معبود قرار بگیرد و پرستش شود و بر این اساس، جایز نیست تا هیچ آفریده ای معبود باشد و مورد پرستش قرار بگیرد.

مایکل: پس حتما باید معنی آفریننده را بشناسیم؟

راشد: به طور مختصر می توانیم بگوییم آفریننده، همان سازنده تمام هستی است. کسی که بدون نمونه پیشین آن را آفریده. یعنی تمامی چیزها را بعد از اینکه نبودند، بوجود آورد و از نیست به هست تبدیل کرد. او قادر است تا اشیاء را از عدم و نیستی بوجود بیاورد. کسی است که این چیزها را در اندازه مشخص و با ترکیبات معین آفریده، بر اساس تقدیری که حکمت او لازم گردانده است، هیچ بیهودگی در آنها نیست و تصادفی هم بوجود نیامده اند.

اما صفات لازمه مخلوق: مهمترین آن، نو پیدا بودن آن است. یعنی او آغازی دارد و پایانی و از بین می رود و این برای او حتمی است. همچنین دارای توانایی های محدود و امکانات ناقصی است و همیشه به دیگران نیازمند است

راجیو: و اگر این معبود، پروردگار و آفریننده مطلق است، پس طبیعی است که مالک آفریده های خود باشد.

اگر ما بگوییم آنچه در آسمان و زمین است از آن خداست، پس لازم است که تمام آنها برای او شناخته شده باشند، زیرا اگر چیزی بر او پوشیده و از دانش او پنهان باشد، پس آن مخلوقی مستقل از خداوند می شود که امکان ندارد. همانگونه که مشاهده ی مخلوقات، ما را به دانش محکم و دقیق او راهنمایی می کند و این امکان ندارد جز با دانش کامل صورت بپذیرد .

راشد: و مالکیت، تصرف در آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست را لازم می گرداند که لازمه اش دانش و گرداندن امور آنهاست. همچنین قرار دادن قوانین و سنت های مربوط به آن، از جمله اسباب این حق می باشد.

مایکل: اما من هم صاحب و مالک یک سری چیزها هستم و چیزهایی هم می دانم، آیا این بر وجود صفات خدایی در من دلالت می کند؟ فکر نکنم این درست باشد!

راشد: نکته ای که بیان کردی بسیار مهم است دوست من، و فکر می کنم که ذکر کردن صفات، به این شکل با وجود اهمیت آن، باعث طولانی شدن بحث خواهد شد. باید به یک قاعده کلی دست یافت و آن را معیاری برای این صفات قرار داد و صفات بسیاری را از میان آن استخراج کرد. به من اجازه بدهید تا ویژگی های این صفات را با توجه به فرهنگ موجود اسلامی ارائه بدهم.

مایکل و راجیو: بفرمایید

راشد: می توان این قاعده را در موارد زیر خلاصه کرد:

نخست: می توان صفات ذاتی را به دو دسته تقسیم کرد: صفات نقص و صفات کمال.

صفات کمال عبارتند از: صفاتی که خداوند به آنها توصیف شود و خلاف آن صفات، از او سلب می گردد.

و ضد این صفات، این است که خداوند به صفات عیب و نقص توصیف و صفت نیک از او برداشته شود.

و بر این اساس است: برای اینکه توصیف او از صفات عیب و نقص کامل گردد، باید به ضد این صفات توصیف شود. یعنی به صفت کمال متصف شود و الا نفی صفت عیب، نفی نقص است، زیرا موصوف نبودن در حد ذاتش یک عیب و نقص است.

دوم: چیزی را که مخلوق و آفریده از آن بیزاری می جوید و خواهان آن نیست، نمی توان برای آفریننده اثبات کرد. هر آن چه را که برای مخلوق و آفریده عیب و نقص بشمار می رود، پروردگار به دور بودن از آن مستحق تر و منزه تر است و به هیچ عنوان جایز نیست که آن عیب در دایره صفات او وارد شود، زیرا معبود از هر جهت کامل است.

سوم: قاعده اساسی تفاوت میان آفریننده و آفریده این است که هیچ چیز مانند آفریننده نیست و صفاتی چون علم ، رحمت، محبت و مالك بودن که به عنوان صفات خالق و مخلوق مورد استفاده قرار می گیرند، در حقیقت هیچ گونه تشابه معنایی با هم ندارند. زیرا صفات خالق و آفریننده بر خلاف صفات مخلوق و آفریده شده اند، صفات مخلوق خالی از کمبود، عیب، نقص، بیماری و مسائل جنبی نیستند.

مایکل: چه خوب بود که سخنت را با بیان مثالی توضیح می دادی.

راجیو: و کاش آنها را در کنار هم قرار می دادی. مثال هایی واقعی، مانند مثال های پیشین.

راشد: بسیار خوب. نکته اول: تمام اندیشمندان بر این موضوع اتفاق نظر دارند که ناتوانی و نیاز به اشیاء و افراد، یک عیب و نقص بشمار می رود و معبود حقیقی نباید این صفت را داشته باشد. بلکه باید از این دو صفت پاك و مبرا و به صفات دیگری چون قدرت و توانایی و بی نیازی از دیگران، که در مقابل صفات بالا قرار دارند، متصف باشد. به همین دلیل قرآن با سه کلمه اساسی در این زمینه، معبود بودن مسیح و مادرش را نفی می کند و

آنها عبارتند از: {هر دو غذا می خوردند} [سوره مائده آیه ۷۵] کسی که نیاز دارد تا برای رفع احساس گرسنگی و دوری از ضعف و سستی غذا بخورد، مانند دیگر مردم، انسان است و به این غذا نیاز دارد. پس درست نیست آن دو یا یکی از آنها معبود باشد، زیرا صفات معبود حقیقی در آنها وجود ندارد.

و همینطور در مورد داشتن فرزند. معبود حقیقی از نقصی مانند نقایص بندگان نیازمند، پاک و منزه است. خواستن فرزند برای بقای نام است یا برای گرفتن یاری از او و یا به هدر نرفتن ارث و اموری مانند آن. و تمامی این ها صفات نقص و نیازاند و جایز نیست معبود حقیقی متصف به آنها باشد.

اما نکته دوم: هیچ صاحب خردی متصف شدن به ناتوانی را نمی پسندد، پس بر معبود راستین شایسته تر است که به این صفت متصف نباشد، و برعکس، لازم است تا به صفت مقابل آن یعنی قدرت، که صفت کمال است، توصیف شود. اگر مسیح از دفع آزار و اذیت دشمنانش ناتوان بود یا بت ها و برخی حیوانات که نزد بعضی از مردم به عنوان معبود انتخاب شده اند نمی توانند از خود دفاع کنند، پس هرگز نخواهند توانست از دیگر مردم و از عبادت کنندگان و دوست داران خود هم دفاع کنند و این امری ساده و بدیهی است. پس نتیجه می گیریم که موجود ناتوان، نمی تواند معبود راستین و حقیقی باشد.

و صاحبان خرد نمی پسندند که به صفت ستمکار موصوف شوند. پس پروردگار راستین هم ستم نمی کند، زیرا او عادل است و نفی هر صفت، اثبات صفت مقابلش را لازم می گرداند.

و سرانجام، نکته سوم: آن را با یک مثال روشن می کنم. صفت علم، صفتی نیکو است و ضد آن، جهل و نادانی است. کمال آن است که خداوند به علم و دانش توصیف و از جهل و نادانی مبرا شود و ضد این قاعده آن است که به جهل و نادانی وصف، و از علم و دانش تهی شود. پروردگار پاک، دارای کمال مطلق در صفت علم و دانش است. او به طور مطلق به صفت علم توصیف می شود و از جهل و نادانی مبرا دانسته می شود.

اما آدمی در صفت علم و دانش دارای کمال نسبی است، زیرا در عین حال که به دانش و علم در یک موضوع توصیف می شود، در همان وقت، به جهل در موضوع دیگر متصف است. پس کمال او نسبی است و این موضوع، در دیگر صفات نیز این چنین است.

مایکل: من احساس سرما می کنم، بخصوص که هوا هم تاریک شده. فکر می کنم برای امشب کافی باشد.

https://www.path-2-happiness.com/fa

نور آسمانی (نیاز انسان به رسالت)

نور آسمانی (نیاز انسان به رسالت)

هنگامی که راشد به سالن گردهمایی در مهمان خانه ی جوانان رسید، دید که مایکل پشت یکی از میزها نشسته و به سقف چشم دوخته است، انگار که به چلچراغ آن فکر می کند. راشد به سمتش رفت و سلام کرد، مایکل متوجه او نشد، راشد صندلی روبروی او را عقب کشید و گفت:

انگار چیزی تو را به شدت به خود مشغول کرده و باعث اندوهت شده، ممکن است من هم در اندوه شما شریک شوم؟

مایکل: اوه ببخشید، متوجه حضورت نشدم

راجیو هنوز نیامده؟

راشد: پنج دقیقه به زمان قرار مانده است

دارد می آید

راجیو: سلام بر دوستان. مشتاق دیدار.

راشد: ما هم همینطور.

مایکل: در حقیقت من خیلی خوشحالم که این گفتگو پیش آمد، پیش از آمدن شما، من درباره موضوع مهمی فکر می کردم، موضوعی که دوست دارم شما هم در آن با من مشارکت کنید. این فکر در ذهن من بعد از گفتگوی دیروز به وجود آمد. اگر لازم است تا کسی را بپرستیم که ما را آفریده است، پس آیا معقول است که او ما را بدون ارتباط با خودش رها سازد و راه شناخت خودش را اعلام نکند؟.. آیا معقول است ما را به حال خود رها کند؟

راجیو: من هم پیش از آمدن به اینجا، به همین موضوع فکر می کردم.

راشد: پرسش های شما کاملا منطقی و بجاست. خدایی که آدمی را در بهترین صورت آفریده و تمام آن چه را در زمین و آسمان است برای او رام و مسخر ساخته است و خیرات و خوبی ها را بدون استحقاق، از آسمان بر او نازل کرده است، عقلا

جایز نیست که این هستی و بشر را بیافریند و این همه نعمت را به او ارزانی بدارد و در این آفرینش هیچ گونه هدف و منظوری نداشته باشد.

مایکل: خیلی خوب است؛ مقداری به این نکته بپردازیم، پس چه هدفی در پشت آفرینش خداوند نهفته و او به چه منظوری هستی و بشر را آفریده و این همه نعمت را به او ارزانی داشته است؟

راجیو: من فکر می کنم که این مرتبط می شود با صفات معبود راستین که پیش از این ذکر شد؛ زیرا پروردگار، پیش از آفرینش این موجودات وجود داشته است، اما من نمی توانم این نکته را به روشنی بیان کنم.

راشد: نظر شما درست است. سعی می کنم با یک مثال آن را به فهم نزدیک کنم. وقتی تو چیزی را دوست داری، بدیهی است که بوجود آمدن آن را هم دوست داشته باشی، این طور نیست؟

راجیو: چرا.

راشد: پس چه چیزی امکان دارد مانع تو در بوجود آوردن آن چیز، در دنیای واقعی شود؟

راجیو: علتی که الان به ذهن من خطور می کند، عدم توانایی در ایجاد آن است.

راشد: پس هرگاه تو توان ایجاد آن را داشته باشی، آن را بوجود خواهی آورد... و موضوع این چنین است.

مایکل: مثال تو برای من ابهام بیشتری ایجاد کرد.

راشد: حق با توست. بگذار تکمیلش کنم، در بحث پیش به توافق رسیدیم که پروردگار دارای صفاتی است که بهترین و زیباترین صفات می باشند. این صفات، مجموعه ای از صفات نیکو هستند که خداوند آنها را دوست دارد و مخلوقات هم همینطور. از جمله صفات او: آفریننده، توانا و پادشاه بودن (ملک) است... لازمه دوست داشتن این صفات، انجام دادن آنها و محقق کردن شان است.

و با توجه به اینکه خداوند بلند مرتبه و تواناست و هیچ چیز مانع اجرای خواسته او

نیست، پس او خلق کرد تا اثری از آثار صفات مورد پسند او محقق شود. چون او آفریننده و خالق است، پس دوست دارد تا بیافریند و چون منعم و بخشنده است، دوست دارد تا ببخشد و انعام و احسان کند. چون مهربان است، دوست دارد تا رحم و مهربانی کند و چون تواناست، چیزی مانع اجرای خواسته هایش قرار نمی گیرد.

مایکل: پس جایگاه ما در این معادله کجاست؟

راشد: همانگونه که پروردگار بلند مرتبه ما را آفریده است، باید او را بشناسیم و او را از هر گونه عیب و نقص منزه بدانیم. به ما احسان کرده است نه برای اینکه فقط از آنها لذت ببریم، بلکه تا شکر گذاری نعمت های او را بکنیم و آنها را ضایع نسازیم. خداوند بلند مرتبه دوست دارد شکرگذاری و سپاس او بجای آورده شود و لازمه آن، اعتراف به بندگی و توحید اوست. زیرا فقط اوست که احسان می کند و نعمت می دهد و تنها اوست که خلق کرده و مستحق پرستش است.

راجیو: در سخنان تو دو نکته هست. نخست آن که آیا منظور تو این است که ما باید برای همیشه در معبد بمانیم تا مقتضای سخن تو محقق شود؟

راشد: نه نه، منظور من این نیست. این عبودیتی ناقص است و اسلام آن را تایید نمی کند. عبودیت خداوند دارای معنایی وسیع و فراگیر است و تمام فعالیت های زندگی را در بر می گیرد؛ که آبادنی زمین و بر پا کردن تمدن انسانی از آن جمله است.

مایکل: اما ما بدون مراجعه به دین، زمین را آباد و تمدن را ایجاد کرده ایم.

راشد: ظهور نشانه های بدبختی انسان در این تمدن، به همین دلیل است. گسترش بیماریهای روانی، پریشانی و سرگشتگی، خودکشی، انحرافات جنسی، از هم گسیختگی اجتماعی، ستم انسان بر انسان – به ویژه وقتی که ناظر و رقیبی نباشد – از جمله این بدبختی هاست. و هرچه شهرها بزرگتر و مدنیت بیشتر می شود، این مشکلات افزون تر می گردد. مجموعه ای انسانی تشکیل شده که به اشیاء و اختراعات و توسعه آنان اهتمام می ورزد، در حالی که جنبه انسانی از نگاه آنان پنهان مانده است. اگر ما این جنبه را در نظر نگیریم، جنبه های مختلف آدمی و در راس آنها جنبه روحی، از این تمدن حذف می شود. و اما هنگامی که تمدن و فعالیت انسان در آن، با خالق هستی مرتبط می شود،

تمام جنبه های آن با انسانیت او همگام می گردد. نه تنها با تمام وجود بشریت، بلکه با تمام هستی هماهنگ می شود؛ زیرا آن ذاتی که انسان و هستی پیرامون او را آفرید، به صلاح و زیان او آگاه تر است.

مایکل: آیا این به آن معنی است که اگر برای مثال، مهندس راجیو خواست در کارش تخصص بگیرد باید به کتاب های مقدس ادیان مراجعه کند؟ این امر چطور امکان دارد؟ و اگر ما نظر تو را بپذیریم، چگونه پی می بریم که خداوند از ما چه خواسته تا زندگی ما در راه مستقیم باشد؟

راشد: منظور از حرف من این نیست که دین در مسائل فنی علوم و فعالیت های این جهان مداخله می کند؛ بلکه دین، پایه و اصول اخلاقی فعالیت های زندگی را پی ریزی می کند و سیستمی برای قسمت های مختلف زندگی وضع می کند. همانگونه که روابط آدمی را با دیگران و با جامعه خودش و با سایر جوامع تنظیم می کند. علاوه بر این که انسان را متوجه جایگاه خود در هستی و رابطه اش با خدای این هستی می کند.

برای توضیح، دو مثال ارایه می دهم: خداوند بلند مرتبه، ما و زمین و آنچه در آن است را آفرید و با نزول باران بر زمین، انواع گیاهان و غذاها را برای ما رویاند و از آن گیاهان انواع داروها و سم های کشنده را پدید آورد و به ما توانایی استفاده از آنها را داد. همچنین به ما قدرت داد تا از تجارب خودمان برای کشف داروهای مختلف و عرق های گوناگون از این گیاهان استفاده ببریم. سپس یک قاعده دینی برای ما قرار داد و آن اینکه: هر آنچه که به ما یا به دیگران زیان می رساند، ممنوع و ناجایز است.

یک مثال دیگر: تمام بشریت بر اخلاق نیکو و پسندیده و زشتی ظلم، اتفاق نظر دارند، اما به هنگام ورود در شرح این قاعده، اختلافات فراوانی مشاهده می کنید. زیرا علاوه بر در هم تنیده شدن مصالح هر دسته، عقل های بشری در مقاصد و اهداف متفاوتند. پس ما نیاز داریم تا مصدر این قاعده که همان قاعده عدل است، کسی باشد که سلطه ی بالاتری از تمام بشریت دارد. کسی که تمام بشر در برابر او یکسان باشند و در رعایت حق، او از رودربایستی با یک طرف، یا تمایل به آن، یا مصلحت و منفعت شخصی، پاک و مبرا باشد.

اما چگونه می توان به شناختی دست یافت که خداوند از ما می خواهد. این به مباحث پیشین و همچنین به صفات خداوند بلند مرتبه مرتبط است. او پادشاه و حکیم است و این هستی را برای یک حکمت آفریده و از آفرینش بیهوده منزه است. آیا قابل تصور و حکیمانه است که شرکتی تاسیس و ساختمان آن بنا شود وکارگران و دستگاههای آن شروع به کار کنند و تولیدات آن وارد بازار شود و در عین حال تمام این کارها بدون هیچ گونه نظم و مدیریت و روش کاری خاصی، صورت بگیرد؟!!

مایکل: البته که نه.

راشد: پس گمان تو نسبت به این هستی و این آفرینش چیست؟ به همین دلیل است که خداوند بلند مرتبه، کتاب و فرامین خود را فرستاده است تا راهنمای بشر و هدایت کننده ی آنها به مصلحت شان در دین و دنیا باشد و این به واسطه سفیرانی صورت گرفته که پیام او را به بندگانش رسانده اند. آنها همان پیامبران اند که درود و سلام خداوند بر آنها باد. کسانی که واسطه ی میان خداوند بلند مرتبه و بندگانش بوده اند تا امر و نهی او را برسانند و خداوند را به انسان معرفی کنند. مردم را به قواعد عدل و زیان های ستم آگاه کنند و برای آنها تبیین کنند که چه چیز در دین و دنیا برایشان سود و زیان دارد.

پس انسان نیاز مبرمی به رسالت آسمانی دارد، زیرا او در میان دو فعالیت قرار دارد: فعالیتی که به او سود می رساند و فعالیتی که زیان را از او دفع می کند. رسالت آسمانی به مثابه نوری است که این سود و زیان را برایش روشن می سازد و آن نور خداوند در زمین و عدل او در میان بندگانش است.

هدف از رسالت، جدا کردن حسی بین امر سودمند و زیان آور نیست، این برای حیوانات فاقد عقل و شعور صورت می گیرد. مثلا الاغ میان جو و خاک تفاوت قایل می شود. بلکه منظور، تفاوت قایل شدن میان کارهایی است که انجام آنها در دنیا و آخرت باعث سود یا زیان خواهد شد و اگر رسالت آسمانی نبود، عقل به تنهایی به جزئیات این سود و زیان در زندگی دست نمی یافت.

راجیو: اما نکته ی دوم این است که ما مشاهده می کنیم که موضع مردم در قبال پروردگار و فرمان پذیری از او یکسان نیست، اما چطور است که آنها به طور یکسان از نعمت های او بهره می برند؟

راشد: این به خاطر حکمت آزمایش است تا موضع آنها در قبال خداوند روشن شود. اما بطور قطع آنها پاداش یکسانی دریافت نخواهند کرد و سرانجام یکسانی نخواهند داشت. این پاداش بر اساس رسالت پیامبران و فرامین آنها خواهد بود و لازم است تا به آنها مراجعه شود.

مایکل: و من نکته سومی را اضافه می کنم که عبارتست از: چگونه تمام بشر از نعمت های خداوند بهره می برند در حالی که برخی از آنها فریبکار، دروغگو و ستمکار هستند و گاهی از مجازات در جامعه می گریزند و قانون بر آنها اجرا نمی شود؟

راشد: این هم مربوط به حکمت ابتلاء و آزمایش است. اما اگر آنها از عذاب و عدالت در دنیا گریختند، نمی توانند از عذاب الهی بگریزند و این، از جمله حکمت های برانگیخته شدن بعد از مرگ و حساب و کتاب در روز جزا است. روزی که به کارهای نیک انسان پاداش نیک داده می شود و در برابر کارهای بد و زشت، سزا داده می شود. در آن روز، میان انسانها به حق داوری و قضاوت می شود.

اما لازم است تا مرجع مشخصی باشد تا مردم بر اساس آن داوری کنند و بتوانند با مراجعه به آن، پاسخ خود را دریافت کنند. اینجا نقش پیام های رسولان خدا مطرح می شود، کسانی که اصل و اساس قضاوت و حساب در روز پازپسین را به بشر خبر می دهند و به آنها اعلام می کنند که موضع گیری های آنان چه نتایجی در بر خواهد داشت و سهمشان در سرای دیگر، از نعمت و عذاب چه خواهد بود و در آن روز چه خواهد گذشت.

راجیو: آقای راشد، یادت می آید که گفتیم لازم است تا صفات دین حق را مورد مناقشه و بررسی قرار بدهیم؟

راشد : بله یادم می آید.

راجیو: فکر می کنم زمان باز کردن این بحث رسیده است.

مایکل: حق با توست راجیو. به نظر من هم خوب است که بحث بعدی را به این موضوع اختصاص بدهیم.

https://www.path-2-happiness.com/fa

ویژگی های دین حق

ویژگی های دین حق

راشد دو دوستش را طبق قراری که گذاشته بودند، در ورودی موزه لوور دیدار کرد و آنها را به گردش در موزه دعوت کرد:

شما را به این جا دعوت کردم تا پیش از شروع بحث امروز، به قسمتی از تاریخ بشر بازگردیم. نظرتان در این باره چیست؟ اگر شما موافق نباشید می توانیم از این گردش چشم پوشی کنیم.

مایکل: راشد تو خیلی عجیبی، نظرمان را بعد از این می پرسی که ما را به اینجا آورده ای. تو باید پیش از این با ما مشورت می کردی، اما به نظر من ایرادی ندارد. نظر تو چیست راجیو؟

راجیو: من هم ایرادی نمی بینم اما به نظرم بهتر است گردش سریع و کوتاهی باشد، البته اگر می خواهیم که مثل دیروز بحث خودمان را ادامه بدهیم؛ چون موزه لوور بزرگ است و گشتن در آن، تمام وقت ما را خواهد گرفت و خسته خواهیم شد.

راشد: از این اشتباه پوزش می خواهم، می خواستم شما را غافلگیر کنم اما مثل اینکه اشتباه کرده ام.

مایکل: اشکالی ندارد، الان باید عجله کنیم، طول تمام سالن های موزه حدود ۱۳ کیلومتر است که در آنها بیش از یک میلیون قطعه شیء وجود دارد.

راشد: منظور من از این بازدید، شناختن تمام محتویات لوور نیست، می خواستم تا مقداری اطلاعات مستند درباره موضوع مورد بحث خودمان به ما بدهد. از این جهت به نظرم لازم است تا تاکید ما بر آثار بر جای مانده از تمدن های کهن باشد که بیشتر آنها در طبقه هم کف و طبقه اول قرار دارند.

بعد از حدود دو ساعت، سه دوست از موزه خارج شدند، در حالی که گشت و گذار، آنها را تا حدودی خسته کرده بود.

راشد: می توانیم استراحت کنیم و بعد ناهار را در یک غذا خوری در همین نزدیکی، که جای آن را با اینترنت پیدا کرده ام، بخوریم.

در حالی که به آن سمت می رفتند، راشد شروع به صحبت کرد:

متوجه شدید که بیشتر آن چه را که مشاهده کردیم، آثار تمدن های مختلف بودند که به جهات گوناگون به دین ارتباط داشتند. آیا این نشانه ی جایگاه دین در نزد انسان، با هر تاریخ و مکانی که داشته است، نیست؟

راجیو: آن چه تو می گویی در نزد دانشمندان انسان شناسی امری پذیرفته شده و تقریبا قطعی است. آنها می گویند که تحقیقات پیرامون تاریخ انسان و آثار بر جای مانده از او، ثابت می کند که می توان تمدن های بدون صنایع یا کاخ های بلند، یا بدون علم و فلسفه یافت، اما نمی توان تمدن هایی بدون معابد پیدا کرد.

مایکل: در حقیقت هیچ آدم عاقلی نمی گوید دین بد است، بلکه آن از لوازم اساسی تمدن انسانی است. اما مشکل از آن جا نشات می گیرد که صاحب هر دین، بر این باور است که حق فقط نزد اوست و دیگران از آن بهره ای ندارند و مردم را به سوی دین خود فرا می خواند. هر صاحب عقیده ای مردم را به پیروی از عقیده خود دعوت می کند و از آنها می خواهد تا به رهبر آن طریقه یا مذهب احترام بگذارند. و انسان سرگشته می شود و به حیرت می افتد که: آیا دین برحق، یهودیت است یا بودایسم یا دین اسلام؟ راه شناخت، کدام است، چگونه تشخیص بدهیم که کدام یک بر حق است؟ یا اینکه بگوییم تمامی ادیان بر حق هستند تا زمانی که نیاز انسان به دین را بر آورده می سازند؟ امری حیرت انگیز است، این طور نیست؟

راشد: بله حیرت انگیز است، اما با کمی دقت و بصیرت می توانیم از این حیرت بیرون بیایم، همین الان که ما گرسنه هستیم، راضی نمی شویم که هر نوع غذایی را بدون توجه به کیفیت آن بخوریم؛ راضی نمی شویم که شکممان را با هر غذایی پر کنیم تا گرسنگی مان بر طرف شود. پس نظر شما درباره سیر کردن غریزه ی روحی چیست؟ باید غذای درست و مناسب را برای آن انتخاب نمود.

محال است که همگی بر حق باشند، زیرا حق یکی است و متعدد نمی شود و محال است که تمام این ادیان و مذاهب از جانب خداوند باشند. تعدد آنان و یکی بودن حق، این پرسش را مطرح می کند که کدام یک بر حق است؟ پس ضوابطی لازم است تا دین حق را از دین باطل تشخیص بدهیم، که هرگاه این ضوابط را بر دینی منطبق یافتیم، می فهمیم که آن دین حق و راست است و اگر این ضوابط بر آیینی مطابقت پیدا نکردند، متوجه بطلان آن می شویم.

راجیو: اما تو در سیاق کلامت اولین ضابطه را قرار دادی و آن از طرف خدا بودن دین است. آیا لازم است که دین آسمانی باشد؟ در زمین ادیان غیر آسمانی متعددی وجود دارد که میلیون ها انسان از آن پیروی می کنند، ادیانی چون بودائی، هندو و کنفوسیوس...

راشد: این امری بدیهی است، زیرا اساس هر دین، پرستش معبود راستین یا خدایانی دیگر است. اگر ما به طور قطع می پذیریم که خالق هستی و بشر، پروردگار است و فقط اوست که زمین و نعمت هایش را در اختیار انسان گذاشته، پس باید بپذیریم که فقط او مستحق پرستش و عبادت است و هیچ کس نباید شریک او باشد، زیرا امکان ندارد که او بیافریند و روزی بدهد و کسی دیگر استحقاق سپاسگزاری پیدا کند و شایسته پرستش شود. علاوه بر این: دین صحیح باید به پرستش پروردگار یکتا فرا بخواند و صفات معبود حق را برای او ثابت کند وبه پیامبران او احترام بگذارد وبه آنها ارج نهد.

در دیدار پیش اتفاق کردیم که لازمه ی صفات معبود حق وهمچنین نیاز بشر، بودن دلیلی است که بشر را هدایت، زندگی او را منظم و سعادت او را محقق سازد و این دلیل، همان دینی است که آفریننده ی بشر، آن را می پسندد.

و همچنین اتفاق کردیم که: لازم است روزی باشد که بشر به حساب اعمال و کارهایش برسد. اگر فقط خداوند است که روز قیامت از مردم حساب می گیرد، پس لازم است تا از آنها بر پایه ی اصولی حساب بگیرد که به آنها خبر داده و پیامش را برایشان ارسال کرده است. پس در نتیجه، دینی که یک شخص از طرف خودش وضع کرده و مردم را به آن فرا می خواند، سبب نجات در روز آخرت نخواهد شد و آیین باطلی است.

دوست دارم در اینجا اشاره کنم که، وقتی از پیروان ادیان می پرسید که چرا از این دین پیروی می کنید، می گویند ما نیاکان خود را بر این دین یافته ایم و سپس به ذکر حکایات و داستان هایی می پردازند که صحت آنها جای تردید دارد. اعتماد آنها بر کتاب هایی است که به صورت ارثی به آنها رسیده و ابهامات فراوانی پیرامون گذشته آنها وجود دارد. مشخص نیست این نوشته ها دقیقا از چه کسی است و کی و کجا، یا در آغاز به چه زبانی گفته شده اند. مجموعه ای از افکار درهم و برهم که جمع آوری شده و مورد احترام و تعظیم قرار گرفته اند و نسل اندر نسل آنها را به ارث برده اند و بدون هیچ گونه تحقیق علمی، این روند ادامه یافته است. این آن چیزی است که ما باید به شدت از آن دوری کنیم. از این جا مشخص می شود که مهمترین صفت دین حق عبارت است از: اثبات نسبت آن به

مصدرش و درستی و صحت دلایل پیغمبری که دین را از خداوند نقل کرده است.

راجیو: پس اشکالی ندارد که ما بر اصولی حرکت کنیم که بر آنها توافق نموده ایم، فرقی نمی کند که می خواهد از جمله برهان های مربوط به عقل، دانش، علم و یا فطرت باشند، یا درباره حقایقی که پیش از این درباره آنها اتفاق کردیم، مانند وجود پروردگار و ویژگی های معبود حق و دلایلی که نیاز بشر را به رسالت اثبات می کرد.

مایکل: اگر ما بر این اتفاق کردیم که دین باید از طرف خدا باشد و فقط او باید پرستش شود، پس نکته بعدی در این موضوع این است که دین باید به علم و دانش احترام بگذارد، ارزش آن را بداند، با آن به مخالفت نپردازد و با عقل صحیح هماهنگ باشد. اگر ما بگوییم که دین صحیح، همان دین خداوند است و عقل صحیح هم ساخته و آفریده اوست، پس محال است که دین خداوند با آفرینش او در تناقض باشد.

راشد: من با این نظر موافقم، البته با تاکید بر دو موضوع:

اول: پیش از این توافق کردیم که میان آنچه عقل، روی دادن یا اثبات آن را محال می داند و آنچه که تصور آن برای عقل سخت است، یا مشکل است که کیفیت آن را بفهمد، تفاوت وجود دارد. و این همان دایره ی غیب و امور پوشیده است. به عنوان مثال: وجود فرشتگان و شیاطین و چگونگی نزول وحی به پیامبری که بشر است و جزئیات روز قیامت... اما این چیزها با آنچه عقل بشر، روی دادن آن را محال می داند، متفاوتند.

مثلا: صد سال پیش برای عقل سخت بود که بپذیرد انسان می تواند سفینه ای را روی ماه بفرستد، یا اینکه امکانش هست که انسانی را در هزاران کیلومتر دورتر ببیند. اما عقل، دلیلی بر محال بودن این امر نداشت، اگر چه پذیرش آن سخت بود. اما اگر بگوییم که انسان در عین حال می تواند با همین بدن در دو مکان حاضر شود، یا اینکه ۱=۱+۱+۱ است، عقل آدمی به محال بودن آن حکم می کند.

دوم: با توجه به نکته پیشین: شاید دلایل عقلی بعضی از جزئیات دین برای ما آشکار نشود، اگرچه پذیرش آن برای عقل محال نیست. تا زمانی که ما ایمان خود را بر پایه ی درست بنا نهاده ایم، لازم است تا در چنین جایگاهی تسلیم شده و آنها را بپذیریم. برای مثال اگر تو با فکر و اندیشه خودت به این نتیجه رسیدی که فردی صد در صد قابل اعتماد است و این فرد خواست تا اعتمادت به خودش را بیازماید، پس از تو خواست که برگه ای سفید و خالی

را امضاء کنی، تو با توجه به اعتمادی که به او داری، بدون هیچ گونه سوال درباره ماهیت این برگه، آن را امضا می کنی. اما اگر اعتماد تو به او کامل نیست، تو درباره این برگه از او سوال می کنی و بر اساس همین قاعده، ایمان، همان اعتماد به خداوند است که از طریق عقل و فکر و اندیشه حاصل می شود و جزئیات دین، دلایل اعتماد تو به خداوند هستند.

مایکل: پس از جمله صفات دین حق، این است که متناقض نباشد و قسمتی از آن با قسمت دیگر در اختلاف نباشد. به یک کار امر نکند و با دستور دیگر آن را نقض نکند. چیزی را حرام نکند که سپس مانند آن را بدون علت، مباح و جایز بشمارد و همچنین چیزی را برای یک دسته حرام یا جایز نشمارد و برای دسته دیگر بر عکس آن امر کند.

راجیو: اگر بگوییم که این دین به مثابه ی دلیلی برای بشریت است، برای آنچه که خدایشان از آنها می خواهد، پس لازم است تا روش پرستش خداوند و هدایت به سوی او و همچنین نظامی که انسان باید از آن پیروی نماید را تضمین کند. باید پاسخ سوالات بزرگ زندگی او را بدهد و بگوید که از کجا آمده و سرانجام او، به کدامین مسیر است؟ همچنین برای آدمی، امنیت و آرامش را به ارمغان بیاورد و با فطرت سالم بشری هماهنگ باشد.

مایکل: و به نظر من مهم است که دین، به اخلاق نیکو و پسندیده و کارهای شایسته دعوت کند و از کارها و اخلاق بد نهی کند و راه نجاتی برای بندگان، از ستم برخی بر برخی دیگر باشد. این ستم می تواند از بین بردن حقوق یا خاص خیرات و امکانات برای دسته ای از مردم، یا گمراه کردن مردم توسط بزرگان، باشد.

راشد: در اینجا یک شرط مهم هم وجود دارد که فراموش کردیم و آن اینکه دین، تمام این صفات را یک جا داشته باشد و هیچ صفتی در آن ناقص نباشد.

مایکل: راشد، از تو می خواهیم که مقداری با تفاصیل بیشتر، از دینت با ما سخن بگویی. من متوجه شدم که اطلاعات من درباره ی آن کم است و برخی هم تحریف شده هستند.

راشد: قول می دهم در جلسه بعد این کار را انجام بدهم .

https://www.path-2-happiness.com/fa

بزرگترین مردان بشر

بزرگترین مردان بشر

راشد با شور و نشاط، در حالی که کتابی را زیر بغل گرفته و لپ تاپش را در دست داشت، به سمت دوستانش آمد و وقتی نزدیک شد به سرعت سلام کرد و منتظر پاسخ نماند و گفت:

امروز بحث را با پاسخ به خواسته ی دوستم مایکل و با ذکر مهمترین نشانه هایی که خاص اسلام اند، آغاز می کنم. مواردی که مورد پذیرش همگی هستند و هیچ کس در اهمیت آنها تردید ندارد: ایمان به رسول اسلام محمد صلی الله علیه و سلم. کتابی از یکی از دانشمندان غربی آورده ام که درباره محمد سخن می گوید. دقت کنید که او چه می گوید:

مایکل: راشد عزیز کمی صبر کن، من گمان می کردم که مهمترین ویژگی اسلام، دیدگاه آن درباره ی معبود است.

راشد: به طور کلی این نظر درست است، اما من به چند دلیل از این مبحث گذشتم که مهم ترین شان عبارتند از:

اسلام در اینجا عنوان رسالت رسول خدا محمد مصطفی (صلی الله علیه و سلم) است. کسی تصور نمی کند که دیدگاه اسلام درباره الوهیت، موضوع تازه ایست و بوسیله رسول اسلام ارایه شده است، بلکه این دیدگاه همان باور تمامی پیغمبران و رسولان، از آدم تا مسیح تا به محمد است، که درود و سلام خدا بر همگی باد. و آن اصل دینی است که برای بشر آورده شده و تمام تغییرات در این مبحث، نتیجه انحرافی بوده که حادث شده و این دیدگاه را مسخ و تحریف کرده است. اما اسلام آمد و ایمان به خدا را تصحیح نمود و همه مردم را به سوی توحید خداوند بلند مرتبه و اجتناب از شریک گرفتن به او فراخواند... ایمان به خداوند و توحید او در اسلام، یک حلقه نو شونده در سلسله ای ممتد در طول تاریخ است که از زمان آفرینش انسان آغاز شده و تا پایان دنیا ادامه دارد. این دینی است که پیش از تولد رسول اسلام بوجود آمده است.

قضیه دوم: من گمان می کردم که مباحث جلسات پیشین برای گذشتن از این نکته کافی است.

راجیو: منظور تو همان صفات معبود حق است که درباره اش صحبت کردیم، آیا آن صفات درباره معبود مورد عبادت در اسلام، محقق است؟

راشد: بله درست است.

راجیو: کاش پیش از طرح این مبحث، به طور مختصر دیدگاه اسلام را درباره الوهیت توضیح می دادی.

راشد: بسیار خوب. در اسلام فقط یک اله و معبود وجود دارد که انسان و این هستی را از نیستی آفریده است و اوست که قوانین آن را - که ما قوانین طبیعی می نامیم - وضع کرده است و هر چیز را در آن به مقدار معین و بر اساس قاعده خاص نهاده است. او از هر چیز بزرگتر و با عظمت تر و بالاتر است...

هیچ چیز مانند او نیست، نه در ذات و نه در صفات. او دارای کمال مطلق است و از هیچ جنبه ای، بر او نقصی وارد نمی شود. او آن خدای پاک است که نه زاده شده و نه می زاید و او را هیچ مثل و مانندی نیست. تنهاست، زنده می کند و می کشد، در هیچ مخلوقی حلول نمی کند و هیچ چیز از مخلوقات هم در ذات او حلول نمی کنند...

او پروردگار یکتا و معبود یگانه است که جز او هیچ کس شایسته پرستش نیست. در پادشاهی هیچ شریکی ندارد و برایش مثل و مانند و وزیر و مشاوری نیست که به همراه او عبادت شوند. همچنین واسطه و میانجی ای هم بین او و بندگانش وجود ندارد تا به او نزدیک شود و بدون اجازه اش شفاعت کند. پرستش با تمام انواع آن، تنها برای اوست.

مایکل: موضوع کتابی که با خود آورده ای چیست؟

راشد: موضوع آن، افرادی است که در تاریخ انسانی جاویدان شده اند. کتاب را دکتر «مایکل هارت» نوشته است. او دانشمندی ستاره شناس و ریاضیدان بود که در سازمان هوا فضای آمریکا کار می کرد.

مایکل: او چه ربطی به تحقیقات تاریخی دارد؟

راشد: تحقیقات تاریخی برای این دانشمند یک کار جنبی بود. او متوجه شد که در میان دهها هزار میلیون انسان که در طول تاریخ بر این زمین زیسته اند، جز بیست هزار نفر، از کس دیگری یاد نشده است. پس اصول انتخاب بزرگترین شخصیت های جاویدان را در بین آنها شمرد که مهمترین اصول آن عبارت بودند از: شخصیت او حقیقی باشد و نه افسانه ای و مجهول؛ دارای اثری عمیق باشد، فرقی نمی کند این اثر، اثری پاک و مفید باشد یا ناپاک و مضر؛ این اثر جهانی باشد و در طول تاریخ بشر امتداد داشته باشد... من این اصول را در این موضوع مناسب می بینم.

راجیو: به نظر این نویسنده، بزرگترین شخصیت جاویدان کیست؟

راشد: نویسنده این کتاب، «محمد» پیغمبر اسلام را در راس صد نفر جاوید آورده است و دلایل این انتخاب را چنین توضیح می دهد.

راشد کتاب را می گشاید و شروع به خواندن می کند:

« من محمد را در اول این لیست قرار دادم و حتما بسیاری از این انتخاب مبهوت خواهند شد و البته حق دارند؛ اما محمد که درود خدا بر او باد، تنها انسان در تاریخ است که به طور مطلق در سطح دینی و دنیایی موفق شده است.

او به سوی اسلام و انتشار آن فرا خواند؛ دینی که از بزرگترین آیین ها گشت. او رهبری سیاسی، نظامی و دینی بود و بعد از ۱۳ قرن از وفاتش، هنوز هم تاثیرش قوی و تازه است»

و سپس می گوید:»... و شاید نامانوس باشد که محمد در ابتدای لیست این فهرست باشد، با وجود اینکه تعداد مسیحیان دو برابر مسلمانان است و حیرت انگیز باشد که پیامبر اسلام، شماره یک و عیسی (علیه السلام) شماره ۳ و موسی در رتبه ۱۶ قرار بگیرد.

اما این انتخاب دلایلی دارد، از جمله اینکه محمد نسبت به عیسی دارای نقشی بزرگتر در انتشار اسلام و تقویت آن و بنای قواعد شریعتش دارد. با وجود اینکه عیسی، مسئول اصول اخلاقی در آیین مسیحیت است، اما پولس قدیس بود که اصول شریعت مسیحیت را پی ریزی کرد و او مسئول نوشتن بسیاری از چیزهایی است که در کتابهای عهد جدید آمده است.

اما پیامبر اسلام (که درود و سلام خدا بر او باد) اولین و تنها مسئول پی ریزی قواعد اسلام، اصول شریعت، رفتار و سلوک اجتماعی، اخلاقی و اصول معامله در میان مردم، در زندگی دینی و دنیایی است. همانگونه که قرآن فقط بر او نازل شده و هر آنچه مسلمانان از امور دین و دنیا به آن نیاز دارند، در قرآن وجود دارد. آیا شما از این سخن تعجب می کنید؟

راجیو: سخن قابل تاملی است، اما اجازه بده بگویم که این نویسنده، متخصص پژوهش های انسانی نیست.

راشد: حتی اگر متخصص هم نباشد، اما نظر او قانع کننده و بر پایه ی معیارهای قابل پذیرش استوار است. هیچ تردیدی در بی طرفی او نسبت به محمد (صلی الله علیه و سلم) نیست، زیرا او یهودی است. اگر شما نظر دیگران را می خواهید، بگذار نظر برخی از دانشمندان دیگر را در اثبات این نظر برایت لیست کنم...

راشد لپ تاپش را بیرون آورد و گفت:

گوش کن عزیز من:

شاعر فرانسوی «لامارتین» می گوید: «کدامین شخص به اندازه محمد، به عظمت انسانی دست یافته و کدامین انسان مانند او به درجات کمال رسیده است؟ محمد (صلی الله علیه و سلم) باورهای باطل درباره ی وجود واسطه میان خالق و مخلوق را نابود کرد»

و مهمترین شاعر آلمانی «گوته» می گوید: «در تاریخ دنبال بالاترین نمونه انسانی گشتم، آن را در پیغمبر عربی، محمد (صلی الله علیه و سلم) یافتم».

دانشمند، ادیب و فیلسوف روسی، «لئو تولستوی» که شهرت جهانی دارد می گوید: «من از کسانی هستم که مبهوت شخصیت محمد پیامبر شده ام. کسی که خداوند او را به پیامبری انتخاب نمود تا آخرین رسالت آسمانی به دست او انجام شود و آخرین پیامبر باشد»

اما نویسنده و اندیشمند ایرلندی، «برنارد شاو» و مشهورترین کسی که جایزه نوبل در ادبیات را نپذیرفت، می گوید: «من بارها زندگی پیامبر اسلام را خوانده ام، جز اخلاق نیک، در آن چیزی ندیدم، دقیقا همان چیزی که باید باشد و بارها آرزو کرده ام که ای کاش اسلام تنها راه و مسیر جهان بود. من زندگی محمد را به عنوان این که او مردی مبهوت کننده است، مورد مطالعه قرار دادم؛ دیدم که او از دشمنی با مسیح بسیار دور است، بلکه حتی لازم است که نجات دهنده ی بشریت نامیده شود».

مایکل: این سخنان درباره عظمت جایگاه محمد است، اما واقعا چه چیز ثابت می کند که محمد رسول خداست؟

راشد: عزیز من، گوش کن که دانشمند الهیات سویسی، دکتر «هانز کونگ» چه می گوید: «محمد به معنای واقعی کلمه یک پیامبر است و ما نمی توانیم انکار کنیم که محمد، راهنما و رهبر به سوی راه نجات بوده است».

دلایل فراوانی وجود دارد که محمد واقعا رسول خداست.

مایکل: اگر در این مورد اطلاعاتی داری به ما ارایه بده، یا دست کم در این زمینه چیزی بگو.

راشد در لپ تاپش به دنبال فایل های مربوطه گشت و گفت:

از جمله دلایل درستی رسالت محمد (صلی الله علیه و سلم): بشارت کتابهای آسمانی پیشین به اوست. در تورات سفر تثنیه (اصحاح ۱۸ شماره ۱۵-۳۰) خداوند به موسی می گوید:

«برای بنی اسرائیل پیامبری مانند تو از برادرانشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را در دهانش می گذارم. و می گوید آنچه را که به آنان امر می کنم و هر کس از آن پیامبر که به نام من سخن می گوید، پیروی نکند و سخنش را نپذیرد، من از او و پیروانش انتقام می گیرم». معروف است که برادران بنی اسرائیل، فرزندان اسماعیل هستند، یعنی عرب ها. همانطور که صورت تشابه میان محمد و موسی از هر رسول دیگری بیشتر است. و عبارت (کلام خود را در دهان او می گذارم)، اشاره به بی سوادی رسول علیه السلام دارد.

و در انجیل یوحنا (اصحاح ۱۴ شماره ۱۵) آمده است: «مسیح به حواریون گفت: من می روم و به زودی «فارقلیط» به سوی شما می آید. او روح حق است و از طرف خودش سخن نمی گوید، بلکه همان می گوید که به او گفته شده است. و او بر درستی پیام من گواهی می دهد و شما شاهد باشید، زیرا شما گواهان من در نزد مردم هستید».

(اصل کلمه فارقلیط PERIQLYTOS یونانی است که به معنای «حمد فراوان» است.

صیغه مبالغه از حمد می باشد، به معنی: احمد یا حامد یا بسیار حمد گوینده و این همان نام رسول اسلام «محمد » در زبان عربی است.

و از جمله دلایل آن این است که او از امور غیبی و پوشیده ای خبر داده و برخی از امور غیب را بسیار دقیق توصیف کرده است و از همان ابتدا از پایان اموری خبر داده که محقق شده اند. اعجاز علمی در رسالت او فراوان است و احکام تشریعی او همگی بر رسول بودن او گواه اند.

مایکل: کجا؟ این موارد کجا هستند؟ مثال هایی در این باره ذکر کن.

راشد: در قرآن بسیار زیادند، کتابی که بر محمد وحی شده و بزرگترین معجزه اوست.

راجیو: پس لازم است تا قرآن را بشناسیم، از خلال آن، میزان درستی رسول شما را خواهیم شناخت و اصول این دین را درک خواهیم کرد.

راشد: درست است و این موضوعی است که من برای جلسه بعد پیشنهاد می دهم.

مایکل: پیش از اینکه برویم می خواهم بدانم از کجا می توانم این کتابی را که تو در دست داری تهیه کنم؟

راشد: من این کتاب را خیلی وقت است که دارم، اما به تازگی آن را در کتابخانه ای نزدیک مهمان خانه دیدم که تجدید چاپ شده، می توانیم سری به آنجا بزنیم.

https://www.path-2-happiness.com/fa

آخرین پیام

آخرین پیام

سه دوست همان گونه که قرار گذاشته بودند، جلوی ورودی مهمان خانه به هم رسیدند، راشد آنها را به کتاب فروشی راهنمایی کرد تا کتاب (صد مرد جاویدان... بزرگترین آنها محمد صلی الله علیه و سلم است) را تهیه کنند. مایکل در قسمت مطبوعات توقف کرد و نگاهی به عناوین مجلات و روزنامه ها انداخت و سپس راشد را صدا زد و گفت:

راشد به این تیتر دقت کن، مربوط به موضوع مورد بحث امروز ماست: «وجود یک قرآن خطی قدیمی در یکی از کتابخانه های اسرائیلی»...

راشد: منظورت این است که چگونه این نسخه خطی به اسرائیل رسیده است؟ من این خبر را

دیروز در یکی از سایت ها خواندم؛ برخی از تحلیل گران اظهار می دارند که این نسخه ی خطی، بعد از حمله نیروهای ائتلاف به عراق، از آنجا به سرقت رفته است.

مایکل: نه منظورم این نیست. منظورم رابطه این، با اصالت قرآن موجود در نزد شماست و رابطه آن با صحت ثبوت قرآن. خبر می گوید که این نسخه ی خطی، بیش از ۱۲۰۰ سال پیش نوشته شده است یعنی ۲۰۰ سال بعد از نوشته شدن نخستین نسخه قرآن، خبری مبهوت کننده است.

راشد: اول اینکه این نسخه، کهن ترین نسخه پیدا شده قرآن نیست. روس ها ادعا دارند که کهن ترین نسخه قرآن در دست آنهاست. محقق روسی «یفیم رضوان» تاکید می کند که تحلیل اشعه کربنی که در هلند بر روی نسخه خطی آنها صورت گرفته، ثابت می کند که این نسخه، به قرن هشتم یا نهم میلادی بر می گردد.

در حالی که مصریان می گویند کهن ترین نسخه خطی قرآن در نزد آنهاست که در مشهد حسین در قاهره نگهداری می شود، و عمر آن نزدیک به ۱۴۰۰ سال است. گفته می شود که آن یکی از نسخه های شش گانه قرآن است که به دستور خلیه سوم، عثمان بن عفان رضی الله عنه نوشته شد تا قرآن از نابود شدن حفظ شود.

در یمن ادعا می شود که در حین ترمیم مسجد جامع کبیر در صنعاء، آنها به کهن ترین نسخه ی خطی قرآن که به زمان ابوبکر، خلیفه اول رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر می گردد، دست یافته اند.

شاید تمام این نظرات درست باشد، زیرا نسخه هایی که نوشته و به شهرها فرستاده شد، زیاد

بودند.

دوم: این نظر که قرآن موجود در نزد مسلمانان، همان قرآنی است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوده است، نظری پذیرفته شده در نزد دانشمندان است و حتی مستشرقین هم به آن اعتراف می کنند، اما نمی پذیرند که آن از طرف خداوند است. در حالی که اصالت کتاب مقدس، چه عهد جدید و چه عهد قدیم آن، این چنین اثبات نشده است.

«ارنست رنان» مستشرق و جامعه شناس فرانسوی می گوید: «هیچ گونه تحریف و تغییری به قرآن وارد نشده است...».

دکتر «مایکل هارت» نویسنده ی کتابی که برای خرید آن آمده ایم می گوید: «در تاریخ پیامبران، هیچ کتابی جز قرآن که محمد آن را نقل کرده است، بدون تغییر و تبدیل برجای نمامده است». اما شاعر آلمانی «گوته» از این هم فراتر رفته و می گوید: «قرآن کتاب مادر است و من در این زمینه با مسلمانان موافقم» و هنگامی که به هفتاد سالگی رسید، اعلان کرد که او آن شب مقدسی را که قرآن بر نبی خدا صلی الله علیه و سلم نازل شده است، با فروتنی جشن می گیرد.

راجیو: پس این موضوع امروز ماست. خوب چه چیزی ثابت می کند که قرآن وحی خداوندی است و اسلام، دین فرستاده شده خداوند از آسمان است؟

راشد: اسلام فقط دین نازل شده از طرف خداوند نیست، بلکه الان تنها دین صحیح می باشد.

مایکل: بهتر است به یک گوشه برویم تا صدایمان مزاحم دیگران نشود.

در حالی که به طرف گوشه ای از کتابفروشی می رفتند، راجیو خطاب به راشد گفت: حرف شما درست، اما چه چیزی آن را ثابت می کند؟

راشد: تا جایی که وقت اجازه بدهد، برای شما ثابت خواهم کرد که قرآن حقیقتا کلام خداوند است و سخن محمد نیست وهمچنین برخی از جوانب اعجاز آن را برای شما بیان خواهم کرد تا ثابت شود که قرآن از دانش فراگیر خداوند است و بیرون از دایره دانش بشری قرار دارد .

مایکل: پس ما را قانع کن، بر پایه ی قواعدی که بر آنها اتفاق کردیم، بر اساس دانش و عقل سخن بگو.

راشد: پیروان کلیسا، کتاب دینی خودشان را مقدس می نامند. در حالی که قداست، با تناقض

و اشتباه در تضاد است، با توجه به ضد و نقیض بودن آن با صفات معبود حق و شایسته الوهیت که باید کامل و مبرا از هر گونه عیب باشد. در اینجا من درباره درگیری کلیسا با علم و نزاع آن با دانشمندان به علت تقابل نصوص کتاب مقدس با علم سخن نمی گویم، بلکه به قرآن می نگرم و به مبارزه طلبی او در این زمینه توجه می کنم:

«شیخ عبدالمجید» زندانی که یکی از دانشمندان مسلمان معاصر است، با پروفسور «گولی سمسون» استاد بیماری های زنان و زایمان در دانشگاه نورث وستون آمریکا، پیرامون آیات قرآنی که مراحل اولیه آفرینش جنین را تشریح می کنند صحبت کرده است. او توضیح می دهد که چگونه قرآن ثابت می کند که انسان بعد از به هم رسیدن دو نطفه مرد و زن آفریده می شود و بعد از آن به ذکر تفاصیل آفرینش انسان و رنگ چشم ها، پوست و موی او می پردازد. علم ثابت کرده است که جزئیات وراثتی انسان، در مرحله ای شکل می گیرد که او نطفه است. این نظر مطابق با کلام خداوند است که می فرماید: {خداوند او را از چه چیزی آفریده است؟ از نطفه ای او را آفریده است، آنگاه او را به سامان ساخته است} [سوره عبس آیات ۱۷-۱۹] بعد از شنیدن این جزئیات، پرفسور در یکی از کنفرانس ها ایستاد و نظرش را در این باره اعلام کرد و گفت: «قرآن، چند قرن پیش آمده است و دیدگاه آن در این باره مطابق با چیزی است که ما به آن دست یافته ایم، این امر نشانگر آن است که قرآن کلام خداست...».

بگذار لپ تاپم را باز کنم تا برخی از دلایل را با دقت بخوانم. این پرفسور «کیث مور» صاحب کتاب (مراحل آفرینش انسان) (The Developing Human) است، این کتاب یک مرجع علمی جهانی است که به هشت زبان ترجمه شده. ایشان در یک کنفرانس اظهار داشت که: «واقعا نمی توان توصیف مراحل رشد جنین را در قرآن، بر اساس دانش بشری در قرن هفتم تبیین کرد»

تنها نتیجه گیری معقول، این است که این اوصاف از طرف خدا بر محمد وحی شده است، زیرا برای او امکان نداشت که با وجود بی سوادی و عدم آموزش، این اوصاف دقیق را بفهمد. جدا از اینکه این جزئیات، در آن دوره برای بشر شناخته شده نبود. «کیث مور» به این مقدار اکتفا نکرد، بلکه در هر صفحه از کتابش، آیات و احادیث مربوط به جنین و رشد آن را ذکر کرد.

این پرفسور «یوشیودی کوزان» مدیر رصدخانه ی توکیو است که می گوید: «برای من دشوار نیست که بپذیرم قرآن کلام خداست، زیرا توصیف جنین در قرآن را نمی توان بر اساس دانش بشر در قرن هفتم تبیین کرد و تنها استنتاج معقول این است که این اوصاف از طرف خداوند بر

محمد نازل شده اند». آیا بیش از این می خواهید؟

راجیو: آیا در قرآن در زمینه های دیگری هم بحث شده است؟

راشد: در قرآن آیات فراوانی درباره موضوعات مختلف وجود دارد. برای مثال آیاتی وجود دارد که درباره حقایق تاریخی سخن می گویند که به تازگی در پرتوی دانش جدید کشف شده اند، مثلا داستان موسی و فرعون. قرآن علت مرگ فرعون را غرق شدن در دریا ذکر می کند و اینکه خداوند جسدش را از دریا بیرون انداخت تا عبرتی برای نسل های بعدی باشد، یعنی نسل های آینده خواهند توانست این موضوع را بفهمند و حقیقت این داستان را درك و این عبرت را یادآوری کنند. این نکته را خداوند در کلامش چنین یاد می کند: {پس امروز تو را با پیکرت [بدون هیچ دگرگونی] بر بلندی افکنیم تا برای آیندگان مایه عبرتی باشد} [سوره یونس آیه ۹۲] در این آیه سه اشاره وجود دارد:

۱) اینکه مرگ فرعون به دلیل غرق شدن بوده است.

۲) نجات دادن جسد او و بیرون کشیدن آن از آب.

۳) حفظ این جسد به صورتی که برای مردم امکان مشاهده آن باشد (مومیایی)

و این دقیقا همان چیزی است که دانش جدید ثابت کرده است. البته این موضوع تا ۱۲۰۰ سال بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و سلم پنهان مانده بود. در سال ۱۸۹۸ این جسد مومیایی شده کشف شد و در سال ۱۹۸۱ بعد از آزمایشات دقیق و پیچیده به وسیله دستگاههای پیشرفته بر روی جسد، مشخص شد که مرگ به علت غرق شدن در آب بوده است. این کار به وسیله تیمی از دانشمندان فرانسوی صورت گرفت که در راس آنها پرفسور «موریس بوکای» قرار داشت. آنها نمی دانستند که قرآن به نکته کشف شده توسط آنها اشاره کرده است و همین موضوع باعث اسلام آوردن «موریس بوکای» شد و کتاب مهم (قرآن و تورات و انجیل و علم... تحقیقی در کتاب های مقدس در پرتوی دانش جدید) را تالیف کرد.

در قرآن آیاتی وجود دارد که در یک مجال کوتاه، در زمینه های مختلف معجزه هستند. در سوره ی روم، خداوند بلند مرتبه می فرماید: {الف. لام. میم. رومیان شکست خوردند در نزدیک ترین سرزمین. و آنان پس از شکست شان پیروز خواهند شد} [سوره روم آیات ۱-۳] در این آیات دو اعجاز وجود دارد، نخست آنکه: قرآن به پیروزی رومیان بر فارسیان، بعد از شکست از آنها خبر می دهد، البته بعد از چند سال، و دقیقا مشخص می کند که این رویداد در سه تا ده سال آینده روی خواهد داد و این وعده قرآن، هفت سال بعد از نزول این آیات محقق شد و

جنگ سال ۶۲۷ میان فارس و روم به پیروزی رومیان منتهی شد.

معجزه دوم: قرآن یک حقیقت جغرافیایی را اثبات می کند. حقیقتی که در آن زمان مشخص نبود و آن اینکه این نبرد در پست ترین نقطه ی زمین روی خواهد داد. کلمه «ادنی» در زبان عربی دو معنا دارد؛ یکی به معنی نزدیک و دیگری به معنی پست تر و پایین تر. این مکان از یک جهت نزدیک ترین مکان به شبه جزیره عربی است و از جهت دیگر، پست ترین مکان در سطح کره زمین که از سطح آبهای آزاد دنیا حدود ۴۰۰ متر پایین تر است. آنجا پست ترین نقطه ای است که ماهواره ها بر روی خشکی ثبت کرده اند، همانطور که تاریخ بریتانیا این را اذعان می دارد؛ حقایق تاریخی گواهی می دهند که این درگیری در پست ترین نقطه زمین، در حوضه آبریزی بحرالمیت روی داده است، مسئله ای که یافتن آن با وسایل موجود در آن زمان، امکان نداشت.

مایکل: به نظرم کافی باشد راشد.

راجیو: اما برای من مهم است که بدانم آیا قرآن در زمینه های دیگر هم سخن گفته است؟ مانند آسمان و دانش مربوط به زمین و دریاها و دیگر موارد؟

راشد: بله، در قرآن اشاره های اعجاز گونه ای در این موضوع و در موضوعات دیگر وجود دارد. موضوعاتی مانند منشاء حیات، نشات انسان، دانش پزشکی، گیاه شناسی، زیست شناسی، فیزیک، پرتو شناسی و همچنین اشاراتی اعجاز گونه در تاریخ و اعجاز عددی؛ این ها علاوه بر اعجاز بلاغی و قانون گذاری و موارد دیگر است.

مایکل: موضوعاتی که باید پیرامون آنها صحبت کنیم زیادند، اما ما باید به زودی دوستمان راجیو را ترک کنیم، چون فردا زمان سفر ما است.

راجیو: این برای من خیلی ناراحت کننده خواهد بود. من از آشنایی با شما خیلی خوشحال شدم و از گفتگو با شما بسیار لذت بردم. ما می توانیم از طریق اینترنت و در شبکه های اجتماعی، با هم در ارتباط باشیم و گفتگو کنیم.

راشد: فکر خوبی است، من یک پیشنهاد دیگر هم دارم، نظر شما چیست تا به این مناسبت جشنی بگیریم و سفرمان را با یک خاطره خوب پایان بدهیم؟

مایکل و راجیو: فکر بسیار خوبی است.

ساحل امنیت

ساحل امنیت

راشد و مایکل سوار قطار لندن شدند. بعد از حرکت قطار، مایکل رو به راشد کرد و گفت:

بارها در سخنانت می گفتی که این نکته ای مهم است، اما حق مطلب را ادعا نمی کردی و به سرعت از آن رد می شدی؛ «هدف از آفرینش انسان» را بسیار تکرار کردی، به نظرم یک بار گفتی که هدف از آفرینش انسان، عبادت خداست؛ این موضوع ذهن مرا خیلی به خود مشغول کرده و تا جایی که می دانم فکر افراد زیادی را نیز مشغول کرده است. بسیاری از مواقع، انسان در لحظات و موقعیت هایی، در معرض این سوال قرار می گیرد و از خود می پرسد: چرا من در این دنیا بوجود آمده ام؟ چرا باید این همه بدبختی را تحمل کنم؟ چرا فرزندان آدم این چنین با هم و با تمام هستی درگیرند؟ آیا اینها سوالات مهمی نیستند؟

راشد: بله البته که مهم اند. من فکر می کنم این بر می گردد به خاستگاه ساختار شخصیت فرهنگی و ارزش گذاری انسان غربی. تنازع و پیکار، یکی از ترکیبات اساسی است که فرهنگ مادی غرب بر آن استوار شده و این از فرهنگ یونانی و رومی بر گرفته شده است. دو فرهنگی که تمدن معاصر غرب، بر ویرانه های آن برافراشته شده. جبری بودن نزاع، یکی از پایه های اساسی در آن دو تمدن بوده است: نزاع در بین خدایان، بین انسان و خدا، بین انسان و طبیعت و بین نیروهای خیر و شر؛ این علاوه بر خلاء روحی است که به دلیل گرایش مادی بوجود آمده است، مشکلی که در تمدن غرب هویداست.

مایکل: طوری حرف می زنی که انگار برایش جایگزین سحر آمیزی داری که می توانی به انسان ارایه بدهی.

راشد: موضوع برای مسلمان دارای ایمان صحیح، به این پراکندگی و حیرت نیست. هر مسلمان از خلال اسلامش می داند که از کجا آمده است؛ سرانجامش چه خواهد بود؛ حقیقت دنیایی که در آن زندگی می کند؛ هدف این زندگی و ارزش آن چیست و وظیفه انسان در آن چه هست؟

مایکل: نه تنها به سوالات من پاسخ ندادی، بلکه آنها را بیشتر هم کردی. راه اسلام برای پاسخ دادن به این سوالات چیست؟

راشد: مسلمان احساس می کند با هستی و عناصر آن در یک انسجام و هماهنگی قرار

دارد و آنها در عبادت، تضرع و تسبیح پروردگار بلند مرتبه، با بنده همراه و شریک اند. به صورتی اختیاری و به شکلی واضح، همانگونه که در دنیای انسانی ما وجود دارد، یا به صورتی فطری که کیفیت آن برای ما نامشخص است. در قرآن این موضوع بارها تکرار شده است که: «هر چیزی که در هستی وجود دارد، خداوند را تسبیح می گوید» این معنی بیش از سی بار با لفظ « تسبیح» تکرار شده و با الفاظ دیگر نیز آمده است. مسلمان آگاه احساس می کند که او عضوی از یک گروه نوازندگان است که از آغاز هستی بوجود آمده و سرود تسبیح خداوندی را می نوازند. او با هستی و عناصر آن در انسجام و هماهنگی است و با آنها در حالت نزاع و درگیری به سر نمی برد.

همان گونه که او با طبیعت احساس انس و الفت می کند و آن را دوست خود و نه دشمن تلقی می کند. قرآن ذکر می کند که هر آنچه در هستی وجود دارد مسخر انسان اند، مسخر جنس انسان. این موضوع بیش از بیست جا درقرآن ذکر شده و در جاهای مختلف با الفاظ گوناگون آمده است.

مایکل: از این چه چیزی را می خواهی ثابت کنی؟ چه چیزی استنباط می شود؟

راشد: اگر خوب بنگریم: انسان برای آن که به آرامش و سعادت برسد و قلبش اطمینان حاصل کرده و با انسانیت خودش زندگی را بگذراند، به دستیابی به یک سری مفاهیم نیاز دارد؛ مفاهیمی که در پنج کلمه خلاصه می شوند: تسلیم، فروتنی، اطاعت، اخلاص و آرامش و این آن چیزی است که اسلام به شکل عملی و زیر سایه عبودیت، آن را محقق می سازد. عبودیتی که تمام هستی را شامل می شود و ملاحظه می شود که این پنج کلمه، همان معنی اسلام است.

مایکل: لطفا بیشتر توضیح بده.

راشد: از مهمترین نتایج اندیشه ی رابطه ی انسان با هستی: احساسی درونی است که فرد در طی آن، با خود و محیط اطرافش، احساس صلح و آرامش می کند. و با اصل وحدت، با محیط اطراف خود به همزیستی می پردازد. این یگانگی در فهم، او را به سوی رفتار یکسان در عمل سوق می دهد و در نتیجه، توازن در زندگی او حاصل می شود؛ توازنی که تمامی ابعاد انسانی، روحی، عقلی و جسمی را در بر می گیرد.

مسلمانی که می داند، خداوند تمام آن چه را در زمین است برای او آفریده: {اوست کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید} [سوره بقره،آیه۲۹]، {و آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، همگی را برایتان از (لطف و آفرینش خود) مسخر گرداند} [سوره جاثیه،آیه ۱۳]

مسلمان می داند که امکان ندارد خداوند چیزی را برای ما بیافریند و سپس در رابطه ی ما با آن، قاعده ای وجود نداشته باشد. رابطه انسان با آنچه خداوند برایش آفریده، حتما باید قاعده مند باشد؛ و حدود این قاعده باید از طرف خداوند مشخص شود تا رابطه ی انسان با طبیعت، بر اساس آن پی ریزی شود؛ زیرا خداوند پاک فرموده است: {بدان که خلق و فرمانروایی خاص اوست} [سوره آل عمران، آیه ۵۴] و می فرماید: {آیا انسان می پندارد که بی هدف رها می شود» [سوره قیامه،آیه ۳۶] یعنی آیا او اجازه دارد تا بدون قانون و قاعده، در هستی دخل و تصرف کند و به امر و نهی بپردازد؟ پس مسلمان باید بیاموزد و در دینش جستجو کند، آن چه عدالت هستی مدار و شرعی را، در زمین محقق می سازد.

اسلام بر اساس این قاعده به جلو حرکت می کند، تا برنامه ای شامل و فراگیر برای زندگی ارائه دهد و همچنین از خلال آن، مسلمان با عبادت و معنویت رابطه اش را با خداوند منظم کند و رفتار خود را در تمام امور زندگی، ازدواج، طلاق، خرید و فروش، عادات و کارهای روزمره در اموری چون خورد و نوش، خوابیدن، پوشیدن لباس، وارد شدن به خانه و بیرون رفتن از آن و حتی نظافت شخصی، نظم ببخشد. و همچنین است رابطه اش با جوامع دیگر، تا تمام جوانب اساسی زندگی او را در بر بگیرد؛ از قانون، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع گرفته تا دیگر بخش های زندگی او، همگی به این سبک قاعده مند می شوند. اسلام این چنین حرکت می کند تا تمام جوانب زندگی را در بر بگیرد و آن را منظم کند.

اسلام همانگونه که احساسات مسلمان را مد نظر قرار می دهد، بر همان اساس قانون وضع می کند و برای او معیارهای عدل و قسط را مقرر می دارد. به آبادانی زمین و تلاش دائم برای کشفیات جدید در هستی و در وجود آدمی فرا می خواند و تمام این امور در چارچوب ارتباط با خداوند متعال و بندگی و فروتنی برای او صورت می گیرد. وقتی این رفتارها در زندگی عادی انسان، به منهج و برنامه خداوند مرتبط باشد، همانا همگی آنها به بندگی خداوند بدل می شوند.

مایکل: سخنان تو باعث ترس و وحشت من می شود، می ترسم این نظر به افراط و سختگیری

منجر شود و دین بر زندگی غلبه کند.

راشد: باید بدانیم که هر دستگاه، نظم و ترتیب خاصی دارد که جزئیات و عناصر آن را منظم می سازد. هر جزء، جایگاه و فایده ی خاص خود را دارد و با ارتباط متکامل این اجزاء با هم، کارایی و سودمندی تمام این دستگاه آشکار می شود و هدف کلی آن محقق می گردد. این آن چیزی است که خداوند به عنوان «میزان» نام برده است، آنجایی که می فرماید: {و آسمان را برافراشت و میزان را مقرر داشت، [با این هدف] که در سنجش از حد نگذرید، و سنجش را به دادگری استوار دارید و در میزان، کاستی در میان نیاورید} [سوره الرحمن آیات ۷- ۹] میزان و ترازو، همان عدل است و این عدل در تمام هستی جریان دارد. همان گونه که این هستی بر اساس وزن و اندازه دقیق در هر چیز استوار است و تمام نظام هستی با کلیات و جزئیاتش بر آن قرار دارد، همانگونه هم دینی که از طرف آفریننده ی این هستی فرستاده شده، بر اساس میزان و عدل، نازل شده است.

توازن و عدم طغیان برخی از حقوق بر برخی دیگر، یک ویژگی کلی و عمومی در اسلام است که به عدل، اعتدال، میانه روی در رفتار انسان با خود و با دیگران نام گذاری شده است.

میانه رو بودن انسان و اعتدال او در نگاه به خود، غالبا سبب میانه روی او نسبت به دیگران و داوری نسبت به آنها می شود، خداوند دعای نیکوکاران را در اعتدال و میانه روی این چنین توصیف نموده است: {و کسانی از آنان هستند که می گویند: پروردگارا، به ما در دنیا نیکی و در آخرت [هم] نیکی عطا کن و ما را از آتش [جهنم] ایمن بدار} [سوره بقره،آیه ۲۰۱]. و در جایی دیگر درباره ی همین موضوع می فرماید: {و در آنچه خداوند به تو داده است [صلاح] سرای آخرت را بجوی و بهره ات از دنیا را [نیز] فراموش مکن و چنانچه خداوند به تو نیکی کرده است نیکی کن و در زمین در پی فساد مباش} [سوره قصص آیه ۷۷]، و می فرماید: {و آنان که چون انفاق کنند، زیاده روی نمی کنند و بخل نمی ورزند و [شیوه شان] بین این [دو حد] معتدل است» [سوره فرقان،آیه ۶۷]، «و دستت را به گردنت بسته مدار و به تمامی [نیز] مگشای که آنگاه ملامت زده درمانده بازنشینی} [سوره اسراء،آیه ۲۹]

مایکل: خیلی رنج می برم از اینکه می بینم انسان خون برادرش را می مکد و اخلاق انسانی آن چنان به پستی گراییده که نیروی اعطا شده ی خداوند به او، که می بایست باعث سعادت، امنیت و رفاه او شود، سبب بدبختی، هلاکت و بربادی او گشته است... اسلام به

این مشکل چگونه می نگرد؟

راشد: این مجازاتی است که انسان در همین دنیا برای خود مهیا کرده، زیرا سعی کرده تا دستگاهی را به حرکت وا دارد که هیچگونه آگاهی نسبت به ترکیبات و اجزای آن ندارد. همانا اسرار این دستگاه انسانی را جز کسی که آن را آفریده است، نمی داند و فقط او از طبیعت آن آگاهی دارد و می داند که چگونه این دستگاه با تعادل و هماهنگی و انسجام حرکت می کند. اگر هم اکنون، انسان از این حماقت باز ایستاد و به قانون سازنده ی این دستگاه ملزم شد، شاید آنچه را که تخریب کرده است اصلاح شود و الا این مصائب و بدبختی ها و زیان و بربادی و نابودی او، چاره و پایانی ندارد.

مایکل: منظور تو این است که هیچ راهی جز پیروی از منهج اسلام وجود ندارد و الا آدمی در بدبختی و رنج باقی خواهد ماند؟

راشد: این امری بدیهی است. در سطح فرد و جامعه و در دنیا و آخرت، هیچ کس نمی تواند حدی برای حرص و طمع انسان متصور شود، مگر احساس مسئولیت خود او. اگر کسی در این دنیا به این نتیجه رسید که می تواند هر کاری انجام دهد و کسی را توان بازخواست او نیست، همانا هیچ حدی برای جلوگیری از حرص و آز او نخواهد بود. و همانگونه که این موضوع درباره ی فرد صحت دارد، به همان اندازه برای یک خانواده یا ملت یا تمام ساکنان زمین نیز درست است. این یک آزمایش برای همه ی ماست، آزمایش اعتراف به عبودیت و فروتنی و خشوع برای خالق و مالک مان.

من و تو و همه کسانی که خداوند آنان را در زمین جای داده است، همگی در معرض این آزمایش هستیم. آزمایش در برابر عقل، جوانمردی، احساس وظیفه و وفاداری. بر هر یک از ما لازم است تا این موضوع را با خود مطرح کند که آیا او واقعا به صاحب اصلی اش وفادار است یا راه خیانت را در پیش گرفته؟

من با خود قرار گذاشته ام تا راه اطاعت و وفاداری را بپیمایم. من بیرون از مسیر کسانی هستم که از اطاعت خداوند خارج شده اند. همانا ساحل امنیت همین است.

مایکل: قطار به آخرین ایستگاه رسید، بیا برویم.

https://www.path-2-happiness.com/fa

آیین خدایی

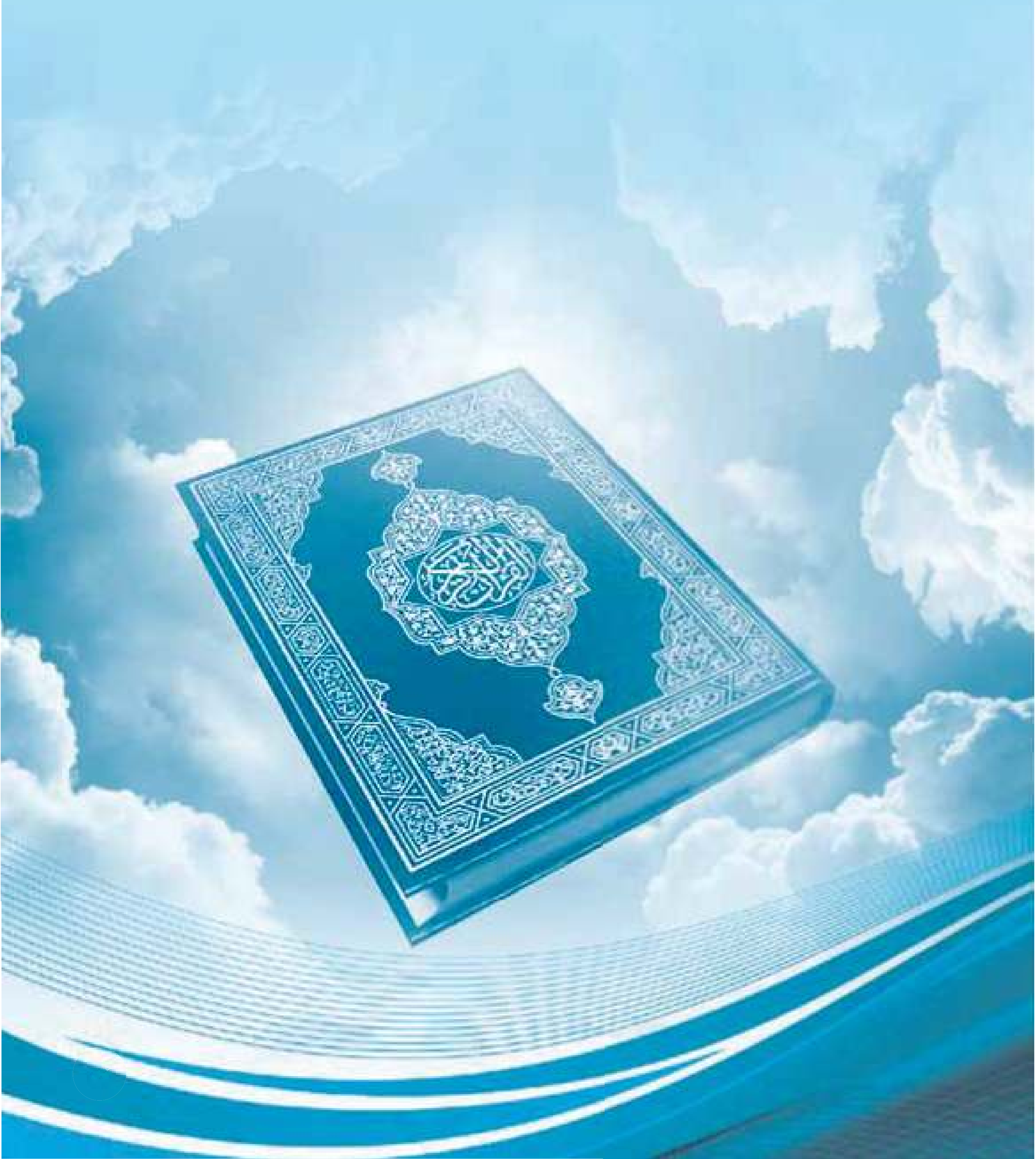

آیین خدایی

بعد از دیدارشان سر موعد مقرر، مایکل درخواست کرد تا ابتدا به او فرصت صحبت داده شود و سپس گفت:

امروز کتاب جالبی از یکی از متخصصین پژوهش های شرق شناسی خواندم که مسائل زیادی را درباره تشریع اسلامی ذکر کرده بود، دوست دارم آنها را با شما مورد بررسی قرار دهم

راجیو: موضوع خیلی مهمی است.

راشد: اگر ممکن است این مسائل را یک به یک، مطرح کن تا بتوانیم آنها را مورد بررسی قرار دهیم.

مایکل: بسیار خوب، قضایایی را بیان می کنم که بیشتر نظر مرا به خود جلب کرد. اشکالی ندارد اگر در حین بحث برای راجیو سوالی پیش آمد، آن را مطرح کند.

راشد: بفرما.

مایکل: کتاب می گوید فقه اسلامی از قوانین رومی گرفته شده و برخی از جزئیات آن دو، مانند هم هستند.

راشد: اجازه بده این نکته را خدمت شما عرض کنم که این نظری قدیمی است و البته امروزه بیشتر مستشرقین بر این نظر نیستند. من خودم با یکی از متخصصین بزرگ روسی در قانون و فقه اسلامی به نام «لیونید سوکیانین» دیدار کردم؛ او دقیقا اظهار داشت که: «هم اکنون در بین محققین غربی کسی وجود ندارد که بر این باور باشد که فقه اسلامی از قانون رومی گرفته شده است. این نظر در قرن نوزدهم میلادی توسط برخی از محققین غربی مطرح شده بود، اما الان اندیشه قانون در غرب، بدون هیچ گونه قید و بندی می پذیرد که فقه اسلامی، نظامی مستقل است و از قانون رومی تاثیر نپذیرفته است».

این نکته ی نخست، اما نکته ی دوم: سرچشمه ی فقه اسلامی، کاملا با منبع دیگر قوانین فرق می کند. همانطور که بارها خدمت شما عرض کردم، اسلام یک مجموعه متکامل است و فقه آن مرتبط با حق خالق بر مخلوق، برای رسیدن به هدف آفرینش و انجام تکالیف مورد نظر است؛ تا از دایره ی اطاعت او بیرون نشوند؛ به این اعتبار که آنها بندگانی در مملکت او

هستند؛ به همین خاطر سرچشمه ی فقه و قانون اسلامی که در قرآن وسنت نبوی نمایان می شود، وحی است. ما می دانیم که پیامبر اسلام بی سواد بود و خواندن و نوشتن نمی دانست؛ پس طبیعی است که فردی مانند او، در اوضاع واحوال آن دوره ی زمانی، نتواند از مصادر دیگر، به ویژه اگر خارجی هم باشند، اطلاع حاصل کند.

این چیزی است که مستشرق «دیوید دی سانتیلانا» می گوید: « بیهوده سعی می کنیم تا اصولی واحد پیدا کنیم تا قانون شرق و غرب(اسلام و روم) در آن یکسان باشند. همانگونه که ثابت شده است قانون اسلامی دارای قواعد مشخص و اصول ثابت است که نمی توان آنها را به قوانین و اصول غربی ارجاع داد؛ زیرا آن یک شریعت دینی است که به طور اصولی با افکار غربی متفاوت است...»

اما چه چیزی این شبهه را ایجاد می کند که تشابهاتی میان این دو قانون وجود دارد، علت آن مشابه بودن مشکلات بشری است که راه حل های مشابهی را به طور اتفاقی ایجاب می کنند. بخصوص اگر قوانین بر اساس مصالح و مفاسد استوار باشند و محیط آنها مشابه باشد، یا مربوط به امور فطرت انسانی باشند، مانند سخن نبی خدا صلی الله علیه و سلم که فرمودند:» دلیل، بر کسی است که ادعا می کند و سوگند بر کسی است که انکار می کند».

مایکل: اما این احتمال باقی می ماند که امکان دارد قانون و شریعت اسلامی، از قانون یهود یا از قوانین کلیسا گرفته شده باشد؛ با توجه به اینکه این ها آیین های آسمانی پیش از اسلام بوده اند.

راشد: من شما را به سخنان یکی از بزرگترین متفکران و متخصصان غربی در این زمینه ارجاع می دهم، مستشرق آلمانی الاصل «ژوزف شاخت» می گوید: «شریعت اسلامی، یک نمونه به شمار می رود که اهداف ویژه خود را دارد؛ به شکلی که می توان به آن، عنوان «قانون دینی» را اطلاق کرد. اما دو قانون مقدس دیگر –شریعت یهودی و مسیحی – که قانون دینی شمرده می شوند و از جهت تاریخی و جغرافیایی، نزدیک ترین قوانین به قانون و شریعت اسلامی بشمار می روند، با آن اختلافی ملموس دارند؛ زیرا شریعت اسلامی در شکل خود دارای تنوع بیشتری از آن دو است و این نتیجه ی نگاهی دقیق از منظر دینی در موضوعات قانونی است و همین سبب شده تا یک شکل پیدا نکند...»

او در این زمینه احتمال دیگری را مطرح می کند و ابراز می دارد: «... و در طرف دیگر دریای مدیترانه مشاهده می کنیم که قانون اسلامی در تمام جزئیات و فروعات قانون، تاثیر

گذار بوده است. تاثیر قانون و تشریع اسلامی بر آیین های یهودی و مسیحی - که تسامح و گذشت اسلام شامل حال آنها شد - بسیار زیاد بود؛ آیین هایی که زیر چتر دولت اسلام زندگی کردند. هیچ تردیدی وجود ندارد که دو شاخه ی بسیار بزرگ از مسیحیت شرقی یعنی یعقوبیه و نسطوریه، با آزادی کامل از قواعد تشریع اسلامی اقتباس کرده اند. این اقتباس در تمامی موضوعاتی بوده است که می توانست در نظر قاضی مسلمان تاثیر گذار باشد...»

راجیو: می توانی تفاوت شریعت اسلامی با سایر قوانین را برای ما بیان کنی؟

راشد: بیان تفاوت ها دشوار است؛ به ویژه که شما یک قانون خاص را ذکر نکردی تا بتوان آن را با اسلام مقایسه کرد. اما می توان ویژگی های شریعت اسلامی را بیان کرد و شما می توانید این ها را با ویژگی های قوانین دیگر مقایسه کنید.

راجیو: اشکالی ندارد.

راشد: مهمترین ویژگی های شریعت اسلامی در موارد زیر خلاصه می شوند:

۱) ربانی است - همانگونه که خدمت شما ذکر کردم - و مواد خود را از دو اصل مهم می گیرد که عبارتند از قرآن کریم و سنت نبی خدا علیه الصلاة و السلام. نقش بشر، در استنباط از این قوانین و ایجاد جزئیات از آن و اجرا کردن آن در میدان واقع زندگی خلاصه می شود. و از جمله دلایل ربانی بودن منشاء قوانین اسلامی، این است که هدف احکام آن ربط دادن بندگان، به خداوند است.

۲) ثبات و انعطاف را با هم جمع کرده است. ثبات آن در اصول و کلیات و امور قطعی است که تغییر نمی کنند و تبدیل نمی شوند و بر آنها تعدیلی نمی آید که آن را از ذوب شدن در قوانین دیگر حفظ می کند. اما انعطاف آن در جزئیات و فروع و امور ظنی است و این باعث توانمندی برای ایجاد قوانین، بر حسب حوادث و رویدادها می شود و آن را برای پاسخ دادن به تمام نیازهای جدید آماده می کند.

۳) فراگیر بودن (از جهت زمان، مکان، انسان و احکام). از جهت زمانی و مکانی فراگیر است؛ یعنی قانونی است که در هر زمان و مکان، قابلیت و شایستگی اجرا دارد و مربوط به جغرافیای خاص و نژادی ویژه نیست؛ بلکه برای تمام انسان ها یکسان است؛ به این معنی که با احکامش تمام انسانها را مورد خطاب قرار می دهد. احکام آن هم شامل تمام مسائل زندگی انسان می شود؛ به طوری که انسان را در تمام شرایط مد نظر قرار داده و با تمام مراحل زندگی او

همزیستی می کند. در مرحله ی جنینی، طفولیت، جوانی، میانسالی، پیری و حتی به مرده او هم احترام می گذارد و روابطش را با خدا و با خودش و با دیگران نظم می بخشد.

۴) واقع گراست. واقعیت وجودی مکلفین را، در هنگام قانونگذاری و در رفتار با آنها مراعات می کند. همانگونه که تمام جوانب جسمی، روحی، عقلی، فردی و گروهی را رعایت کرده و توان افراد و گروه ها را در هنگام اجرا مد نظر قرار داده است.

۵) میانه رویی و اعتدال: شریعت اسلام در تمامی قضایایی که احکام متقابل دارند، نقطه اعتدال را حفظ کرده است، امری که باعث قوت و دوام آن گشته است. برای مثال: اسلام، مالکیت فردی منضبط را پذیرفته است؛ که مابین لغو مالکیت فردی در سیستم کمونیستی و آزادی کامل آن از هر گونه محدودیت، در نظام سرمایه داری است. به شجاعت تشویق کرده است، که حد وسط ترس و جسارت است. به انفاق امر نموده، که میان بخل و ولخرجی است... و دیگر قوانین نیز به همین شیوه تنظیم شده اند.

۶) جمع میان پاداش دنیوی و اخروی: شریعت اسلام در این مورد با دیگر قوانین و سیستم های قانونی هماهنگ است و می پذیرد که مخالفت با قانون، باید در این دنیا نیز سزای خود را داشته باشد و در حالی که دست قوانین وضع شده، به سزا دادن در سرای دیگر نمی رسد، شریعت اسلام فرد مخالف را به سزا در سرای دیگر تهدید می کند. بنابراین، اسلام مکافات دنیوی و اخروی را با هم جمع کرده است.

۷) رعایت کردن مصالح و عدم رویارویی آن با علم، در اموری که با آن مرتبط است.

مایکل: راشد تو همیشه سعی می کنی تا صورت دین ات را با مهارت و زیرکی، زیبا جلوه بدهی.

راشد: دوست عزیز، موضوع تعصب دینی نیست، و الا شما درباره نظر شاعر بزرگ آلمانی – گوته – چه می گویی: « قانون در غرب، به نسبت آموزه های اسلامی ناقص است و ما اروپاییان با تمام مفاهیمی که بدان رسیده ایم، هنوز هم به چیزی که محمد به آن رسیده است، نرسیده ام و به این زودی هم کسی نمی تواند از او پیشی بگیرد». به نظر تو این سخن گوته به این دلیل است که او تعصب مسلمانی داشته است؟

راجیو: آخرین نکته که درباره ویژگی های شریعت اسلام گفتی، نیاز به توضیح دارد.

https://www.path-2-happiness.com/fa

راشد: برای عدم مخالفت شریعت اسلام با علم یک مثال می زنم: از جمله اموری که شریعت اسلام به آن معروف است و به آن اصرار هم دارد، شیوه مشخص در کشتن حیواناتی است که گوشت آنها خورده می شود. جدا از اینکه این حیوانات در انواع مشخصی منحصر هستند و اضافه بر شروط دیگر در ذبح، من اینجا فقط روش سربریدن را مورد بررسی قرار می دهم.

لازمه ی روش اسلامی در سر بریدن این است که سر حیوان از این شاهرگ تا آن شاهرگ بریده شود، بدون قطع کردن گردن و نخاع. این باعث می شود تا حرکات حیوان ادامه یابد و بدنش با آزادی تحرک داشته باشد و در نتیجه حیوان بیشترین مقدار خون را از دست بدهد و کاملا خونریزی کند. اما کشتن به طریقه غیر اسلامی، که حیوان بدون ذکر نام الله و به شکل ناگهانی مانند خفه کردن با گاز، یا با وصل کردن برق به آن، یا با زدن تیر بر سرش کشته می شود؛ در این موارد حیوان قدرت تحرک عضلانی خود را از دست می دهد و خون در بدنش باقی می ماند؛ که این سبب می شود تا بدن حیوان مکان مناسبی برای رشد انواع میکرب ها گردد و وقتی این خون تجزیه می شود، منجر به ایجاد ترکیبات سمی در بدن انسان می گردد. اضافه بر این، باعث درد کشیدن حیوان نیز می شود.

اجازه بده یک مطلب جالب را اضافه کنم، و آن شرط یاد کردن لفظ الله در حین کشتن حیوان است. با وجود اینکه ظاهرا نیازی به آن احساس نمی شود و در نگاه مادی، جز به کشتن حیوان و تبدیل آن به غذا به چیز دیگری توجه نمی شود؛ اما در اسلام همه چیز به توحید پروردگار مرتبط است و قانون، با مجموعه ی کامل دین اتصال دارد و در راستای پاسخ دادن به سوالات بزرگ پیرامون (الله، هستی، انسان و سرانجام او) حرکت می کند. در این حالت با توجه به اینکه انسان، مخلوقی از مخلوقات خداوند است، حق ندارد به مخلوقی دیگر تجاوز کند و جایز نیست روح او را بدون اجازه خالقش از تن خارج کند، حتی اگر برای برقراری زندگی اش باشد. از این جهت بردن نام الله در هنگام سربریدن، اعلامی است به برتری و سروری خداوند و اینکه این کار مسلمان، فقط به اجازه خالقش بوده است. اوست که این کار را برای او جایز دانسته و مسلمان در اوج فرمانبرداری از اوست.

مایکل: می پذیرم که شناخت شریعت اسلامی و درک حقیقت و اسرار آن نیاز به مطالعه و فهم عمیق دارد.

واقعیت های تمدنی

https://www.path-2-happiness.com/fa

واقعیت های تمدنی

راجیو دیدار را با ارائه ی مجموعه ای از عکس هایی که به تازگی گرفته بود شروع و اضافه کرد:

این ها عکس هایی هستند که در سفر به ترکیه گرفته ام؛ من به دعوت یکی از دوستانم به آنجا رفته بودم. آثار تمدن در این سرزمین کهن، مرا به شگفتی وا داشت. دوستم درباره آثار تمدن اسلامی اطلاعات زیادی به من داد که باعث شد تا آثار تمدنی کشور خودم – هند – را بازنگری کنم.

مایکل: من اطلاعات دیگری درباره تمدن اسلامی دارم که آن روی سکه را آشکار می کند.

راشد: به نظر من بهتر است اول معنی تمدن را مشخص کنیم، بعد از آن اگر خواستیم می توانیم به ارزش گذاری تمدن اسلامی بپردازیم.

مایکل: من فکر می کنم ما در این معنی اتفاق نظر داریم!

راشد: اشکالی ندارد، اما بهتر است اول موضوع را تبیین کنیم و اگر واقعا بر آن اتفاق نظر داشتیم، بر همان قاعده ادامه می دهیم.

مایکل: تمدن، نتیجه فعالیت های بشری است (نتیجه فعالیت های مادی و معنوی ای) که یک جامعه در یک زمان معین، از تولیدات، خلاقیت ها و پیشرفت خودش ارایه می دهد.

راجیو: در تکمیل سخن مایکل، تمدن، یک سیستم اجتماعی است که به انسان کمک می کند تا تولیدات فرهنگی بیشتری داشته باشد. تمدن از چهار عنصر تشکیل می شود: منابع اقتصادی، سیستم های سیاسی، سنت های اخلاقی، دانش و هنر.

تمدن، در درجه نخست بر موضوع دانش و هنر تجسمی، تاکید دارد. دانش، در نوآوری ها، تکنولوژی و جامعه شناسی نمود پیدا می کند و هنر تجسمی، در معماری و سنگ بری وهمچنین در برخی دیگر از هنرها که در پیشرفت سهیم اند. هنر و دانش، دو عنصر مکمل هستند که هر تمدن را به پیش می برند.

راشد: ابتدا می خواهم درباره سخن دوستم مایکل چیزی بگویم. اگر مبنای ما تعریفی باشد که تو گفتی، پس باید توجه کرد که تمدن در درجه نخست، یک فعالیت انسانی است که باید به تمام عناصر تشکیل دهنده ی آدمی توجه کند و نباید هیچ یک از آنها را از قلم بیندازد و الا ناقص می شود و در آن صورت نمی توان واژه ی تمدن را درباره ی آن بکار

برد، این نکته اول.

و دوم: نشانه های تمدن، از یک جامعه انسانی تا جامعه دیگر متفاوت است، زیرا تمدن، انعکاس ارزش هایی است که جامعه بر اساس آن شکل گرفته است. به همین دلیل، بررسی درستی یا نادرستی این ارزش ها و هماهنگی یا عدم هماهنگی آن با انسانیت انسان و محیط زیست او، معیاری برای درستی تمدن یا نادرستی آن است. و این معیاری است که تفاوت میان تمدن های مختلف را آشکار می سازد و بحران هایی را که بشریت، به ویژه در زیر سایه تمدن کنونی غرب سپری می کند، تبیین می نماید.

مایکل: فکر می کنم راشد می خواهد از زیر جنبه های تاریک تمدن اسلامی که قصد طرح آنها را داریم، فرار کند.

راجیو: شاید این باعث شود تا ما از راشد بخواهیم که ویژگی های تمدن اسلامی را بیان کند و تفاوت آن را با دیگر تمدن ها توضیح دهد.

راشد: بسیار خوب. تمدن اسلامی بر اساس نگاه اسلام به انسان، هستی و زندگی استوار است. مهمترین ویژگی های آن را خدمت شما خواهم گفت؛ اما به من اجازه بدهید تا در مقابل، ویژگی های تمدن معاصر غرب را نیز ذکر کنم تا مقایسه ای صورت بگیرد.

مهمترین ویژگی های تمدن اسلامی را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- انسان در اندیشه اسلامی - کسی که تمدن بر او استوار است - مخلوقی است قابل تربیت. نماینده ای بر روی زمین، امین منهج و برنامه ی خداوند بلند مرتبه و آزاد و مختار. او مامور است تا بر اساس این منهج، به عمل صالح و شایسته بپردازد. او در دنیا و آخرت مسئول کارها و فعالیت های ارادی خود است.

اما نظریه ی تمدن معاصر غرب نسبت به انسان: او آقای هستی و آزاد و رها است. هیچ چیز جز آنچه خودش مشخص می کند، او را محدود و مقید نمی سازد. بر اساس منطق سروری او بر خودش و بر هستی، توجه او حول شهوات و لذاید می چرخد و در این رویکرد، دیگر حیوانات هم با او شریک اند. تمدن غربی بر این باور است که انسان بیهوده آفریده شده است و هیچ حسابی جز در چهارچوبی که خودش مشخص می کند، بر او وجود ندارد. همچنین اهدافی که برای خود مشخص می کنند، اهدافی دنیایی و پست هستند.

- هستی، در اندیشه ی اسلامی به مانند انسان، آفریده خداوند است و تحت نظم خداوندی،

در راستای خدمت به انسان قرار دارد. به همین دلیل، انسانی که از منهج و برنامه الهی پیروی می کند، با این هستی هماهنگ می شود و به همراه او رشد و تکامل می یابد و با آن احساس صلح و صفا می کند.

اما نظریه ی تمدن غربی نسبت به هستی، بر اساس درگیری و نزاع و نه هماهنگی، شکل گرفته است. به همین دلیل درگیری میان آن دو تداوم دارد.

• زندگی در اندیشه اسلامی، چیزی است متعلق به آفریننده ی انسان و هستی و ایستگاهی است در مسیر زندگی ای بزرگتر از آنچه ما مشاهده می کنیم. زندگی دنیا با مرگ انسان پایان می پذیرد و زندگی دیگری بعد از مرگ منتظر ماست. انسان، مامور آبادانی دنیا مطابق با میل و خشنودی خداوند، آن آفریننده انسان، هستی و بخشنده ی حیات است. دنیا کشتزار آخرت است و در آنجا از او برای اعمال و رفتارش در دنیا حساب گرفته می شود.

اما تمدن غربی به زندگی چنان می نگرد که گویی جز همین زندگی دنیا، حیات دیگری وجود ندارد و از حساب و پاداش در جهان دیگر خبری نیست. به همین سبب او فرصت انسان را فقط در این زندگی می بیند.

از این مباحث به این نتیجه می رسیم که محال است تمدن غربی و تمدن اسلامی به هم برسند، این دو در مقابل هم قرار دارند.

مایکل: راشد، اجازه بده دو نکته پیرامون سخنان تو بگویم:

اول: تو در تمدن غرب، بخش بزرگی را نادیده گرفتی و آن آیین مسیحیت و یهودیت است. تو می گویی که تمدن غرب، به زندگی بعد از مرگ و حساب و کتاب باور ندارد، در حالی که این درست نیست. این دو آیین به آخرت ایمان دارند، اگرچه تفاصیل این ایمان، با دیگر آئین ها متفاوت است .

دوم: سخنان تو درباره پایه های تمدن اسلامی، با توجه به مقایسه آن با تمدن غرب بود؛ اما آن طور که دوستمان راجیو از تو خواست، به ویژگی های تمدن اسلامی نپرداختی.

راشد: درباره ی نظر اول با تو موافق نیستم. میان پایه هایی که تمدن بر آنها استوار شده، با عناصر تشکیل دهنده ی جامعه ای که این تمدن را ابداع کرده است، فرق زیادی است. بدون تردید مسیحیت و یهودیت در تمدن غرب تاثیر گذاشته اند اما نمی توانیم به شکل مطلق بگوییم که این تمدن را، این دو آیین ساخته اند. اما بر خلاف آن، دقیقا می توانیم اطمینان

حاصل کرده و مشاهده کنیم که این تمدن، به طور کلی در تناقض با دین و به خصوص کلیسا، بنا شده است. یعنی بر اساس عقلانیت و دنیاگرایی محض. این نگاه، در نظام لائیک تبلور یافته که دین را از زندگی جدا کرده است و فکر می کنم شما در این مورد با من موافق باشید.

اما درباره نکته دوم، من با شما موافقم؛ اما بحث ما هنوز تمام نشده. ویژگی های تمدن اسلامی از این اصول استخراج می شوند:

• صنایع سنگین در تمدن اسلامی ساخت انسان با هدف است؛ که عناصر ترکیبی خود را مراعات کند و انسانیت خود را اشباع سازد؛ خود را با طبیعت هماهنگ کند و به هدف آفرینش خود دست یابد.

• ارتباط و در هم آمیختن دین و دنیا از یک جهت و دین و عقل و علم از جهتی دیگر؛ همچنین انجام رفتار و فعالیت های متمدنانه بر این اساس.

• تعادل و هماهنگی میان منابع شناخت انسانی. تمام حقایق متصل به ماده و ورای ماده، در دسترس انسان اند و او می تواند با استفاده از وسایل متعددی که در اختیار دارد به آنها برسد؛ وسایلی که پشتوانه ی یکدیگرند. ورای معلومات غریزی، معلومات حسی قرار دارند، و ورای معلومات حسی، معارف عقلی واقع اند. معارف عقلی، منجر به رسیدن به مقدمات معارف غیبی حاصله از وحی می شود که آدمی را به سوی تسلیم و پذیرش آنها سوق می دهد.

• گشایش در برابر سایر فرهنگ و تمدن ها و پذیرش تاثیر و تاثر از آنها. تمدن اسلامی دست آوردهای دیگر تمدن ها را که با اصول آن تناسب دارد، جذب و هضم می کند. همچنین میدان را برای استفاده ی دیگر ملت ها باز می گذارد تا از دست آوردها و تجلیات تمدن اسلامی بهره مند شوند.

راجیو: راشد ببخشید، مایکل گفت اطلاعاتی درباره جنبه ی دیگری از تمدن اسلامی دارد که خوشایند نیست و بخش تاریک این تمدن به شمار می رود؛ از شما اجازه می خواهم تا به سخنان او گوش دهیم و صورت مسئله را تکمیل کنیم.

مایکل: مهمترین مسئله در این قسمت این است که دولتی که این تمدن را برافراشت، با ضرب شمشیر برپا شد و مرتبط با زور و خشونت بود.

راشد: دوست من، شمشیر هیچ تمدنی را بوجود نمی آورد؛ زیرا یکی از مهمترین شروط تمدن، استقرار است و این با حالت جنگ، در تعارض است. همچنانکه پیروزی نظامی، حتما به معنی پیروزی در میادین فکر، فرهنگ و تمدن نیست. شما می توانید درباره ی تاریخ تاتار و مغول و دیگر ملت های جنگجوی دنیا که با نیروی نظامی دنیا را گشودند، تامل کنی. فتوحات آنها با آن همه نیرو، باعث ایجاد یک تمدن نشد.

اما اگر منظور شما ادعاهای مربوط به انتشار اسلام با جهاد است، پس من می خواهم اشاره می کنم که اسلام در ناحیه ی وسیعی از دنیا گسترش یافت، در حالی که هرگز ارتش و نیروی جنگی اسلامی به آن مناطق نرسید و در این باره جزئیات فراوانی وجود دارد. من شما را به گواهی برخی از متفکران غربی در این خصوص ارجاع می دهم. نویسنده غربی «لوتروپ استودارد» صاحب کتاب «جهان اسلام» می نویسد: «... عرب هرگز به خون ریزی علاقه ای نداشت و نمی خواست مناطق مفتوحه را چپاول و نابود سازد، بلکه آنها بر خلاف این رویه عمل می کردند. آنها ملتی با استعداد، دارای اخلاقی بزرگوارانه و نیکو خصال بودند. به فراگیری دانش بسیار اشتیاق داشتند و ارزش کارهای نیک تمدن های گذشته را به خوبی دانستند و تمدن را از جایی که به آنها رسیده بود به پیش بردند. درمیان فاتحان و ملت های شکست خورده، داد و ستد اندیشه و افکار صورت گرفت و به سرعت با هم در آمیختند و از این در آمیختگی، تمدن جدیدی شکل گرفت و آن همان تمدن عربی بود».

سرگرد ارتش فرانسوی «کنت هنری دی کاستری» می گوید: «... ما بر این باوریم که اطلاع یافتن از این دین در عصر حاضر اثری از ادعای گسترش آن با ضرب شمشیر برجای نمی گذارد. اگر دین محمد صلی الله علیه و سلم به زور و خشونت گسترش یافته بود، لازم بود تا با پایان یافتن فتوحات اسلامی، گسترش آن نیز پایان می یافت؛ در حالی که ما هنوز هم شاهد گسترش نفوذ اسلام در تمام نواحی زمین هستیم...».

من سخنی دقیق تر از عبارت مورخ فرانسوی «گوستاولوبون» نمی یابم که تاثیر تمدن اسلامی را به خوبی تعبیر کرده باشد، آنجا که می نویسد:

« من در تاریخ، ملتی به مانند قوم عرب نمی بینم که چنین تاثیر گذار باشد. تمام ملت های مرتبط با عرب، اگر چه با گذشت زمان تحت تاثیر تمدن آنها قرار گرفتند...».

در پایان: شما می توانید ببینید که چگونه در زیر سایه تمدن کنونی، زندگی انسان با منهدم شدن انسانیت و انحرافش از ویژگی های خاص خود به تباهی رفته است، مسئله ای که بپاخاستن جامعه اسلامی را یک ضرورت انسانی و یک امر محتوم فطری می سازد.

https://www.path-2-happiness.com/fa

خورشید مسلمانان بر انسانیت می تابد

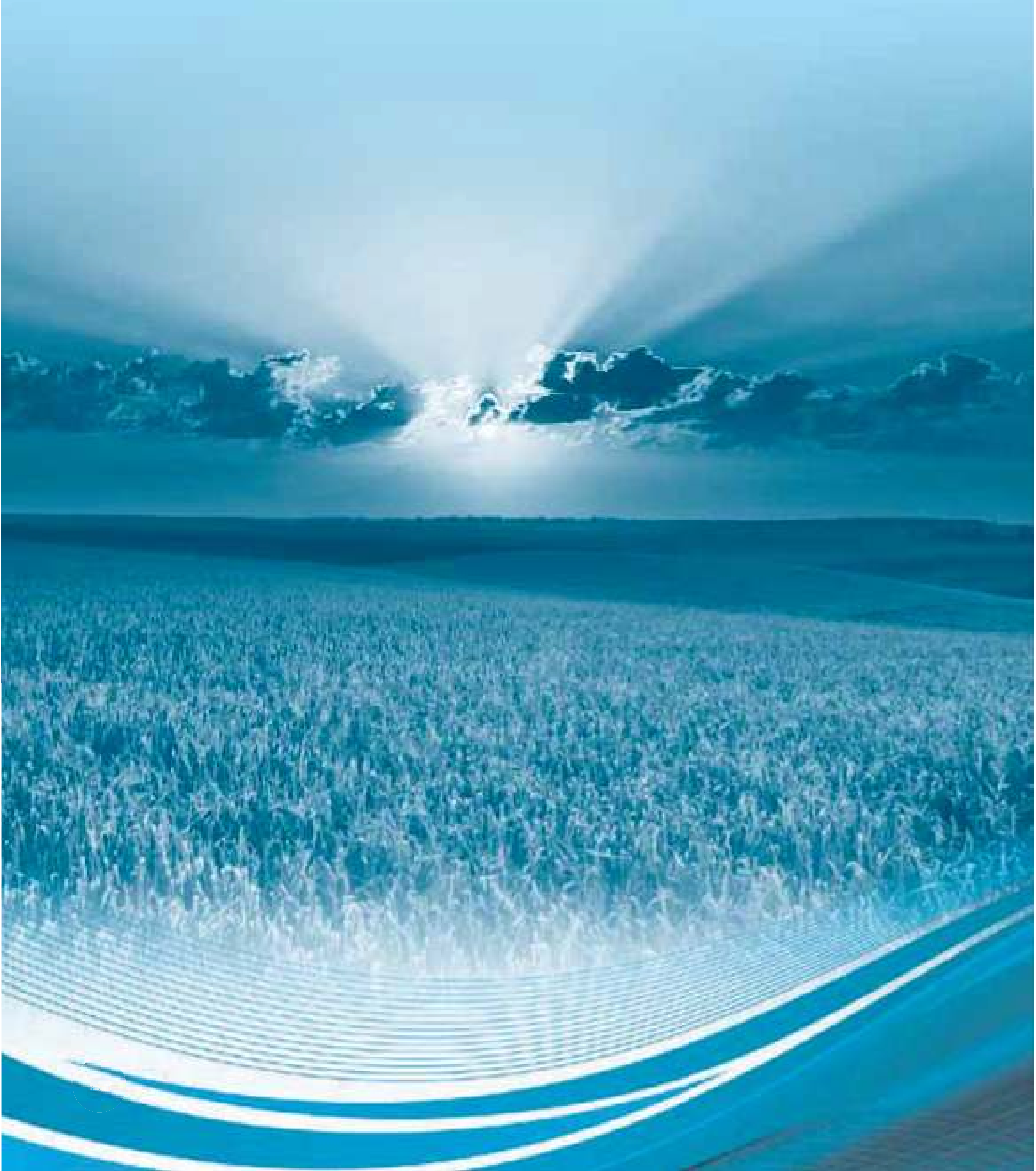

خورشید مسلمانان بر انسانیت می تابد

بعد از سلام و احوال پرسی، راجیو و راشد متوجه شدند که مایکل می خواهد صحبت کند، پس راشد به شوخی به او گفت:

آهای مایکل، مثل اینکه تیرهای برنده ای برای بحث امروز آماده کرده ای، پس من سعی می کنم برای دور شدن از تیرس تو به صفحه لپ تاپ نگاه نکنم!

مایکل: نه نه مطمئن باش... تو می توانی بدون هیچ نگرانی به صفحه لپ تاپت خیره شوی... در حقیقت، گفتگوی جلسه ی پیش مرا وا داشت تا به دنبال یافتن سهم فرهنگی مسلمانان در پیشرفت انسانی باشم؛ که در نتیجه فیلم مستند کوتاهی به عنوان «هزار و یک اختراع و کتابخانه رازها» را یافتم. مدت فیلم فقط ۱۳ دقیقه است، اما در موضوع خود بسیار جالب و جذاب است و مشارکت مسلمانان را در پیشرفت های جدید انسانیت توصیف می کند. این فیلم بیش از بیست جایزه جهانی را از آن خود کرده است.

فیلم، داستانی و کوتاه است که در خلال آن مسئول یک کتابخانه، دسته ای از نوجوانان یک مدرسه را در حین بازدید از قسمت های مختلف یک کتابخانه راهنمایی می کند. آنها در این بازدید به دنبال کشف وضعیت دوره ای می گردند که به «قرون مظلمه (قرون وسطی)» معروف شده است. هنرپیشه معروف «سر بن کینگزلی» نقش مسئول کتابخانه را بازی می کند و بعد از تغییر وضعیت فیلم، به نقش دانشمند مسلمان « جزری» در می آید و لباس او را به تن می کند و به معرفی برخی از شخصیت های بارز مسلمان که در آن زمان زیسته اند می پردازد و آن ها را با حجمی عظیم از اختراعات و ابتکارات در طول ده قرن - از قرن هفتم تا هفدهم میلادی - که به جهان اسلام ارائه داده اند، معرفی می کند. دوره ای که از جهت تاریخی بسیار جذاب است اما آن طور که شایسته است، از این دوره قدردانی نشده است.

راشد: خلاصه فیلم چیست؟ و هدفش؟

مایکل: هدف از فیلم، اثبات این موضوع است که مهمترین عامل و انگیزه ی بوجود آمدن عصر انقلاب در اروپا، مشاهده ی دست آوردهای علمی و فرهنگی جهان اسلام بود که افق های جدیدی را برای دانشمندان و مبتکرین آیین های مختلف گشود. فیلم اشاره می کند که این مفهوم، حقیقتی تاریخی است که تا حد زیادی به فراموشی سپرده شده است.

راجیو: مایکل، تو مرا تشویق می کنی تا در پی شناخت جزئیات بیشتری باشم.

مایکل: در این موضوع، تفاصیل بسیار زیادی وجود دارد، از آن جمله: «جزری» یکی از بزرگترین مهندسان و شیمیدانان و مخترعین تاریخ بوده است. او ساعت فیل را که مانند داستان های افسانه ای بود، اختراع کرد. او موفق به اختراع ابزارهای فراوانی گردید که در دستگاههای امروزی ما در هر نقطه ای از زمین، مورد استفاده هستند. او ابزار آلات مکانیکی ساخت و با دانش آن دوره اثبات کرد که چگونه می توان از نیروی باد و آب، برای ایجاد انقلابی در دنیای کشاورزی بهره برد. چهره ی دیگری در این فیلم، پزشکی اندلسی به نام «دکتر زهراوی» است که صدها ابزار و روش، برای عملیات جراحی را در بیش از هزار سال قبل اختراع کرد. اختراعاتی که تا هنوز، زندگی بیماران را در بیمارستان های عصر جدید نجات می دهد، زیرا او سبک های جراحی را نیز ایجاد کرده بود. چهره ی دیگر، «حسن ابن هیثم» است، او اولین کسی بود که چگونگی کار چشم را توضیح داد. در فیلم، نمونه ی بسیار بزرگی از یک ابزار عکاسی دقیق را مشاهده می کنیم، تا بدانیم که ابن هیثم چگونه اصول اولیه ی عکس برداری و کار فیلم را پی ریزی کرد.

راجیو: اطلاعات مفیدی بودند، اما فقط تو نبوده ای که به این موضوع توجه کردی و برای یافتن اطلاعات به جستجو رفته ای؛ من هم در این باره تحقیقی انجام دادم و به کتاب با ارزشی از یک نویسنده آلمانی به نام «زیگرید هونکه» دست یافتم، با عنوان « خورشید خداوند بر غرب می تابد»

مایکل: چه چیز تازه ای در آن بود؟

راجیو: نظر مرا به موارد زیادی جلب کرد که اصلا انتظار نداشتم. آیا می دانی که بسیاری از کلماتی که در زبان های اروپایی مورد استفاده اند، در اصل از زبان عربی گرفته شده اند؟

مایکل: عجیب است! جدی می گویی؟

راجیو: بله،واقعا. برای مثال: کلمه ی (کافی) در زبان انگلیسی و دیگر زبان ها، از کلمه ی (قهوه) در زبان عربی گرفته شده است؛ و همچنین کلمه ای که به مکان نوشیدن قهوه دلالت می کند.

و واژه ی (رایس) به معنی برنج، از کلمه ی عربی (ارز) گرفته شده است.

واژه ی (سوفا) به معنی نیمکت، از کلمه ی عربی (صُفّه) گرفته شده که منظور، همان نیمکت سایه دار در کنار مسجد جامع است.

و کلمات بسیار دیگری نیز وجود دارد که همگی دارای مفاهیم علمی در زبان عربی هستند، مانند (الکل/الکحول)

کتاب، حقایق بسیار زیادی را به من معرفی کرد که پیش از این نمی دانستم. نویسنده، آن را با این کلام خلاصه کرده است: «اروپا، وامدار عرب و تمدن عربی است؛ وامی بزرگ از عرب بر گردن اروپا و دیگر قاره هاست. لازم بود اروپاییان پیش از این، به این دست آورد اعتراف می کردند؛ اما تعصب و اختلاف باورها، دیدگان ما را کور کرده و پرده ای بر آنها کشیده است»

راشد: راجیو، تو باعث شدی تا تمایل من به درک این حقایق افزایش یابد. حقایقی که پیش از این، برای تو هم ناشناخته بود.

راجیو: برای مثال من نمی دانستم اولین کسی که متوجه اشتباهات جالیونس شد و آنها را نقد کرد و نظریه گردش خون را مطرح کرد، «سارفیتوس اسپانیایی» و «هارفی انگلیسی» نبودند؛ بلکه او عربی اصیل در قرن سیزدهم میلادی به نام «ابن نفیس» بود، او چهارصد سال پیش از هارفی و سیصد سال پیش از سارفیتوس به این کشف بزرگ در تاریخ طب دست یافت. و من نمی دانستم که «ابن هیثم» آن دانشمند عربی مسلمان، اولین کسی بود که اشتباهات «اقلیدس» و «بطلیموس» را تصحیح کرد؛ زیرا آنها ادعا کرده بودند که وقتی چشم می خواهد چیزی را ببیند، نور را به سمت آن می فرستد، ابن هیثم آمد و اعلام کرد که این نظر اشتباه است، زیرا در چشم نوری وجود ندارد تا فرستاده شود و دیدن محقق گردد، بلکه شکل اشیای قابل رویت است که نور را منعکس می کند تا به چشم برسد و چشم به وسیله عدسی، آن را ببیند. همانگونه که من نمی دانستم «ابوریحان بیرونی» دانشمندی مسلمان بود که گردش زمین به دور خورشید و به دور خودش را کشف کرد و کاشف این قضیه، کوپرنیک یا کسان دیگری که شایع است، نبودند. همانطور که این شرق شناس ماهر ذکر می کند: «رازی» پزشک مسلمانی که مورخان، او را یکی از بزرگترین پزشکان تمام قرون به شمار می آورند، همان کسی بود که نوشته هایش درباره ی بیماری آبله و حصبه، اولین کار دقیق درباره بیماری های واگیر دار بشمار می رود؛ که این نشانگر توانایی بی نظیر او در مشاهده و تحلیل بیماری ها بود. این نوشته ی او آن چنان در اروپا معروف بود که در

طول سالهای ۱۴۸۹ تا ۱۸۶۶ چهل بار به زبان انگلیسی چاپ شد. همچنین اظهار می دارد که عربها، در این دوره که در نزد اروپائیان به قرون تاریک وسطی معروف است، روش بی حسی را در پزشکی می شناختند، موضوعی که گمان می شود از ابتکارات عصر حاضر است، اما تاریخ گواهی می دهد که استعمال اسفنج بی حس کننده، هنر خالص عربی بود... در این کتاب تفاصیل بسیار زیادی وجود دارد که بیان همه ی آنها در این گفتگو دشوار است.

راشد: آنچه تو گفتی، ردی است بر سخن تمام کسانی که حقایق تاریخی را نمی دانند و نمی پذیرند که عرب و مسلمانان، در علوم تجربی، چنین چیزی به بشریت ارایه داده اند. در حالی که بشریت روش تجربی را از مسلمانان و عرب ها آموخت. اجازه بدهید تا برخی از نوشته های دانشمندان غرب را در این باره ذکر کنم:

شرق شناس فرانسوی «کلود کاهن» می گوید: «... اگرچه دانشمندان مسلمان - با وجود گرایش فکری آنان - در نوآوری فکری، توانایی کمتری از خود بروز دادند، اما در مقابل میل شدیدی در علوم تجربی داشتند. پیشرفت علمی جدید، اهمیت این گرایش را ثابت نموده است. دانشی که عرب ها برجای گذاشتند، دانشی بود که در طول زندگی روزمره آن را تمرین می کردند، به همین دلیل زنده ماند و باقی ماندنش مقدر شد. «رازی» (یکی از بزرگترین دانشمندان مسلمان) تعبیر واضحی در زمینه ی استمرار پیشرفت علمی به کار می برد، امری که بر اکثر اندیشمندان قرون وسطی ناشناخته بود. پژوهش گر ایتالیایی «لورا فیشیا فاگلیری» می پرسد: «... آیا عرب ها نبودند که برای اولین بار روش های تجربی را به کار بردند، قرن ها پیش از اینکه گذشت زمان، ضرورت آنها را مطرح کند؟ آنها شیمی، ستاره شناسی و دانش یونانی را پیشرفت دادند و قوانین مختلفی را در فیزیک کشف کردند، آیا این ها آثار برجای مانده از عرب ها نیست؟»... فیلسوف و مورخ آمریکایی «ویل دورانت» می نویسد: «علوم عربی، دانش شیمی را توسعه و رشد داد و روش تجری را در آن نهادینه ساخت، چیزی که مهمترین ابزار عقل جدید بشمار می رود و یکی از بزرگترین افتخارات آن است... «راجر بیکن» این سبک را در اروپا، بعد از پانصد سال از اعلام جابر بن حیان، بیان کرد. «بیکن» این را از عرب های اندلس آموخته بود و این دانش، دست آورد خودش نبود، بلکه نوری بود که از مسلمانان مشرق زمین اقتباس شده بود».

این ها میزان بسیار کمی از ابتکارات تمدن عربی و اسلامی هستند که به انسانیت ارایه داده

اند.

مایکل: واقعا این ها دست آوردهایی هستند که نمی توان انکار کرد؛ همچنان که نمی توان از این موضوع غافل شد که این تمدن، از دست آوردهای تمدن های پیشین، مثل تمدن یونانی نیز بهره برده بود.

راشد: دوست من، این طبیعت پیشرفت علمی است: سلسله ای متصل از دست آوردهای عمومی بشر وجود دارند که به دوره های تمدنی معروف اند. این همان چیزی است که شرق شناس فرانسوی «الدو میيلی» بر آن تاکید می کند: «...دانش عربی، حلقه وصل و استمراری بین تمدن قدیم و دنیای جدید است. اگر ما با دانش عربی مواجه نشده و آن را درک نکنیم، شکافی بزرگ بین تمدن های قدیم و جدید خواهیم داشت که تفسیر آن دشوار خواهد بود».

و دکتر «توبی هف» از بخش تاریخ علم در دانشگاه هاروارد و صاحب کتاب (طلوع دانش جدید... اسلام- چین- غرب) بر این نظر است که انتقال دانش علمی و فلسفی متراکم در تمدن عربی اسلامی به سوی غرب، با ترجمه، در قرون وسطی آغاز شد، که اثری شگرف در مسیر رشد اندیشه ی غربی داشت.

اما بگذار تا بگویم: دست آوردهای تمدن عربی- اسلامی، دارای ویژگی هایی است که هیچ تمدن دیگری آن ویژگی ها را ندارد، مهمترین این ویژگی ها عبارتند از:

دانش اسلامی هرگز از دین جدا نشد، بلکه دین، الهام بخش اصلی و مهمترین قدرت نیرو بخش آن بود.

دانش در نزد مسلمانان، تبدیل به رازی برای یک قشر خاص نگشت. آنها برای گسترش و انتشار آن در میان تمام بشریت بسیار حریص بودند. دانشگاه های مسلمانان، برای دانشجویان اروپایی و کسانی که برای کسب دانش از کشورهای خود به این سمت کوچ کرده بودند، کاملا باز و آزاد بود.

من به این تمدن افتخار می کنم.

https://www.path-2-happiness.com/fa

انسان... آن گاه که رانده می شود

انسان... آن گاه که رانده می شود

راجیو و راشد، پیش از مایکل وارد اتاق گفتگو شدند و گفتگویی بین آنان شروع شد که راجیو با این سخن آن را آغاز کرد:

موضوعی هست که من دوست دارم تا درباره آن صحبت کنیم و نظر اسلام را در آن باره بدانم، زیرا رابطه ای بین این موضوع و این اندیشه وجود دارد.

راشد: با کمال میل، بفرمایید.

راجیو: در کشور من – هند – دسته ای از مردم وجود دارند که به نجس ها معروف اند و الان به آنها هاریگان، یعنی فرزندان خدا می گویند. این نام را رهبر تاریخی هند «ماهاتما گاندی» بر آنها گذاشت. با وجود اینکه حکومت هند در سال ۱۹۴۹ استفاده از کلمه نجس ها را منع کرد، اما تحقیقات نشان می دهد که هنوز هم استفاده از این واژه در مناطق روستایی و شهرهای کوچک هند متداول است.

راشد: اما مشکل این نجس ها چیست؟

راجیو: فقط یک مشکل نیست بلکه به معنی واقعی کلمه، یک مصیبت است. مصیبت انسانی که تضییع حقوق انسان را در زشت ترین شکل خود نشان می دهد.

در همین موقع مایکل وارد شد و سلام کرد...

راشد: خوش آمدی مایکل، راجیو دقایقی پیش بحثی را شروع کرد، می توانی در ادامه صحبت متوجه موضوع شوی. راجیو ادامه بده.

راجیو: موضوع به تقسیم طبقاتی در آیین هندو باز می گردد. برترین طبقه در آیین هندو «برهمن» است و برابر با اعتقاد آنها، خدای برهمن آنان را از دهان خود آفرید؛ که از آنها معلم، کاهن و قاضی بوجود آمده است. بعد از آن «کشتری» قرار دارد که به باور آنها، خدا آنان را از بازوی خود آفریده است. آنها می آموزند و پیش می روند، آنان نظامیان هستند که برای دفاع اسلحه به دست می گیرند. بعد از آن طبقه «وایشی» است و آنها کسانی هستند که به باورشان خدا آنها را از ران خود آفریده است. آنها کشاورزی، تجارت و بازرگانی می کنند و پول بدست می آورند و آن را برای اماکن و دانشکده های دینی صرف می کنند. در انتهای طبقه بندی، «شودری» ها قرار دارند و آنها کسانی هستند که به باور آنها،

خدا ایشان را از پای خود آفریده است و در واقع، آنها سیاهان اصلی سرزمین هستند که طبقه نجس ها را بوجود آورده اند و وظیفه ی آنها، در خدمت گزاری به سه طبقه ی شریف دیگر منحصر می شود. آنها کارها و حرفه های حقیر و کثیف را انجام می دهند

راشد: متوجه منظور شما شدم.

راجیو: ببخشید ولی هنوز متوجه نشده ای.

مایکل: بدتر از این هم هست؟ آیا این نظام طبقاتی هنوز هم رواج دارد؟

راجیو: بله، به راشد گفتم که هنوز هم در مناطق روستایی، این نظام رواج دارد و در آنجا رفتارهایی صورت می گیرد که نمی توانی تصور کنی این رفتار انسانی با انسان دیگری است. قوانین هندو که در قرن سوم پیش از میلاد وضع شد اند، بر اساس تحقیر طبقه شودری – نجس ها – پی ریزی شده اند. برای نمونه، در این مجموعه از قوانین آمده است که هر کس به شودری احکام دین هندویی را بیاموزد، به همراه شودری به جهنم می رود. بر نجس ها لازم است تا بیرون از روستا زندگی کنند؛ آنها نباید از ظرف های سالم و نشکسته استفاده کنند؛ اجازه ی مالکیت هیچ چیز جز سگ و الاغ را ندارند؛ جز لباس مردگان نباید لباس دیگری بپوشند؛ همیشه باید پای برهنه راه بروند و زیور زنان آنها فقط باید از آهن باشد. همچنین تمام ارتباطشان هم باید منحصر به خودشان باشد و فقط از میان خودشان زن بگیرند... این قوانین می گویند: – قوانینی که هنوز هم در جامعه ی هندو رواج دارد – اگر یک شودری در باره ی امور دینی صحبت کند، روغن داغ در دهان او ریخته می شود! و حتی بدتر از آن، اینکه هنوز هم در روستاها، خروج نجس ها از خانه خودشان، زودتر از ساعت نه صبح و بعد از سه بعد ظهر ممنوع است، زیرا سایه ها در این ساعات طولانی می شود و برهمن ها می ترسند که سایه نجس ها به آنها برسد و نجس شوند! چون برهمن حق ندارد بعد از رسیدن سایه ی نجس ها به او، غذا بخورد یا آب بنوشد، مگر بعد از غسل کردن.

مایکل: معقول نیست! آیا این مسائل در زمان ما رخ می دهند؟ تعداد این افراد در جامعه هند چقدر است؟

راجیو: نجس ها ۴۵در صد مجموع ساکنان هند را تشکیل می دهند، یعنی ۸۰ در صد هندو ها از طبقه نجس ها هستند، در حالی که سه طبقه دیگر فقط ۱۱در صد از جمعیت هندوها را تشکیل می دهند.

راشد: اما گفتی که حکومت هند از پایان دهه ی چهارم قرن بیستم، استفاده از کلمه ی نجس ها را ممنوع کرده است، پس حتما این نوع رفتارها، طبق قانون ممنوع است.

راجیو: درست است، اما مشکل در گره ی نژاد پاک و ناپاک نهفته است؛ آنها بشر را بر این اساس تقسیم کرده اند. این از مهمترین اصول آیین هندو است آنها غیر هندو ها را هم مانند کسانی که از سه طبقه ی برتر نباشد، انسان هایی کثیف و پلید به حساب می آورند.

راشد: این سیستم بر پایه ی ستم و تحقیر و تبعیض انسانیت انسان استوار است. اما این چه رابطه ای با اندیشه اسلامی دارد؟

راجیو: رابطه اش این است که اکثر نجس ها، به ویژه پیش از صدور حکم دولت مبنی بر ممنوعیت استفاده از این واژه، به اسلام گرایش می یافتند و به دیگر آیین ها تمایلی نداشتند؛ با وجود اینکه آنها زیر سایه ی اشغال انگلیس و مسیحیت بودند و با وجود گروههای تبشیری فراوانی که برای تبلیغ مسیحیت در میان آنها ارسال شده بود.

راشد: شاید این به دلیل احترام اسلام به انسان باشد، که آنها این احترام را از نزدیک لمس کرده اند. هر کس حقیقت اسلام را بشناسد و حقوق انسان را در آن بداند و بفهمد که در اسلام، میان کوچک و بزرگ و فقیر و غنی مساوات برقرار است و همچنین آزادی هایی را که به بشر داده است بداند، حتما به سوی این دین تمایل پیدا می کند و به آن وارد می شود. من فکر می کنم که آنها این موضوع را از خلال همزیستی با مسلمانان متوجه شده اند.

مایکل: می خواهی به ما بفهمانی که اسلام، به آزادی و حقوق بشر احترام می گذارد؟ آزادی و حقوق بشر، به وسیله ی ادیان شناخته نشده اند؛ بلکه فلاسفه و متفکرین غربی، آنها را مطرح کرده و در جامعه بشری جا انداختند و ملت ها با سعی و تلاش طولانی آنها را بدست آوردند، زمانی که بر ضد ستم و حق کشی و سلب آزادی به پا خاستند. این حقوق در اسلام یافت نمی شوند، آزادی اعتقاد و تغییر مذهب در اسلام کجاست؟ حق آزادی بیان کجاست؟ حقوق زن کجاست؟... شدت ایمان تو به دینت نباید پوششی برای پنهان کردن حقیقت شود...

راشد: جبهه ی بزرگی را در میدان اندیشه گشودی دوست من. چنان سخن می گویی که انگار به درستی فکر خود صد درصد اطمینان داری. انگار که غرب در زمینه ی حقوق بشر، نمونه ای بی نظیر است و حق را کاملا ادعا کرده. اگر غرب به این وضع دست یافته، پس محکومیت متفکرین و نویسندگان و مورخین را به خاطر نوشته ها و دیدگاه هایشان

چگونه تفسیر می کنی؟ به مجرد اینکه آنها نظر خود را ارایه دادند و نسبت به آدم سوزی نازی ها (هولوکاست) تشکیک ایجاد کردند – به این صورت که برخی، آن را نفی و برخی دیگر با دلایلی، نسبت به تعداد قربانیان اعلام شده، ایجاد تردید کردند – بلافاصله در دادگاه محکوم شدند. آیا این، مصادره کردن حق آزادی بیان و آزادی جریان اطلاعات و تحقیق نیست؟ آیا این مصادره ی آزادی فکر و بیان و رای نیست؟ و آیا کسی می تواند درپادشاهی انگلستان، حزب جمهوری خواه، یا در آلمان، حزب نازی تاسیس کند؟ و آیا من که مسلمان هستم می توانم در انگلستان به شکل رسمی همسر دوم اختیار کنم، با توجه به اینکه دینم این اجازه را به من می دهد؟ آیا نظام سیاسی، برای مصادره ی این حقوق و محدود کردن این آزادی ها مداخله نمی کند؟

مایکل: این حقوق و آزادی ها، با حقوق بشر در تضاداند. این ها مجموعه ای از حقوق استقرار یافته و منظم شده اند که با گذشت زمان به قاعده و قانون بدل شده اند و بر همه لازم است تا به آنها مقید باشند. ایجاد شک درباره ی هلوکاست، منجر به دشمنی با سامی و نژاد پرستی می شود و در نتیجه باعث انتشار نفرت در جامعه می گردد، همانگونه که ضد برادری و مساوات نیز هست. مسائلی که از ثوابت و مقدسات اند و امکان ندارد از آنها کوتاه آمد، حتی اگر آزادی های دیگر را هم مقید سازند. موضوع ممنوعیت تشکیل احزاب در کشورهای مذکور هم بر همین اساس است. ممنوعیت تعدد زوجات نیز زیر حق آزادی عقیده نمی گنجد؛ زیرا این موضوع، شکستن قانون و پیمان های اجتماعی و نیز سیستمی است که بیشتر افراد جامعه آن را پذیرفته اند و نمی توان آن را در چهارچوب احساس و وجدان شخصی قرار داد. چون این موارد، تعدی بر حقوق دیگران است و در نتیجه تعدد زوجات، حتی اگر زن هم راضی باشد، باعث پایمال شدن حق او می شود. اما در عین حال، تو می توانی بیرون از چهارچوب ازدواج، با زنان دیگر در ارتباط باشی و با آنها تماس جنسی هم برقرار کنی، البته به شرطی که خودشان رضایت داشته باشند.

راشد: بسیار خوب... پس آنچه را که من ستم و مصادره ی حق خود تلقی می کنم و آن را از جمله آزادی های خود می شمارم، تو به عنوان محدودیت و تنظیم حقوقی می دانی که هیچگونه ستمی در آن نیست و این دقیقا همان چیزی است که مردان دین هندو انجام داده اند؛ کارها و قوانینی که همگی از شنیدن آنها بشدت منزجر می شوند. به نظر تو، آیا آنها این را تجاوز به حقوق دیگران می دانند؟ البته که نه.

راجیو: از حرف تو چنین برداشت می شود که آنها در این رفتار و تبعیض طبقاتی منزجر

کننده، محق هستند.

راشد: هرگز... بلکه منظور من این است که ما نمی توانیم حقوق و آزادی ها را از مجموعه ارزشهایی که قوانین، بر اساس آن صادر شده اند و از چهارچوب کلی قانونگذاری که آن را تنظیم و قاعده مند می کند، بیرون کنیم. اگر ما واقعا بازبینی این حقوق و آزادی ها را می خواهیم، باید ارزش ها و اصولی را که بر آن استوار شده است بررسی کنیم، نه تطبیق و رفتار همراهان آن را. وقتی ما بر این توافق کردیم، متوجه می شویم که در میان نظریه ی اسلامی و غربی، تفاوت ریشه ای وجود دارد که بر حقوق بشر و آزادی ها انعکاس یافته است. این در حقیقت اختلافی است که به ماهیت انسان، حقیقت حقوق، معنی آزادی و نگاه کلی به انسان، هستی و زندگی بر می گردد. بر این اساس بود که شما، دوستم مایکل، در چهارچوب اندیشه ی غربی، برای حفظ حقوق و آزادی ها، مفاهیم دین، برادری و مساوات را ساقط کردی و آنها را از جمله ثوابت و مقدسات قرار دادی؛ در حالی که این مفاهیم در نظر اسلام متفاوت اند.

اما وقتی ما از اصل حقوق بشر دراسلام سخن می گوییم، متوجه می شویم که آن از ضروریاتی به شمار می رود که اسلام، آن را در جامعه تضمین نموده است. اسلام چهارچوبی برای حقوق قرار داده است و علاوه بر چهارچوب قانونی، شامل آداب عمومی، مهربانی و خوش خلقی نیز می شود؛ بلکه حتی حقوق در اسلام منحصر به انسان نیست و حیوانات را هم در بر می گیرد.

مایکل: من فکر نمی کردم که در دین شما، برای حیوان هم حقی در نظر گرفته شده باشد.

راشد: اسلام، انسان را از آزار و اذیت حیوانات بازداشته است؛ البته به شرطی که از آنها آزاری به انسان نرسد. از کشتن حیوان برای تفریح و بازی منع کرده و نسبت به هدف قرار دادن آنها برای تفریح، هشدار داده است و دستور داده تا جز برای خوردن، کشته نشوند. همچنین کشتن نباید جز به اجازه و با نام خالق او و به روشی که او دستور داده است، باشد و باید آداب مربوط به آن رعایت شود. اسلام در این زمینه، به مهربانی کامل در کشتن امر کرده است؛ چیزی که ما در کشتن بشر به وسیله ی بشر مشاهده نمی کنیم، آن گاه که او از برنامه و منهج خداوندی منحرف شد. از جمله آداب سر بریدن حیوان این است که کارد را جلوی او تیز نکنید و حیوان دیگر را در جلوی او سر نبرید... آیا به نظر تو آن دینی که چنین حقی را به حیوان می دهد، به حقوق انسان تجاوز می کند؟

راجیو: به نظرم این موضوع نیاز به توضیحات بیشتری در دیدار بعدی دارد.

https://www.path-2-happiness.com/fa

حقوق انسان در اسلام

حقوق انسان در اسلام

هنگامی که راشد لپ تاپ خود را روشن کرد و به اتاق گفتگو وارد شد، دید که نامه ای از طرف مایکل رسیده است که می گوید: « خودت را برای دیدار آینده آماده کن... چیزهای مهمی وجود دارد که باید آنها را مورد بحث قرار دهیم: چگونگی رفتار با دیگران، سرکوب، آزادی اندیشه... به امید دیدار».

راشد دو دوستش را داخل اتاق دید، پس به آنها سلام کرد و گفت:

دوستان من! مسائل مربوط به حقوق بشر خیلی زیاد اند و منحصر به مواردی نیستند که شما ذکر کرده اید؛ به همین دلیل من مجبورم یک چهارچوب کلی بگذارم تا از خلال آن مسائل را بررسی کنیم؛ هرچند که این مسائل، با هم متفاوت یا از هم دور باشند.

مایکل: و البته اشکالی ندارد که مثال هایی هم ذکر شود، مانند مواردی که من در نامه ام بیان کرده ام؛ تا بحث ما عملی و قابل تطبیق باشد.

راشد: البته که مانعی نیست.

راجیو: در دیدار قبل، قاعده ای ذکر کردی که می توان بر آن مبنا ادامه داد و آن اینکه اگر ما واقعا می خواهیم این حقوق و آزادی ها را بازنگری کنیم، باید ارزش ها و اصولی را که این قوانین و رفتارها از آن بوجود آمده اند، مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

راشد: درست است... مفهوم ارزش (آزادی ها) و (حقوق بشر) بر اساس پشتوانه ی فکری ای ساخته شده است که این حقوق از آنها استخراج شده اند و زیر سیطره ی مجموعه ارزشهای کلی جامعه ای هستند که در آن شکل گرفته اند... از دوستم مایکل می پرسم: آیا امکان دارد برای ما پیش زمینه ی فکری، که مجموعه ارزش های غربی بر اساس آن، بحث حقوق بشر را در مفهوم غربی بوجود آورده اند، توضیح بدهی؟

مایکل: می توان گفت که: مشخصات چهارچوب فکری غرب و فضای ارزشی آن که بحث آزادی ها و حقوق از آن بیرون آمده است، در موارد زیر خلاصه می شود:

۱- عقل محض، مرجع این حقوق و آزادی هاست. اگرچه حتی این عقل، برخی از ارزشها را از دین گرفته باشد - همان چیزی که در تاثیر لیبرالیسم از پروتستانیسم مشاهده می کنیم- عقل محض، در قبول یا رد این ارزش ها حاکم مطلق است.

۲- لائیسم (جدایی دین از زندگی و از دولت) منهجی است که بر اساس آن، این حقوق و آزادی ها تنظیم شده اند.

۳- (آزادی) و (مساوات) برترین ارزش های جامعه ای هستند که آنها را پذیرفته است و به وسیله این دو، ارزش های جوامع دیگر را سنجیده و موضع خود را نسبت به آنها مشخص می کند. این دو، از جمله (ثوابت) و (مقدسات) هستند که نمی توان با آنها کاری کرد.

۴- اعتلای ارزش فرد و مصالح او، بدون سهل انگاری در نقش جامعه و مصالح آن اموری که منجر به سعادت و راحتی فرد می شوند.

راشد: توضیحی روشن و مشخص. از شما متشکرم. پس مشخص شد که مرجعیت در غرب، بعد از انقطاع از کلیسا، در میادین زندگی به عقل و حس تجربی رسیده است و از این مرجعیت، حقوق و آزادی ها جوشیده اند و نیز مشخص است که این امر بر اساس منهج لائیسم بوده است.

و همچنین می توانیم بگوییم که: بدون تردید آزادی و مساوات در غرب، بنا به این مرجعیت، در بالاترین قسمت هرم ارزش ها جای دارند. بنابراین: محقق شدن این دو ارزش - برابر با مفهوم ثابت شده در غرب - دارای اولویت مطلق است که تمام ارزش های دیگر، باید تحت تاثیر آن باشند یا بوسیله آن مقید شوند. و نیز ارزش های جوامع دیگر، باید خود را با این ارزش ها هماهنگ کنند. از این جهت، آزادی و مساوات در قله ی ثوابت و مقدسات قرار دارند؛ اموری که قابل تغییر و تبدیل نیستند. این ها مواردی هستند که ارزش های دیگر باید به پای آنها فدا شوند تا آنها حفظ گردند.

و این کاملا با پیش زمینه ی اسلامی و مجموعه ی ارزش های اسلامی تفاوت دارد؛ مجموعه ای که دارای اصطلاحات خاص خود است.

راجیو: برای اینکه بتوانیم مقایسه ای داشته باشیم: چهارچوب فکری و فضای ارزشی اصطلاح «حقوق بشر» در اسلام را برای ما بازکنید.

راشد: در اسلام و جامعه اسلامی، مسئله کاملا متفاوت است:

۱- در برابر عقل محض و دانش تجربی، می بینیم که مرجعیت نخست ارزش ها و اصول در اسلام، وحی است. اصولی که ثوابت و مقدسات از آن گرفته می شوند، در کنار عدم

اهمال در اهمیت مرجعیت دانش عقلی و حسی در میدان خودشان.

۲- بر خلاف لائیسم، ما در اسلام، شریعت را داریم ودر کنار هم قرار گرفتن دین و دنیا، منهجی است که بر اساس آن، جامعه برپا می شود.

۳- و در برابر آزادی و مساوات، در اسلام، عبودیت و عدل در میان ابنای بشررا داریم (لازم نیست که عدل، دقیقا همان مساواتی باشد که مردم درک می کنند). این دو امر در بالاترین رتبه ی هرم ارزش ها در جامعه اسلامی قرار دارند و محقق شدن این دو و ضایع نکردن آنها، از اولویت های مطلقی است که باید تمام ارزش های جوامع دیگر و همچنین حقوق و آزادی ها، وضع خود را با آن هماهنگ سازند.

۴- و در برابر فرد گرایی، در اسلام مسئولیتی دو طرفه بین فرد و جامعه را می یابیم و سازگار بودن آن دو با هم، بدون ستم و تجاوز بر حقوق یکدیگر.

راجیو: اگر بتوان این دو اندیشه را بر برخی از حقوقی که پیرامون آنها اختلاف وجود دارد آزمود، صورت روشن تری از موضوع، برای ما آشکار خواهد شد.

مایکل: می توانیم موضوع آزادی عقیده را برای مقایسه میان اندیشه اسلامی و غربی انتخاب کنیم. با توجه به پیش زمینه ی هر یک از دو اندیشه که حقوق از آن گرفته می شود.

راشد: آزادی عقیده یا آزادی دین داری در عمل، میدانی حاصلخیز برای مقایسه است، و موضوع به تفاوت در مفهوم دین و رابطه ی آن با هرم ارزشی، در دو مجموعه بستگی دارد.

در غرب، هر کس حق دارد هر دینی را که می خواهد، برگزیند. می تواند ملحد شود یا دینش را تغییر دهد؛ زیرا آن در چهارچوب حق آزادی اعتقاد قرار دارد، و این حقی شخصی است که مداخله در آن جایز نیست.

اما در عین حال، مسلمان در غرب نمی تواند بر اساس باوری که به آن معتقد است عمل کند. یعنی او حق ندارد آزادی ای را که عقیده اش برای او بوجود می آورد، اعمال کند. به عبارت دیگر، غرب، حق مسلمان در داشتن زندگی برابر با دینش را از او سلب می کند. مثلا در بیشتر کشورها ذبح شرعی ممنوع است و اختیار کردن همسر دوم نیز به شکل قانونی ممنوعیت دارد. همچنین برخی از کشورها زن مسلمان را از پوشیدن لباسی که دینش بر او لازم کرده است منع می کنند؛ رفتاری که مسلمان آن را جزیی از دینش می شمارد... آیا شما می توانید این موضوع را برای من تفسیر کنید؟

مایکل: زیرا این رفتار، از چهارچوب احساس و وجدان شخصی خارج است؛ در نتیجه بیرون از آزادی عقیده قرار می گیرد. این ممنوعیت به این دلیل است که باعث شکستن قانون و پیمان های اجتماعی و سیستمی که بیشتر افراد جامعه آن را پذیرفته اند، می شود. همان سیستمی که به جدایی دین از امور زندگی باور دارد.

اما در عین حال می خواهم خیال تو را راحت کنم که این مسلمان می تواند به طور قانونی و البته بیرون از چهارچوب ازدواج با زنانی که رضایت دارند، رابطه جنسی داشته باشد.

راشد: اما این رفتار مباح در نزد قانون، مخالف دینی است که او به آن معتقد و به آن منسوب است!

البته من می فهمم که شما این قیود را نقض حقوق و آزادی ها نمی شمارید؛ زیرا شما رابطه ای میان این رفتارها و دین نمی یابید. شما این محدود کردن دایره ی دین را از جمله دست آوردهای مدنی خود می شمارید که تبدیل به ثوابت مقدسی شده که به هر صورتی باید آن را حفظ کرد.

به دلیل اینکه باورها باید هماهنگ با نظر لائیسم غربی باشند که در آن، دین و اعتقادات از زندگی جدا هستند. طبق این تفکر، دین رابطه ای با نظام جامعه ندارد، آن فقط یک احساس و باور فردی است که شخص در دل خود دارد. این احساس و باور باید جدا از رفتار و عملش در زندگی باشد، همچنان که توضیح آن، پیش از این گذشت.

راجیو: الان متوجه دیدگاه اسلامی شدم.

راشد: در دیدگاه اسلامی، آزادی عقیده در چهارچوب رعایت ثوابت برتر دراین جامعه تضمین شده است. این ثوابت عبارتند از بندگی و پذیرش داوری خداوند عز و جل. و بر این اساس: جامعه اسلامی، هر کس را که سلطه ی خداوند را بطور عموم بپذیرد، زیر چتر خود قرار می دهد و هرکس را که علیه این سلطه خروج کند و از آن خارج شود، طرد می کند. بر این اساس، جامعه ی اسلامی گنجایش تعدد آیین های خاصی را دارد. بر همین مبنا، اسلام اجازه می دهد که یهودیان و مسیحیان در جامعه اسلامی زندگی کنند و بر اساس دین خود به تنظیم امور شخصی خود بپردازند؛ در حالی که این حق را به آیین های بت پرستی و الحاد نداده است و وجود آنها را در جامعه اسلامی تحمل نمی کند. پذیرش حضور یهودیان و مسیحیان به این دلیل است که آنها از آیینی پیروی می کنند که اساسی

آسمانی دارند و به طور کلی بندگی خداوند و داوری او را می پذیرند.

اما انحراف و تحریف این دو آیین در عبودیت پروردگار، برابر با دیدگاه اسلام، باعث می شود تا دایره ی آزادی بیان برای آنها، تنگ تر از آزادی اعتقاد باشد. آنها حق دعوت یا تبشیر به سوی دین خود و همچنین حق اظهار عباداتشان را بیرون از دایره معتقدین به آن، ندارند. عباداتی که انحراف در آن آشکار است. بیرون شدن از این دایره، باعث شکستن نظام جامعه و منهدم شدن ثوابت و مقدسات نخست در هرم ارزشی جامعه می شود.

مایکل: درباره ی بازداشتن مسلمانان از پذیرش آیینی دیگر چه می گویی؟

راشد: این مسئله هم با آنچه گفتم هماهنگ است. مسئله ی مرتد در اسلام، به دیدگاه آزادی اعتقاد مطابق با اندیشه اسلامی، مرتبط است. همانطور که اسلام کسی را برای وارد شدن به آن، مورد مواخذه قرار نمی دهد و هیچ کس را مجبور به پذیرش این دین نمی کند: {در [کار] دین اجباری [روا] نیست، به راستی که راهیابی، از گمراهی، آشکار شده است} [سوره بقره آیه ۲۵۶]. {و بگو حق از [سوی] پروردگارتان است، پس هرکس که بخواهد ایمان بیاورد و هر کس که بخواهد کافر شود} [سوره کهف آیه ۲۹]. {شما را دین خود و مرا دین خودم} [سوره کافرون آیه ۶]... اما در عین حال، از اینکه کسی اسلام را رها کند و به دین دیگری در آید، بازمی دارد و او را مورد مواخذه قرار می دهد.

می توانیم موضع اسلام را درباره ی مرتد، در پرتوی این موضوع بفهمیم که انتقال از آن، طعنی در ارزش برتر و اصولی است که جامعه بر آن استوار گشته است؛ یا به عبارت دیگر: انتقال او، اعلانی در معیوب بودن این دین، یا عدم نیاز انسان به آن است و این رویداد، در جامعه ای که شرعیت و مرجعیت خود را از اعتقاد به درستی این دین و نیاز به آن اقتباس می کند، پذیرفته شده نیست.

این دقیقا مانند آن است که کسی در غرب، با استفاده از آزادی های موجود در آن، به از بین بردن و ساقط کردن ثوابت آن جامعه بکوشد، مثلا به لغو آزادی، که امر مقدسی تلقی می شود، فرا بخواند؛ که نتیجه، پاسخ طرفداران آزادی است که شعار معروف خود را فریاد می زنند: (آزادی، برای دشمنان آزادی وجود ندارد)، زیرا از این موضوع، در جهت از بین بردن آزادی استفاده می شود؛ یعنی برای منهدم کردن ارزش برتر و اصلی ای که جامعه بر اساس آن برپا شده است.

مایکل: راشد از توضیح شما متشکرم، من از این گفتگو راضی ام و امیدوارم ادامه پیدا کند.

https://www.path-2-happiness.com/fa

یک لحظه لطفا!

یک لحظه لطفا!

مایکل: ده دقیقه است که ما اینجاییم و راشد هنوز نیامده... عجیب است!

راجیو: درست است. این موضوع، قرارها و ارتباطات دیگر را تحت تاثیر قرار می دهد.

بعد از لحظاتی راشد به اتاق گفتگو وارد می شود، به دوستانش سلام می کند و می گوید:

برای تاخیر معذرت می خواهم. برخی کارهای مهم مرا معطل کردند که لغو کردن آنها ممکن نبود.

مایکل: راشد اجازه بده تا بگویم که این رفتاری عمومی بین ملت های عربی و اسلامی است. در نزد شما، وقت ارزشی ندارد... معذرت می خواهم اگر لحن کلامم تند بود.

راشد: بیشتر چیزی که گفتی درست است. در حقیقت ما به خودمان بد کرده ایم و از خودمان صورت بدی ارایه داده ایم... اما من فقط انتساب این نوع رفتارهای بد به اسلام را، تصحیح می کنم.

مایکل: اگر این رفتار به سبب اسلام نیست پس از کجاست؟ بیشترین کسانی که به این نوع رفتارها مبتلایند، از کشورهای شما هستند.

راشد: در میان ملت ما و ملت شما، دو اختلاف اساسی و مهم وجود دارد: فرهنگ و محیط... در حقیقت محیط و نه اسلام، مسئول این نوع رفتارهاست.

راجیو: چطور؟ فرض بر این است که دین، تاثیر مهمی بر فرهنگ شما گذاشته است!

راشد: درست است؛ اما بسیاری از مسلمانان معاصر، از سر نادانی یا سستی و سهل انگاری، به دینشان التزام ندارند. وقتی اثر دین و عقیده، بر انسان ضعیف می شود، تحت تاثیر محیط اطراف خود قرار می گیرد.

مایکل: در موضوع مورد بحث، محیط چه تاثیری می تواند بگذارد؟

راشد: توضیح می دهم: شما در کشورهای خودتان از زمان قدیم در محیطی بسیار سرد زندگی کرده اید و قوانین بقا بر شما لازم گردانیده تا نسبت به آثار این محیط حساس باشید و مواد غذایی لازم را برای فصل زمستان ذخیره کنید؛ هیزم و سوخت جمع کنید و آماده رسیدن فصل زمستان باشید... و این چنین، محیط شما را مجبور کرده تا بخوبی فکر کنید و امور خود را منظم سازید و رفتاری در پیش بگیرید که با عامل زمان، موافق و از دقت و

حساب کافی برخوردار باشد.

اما سرزمین ما در منطقه ی گرم و معتدل واقع است و هوای آن در تمام فصول سال معتدل است. محصولات و ثروت، در آن به وفور وجود دارد؛ پس سعی و تلاش کمتری لازم است و کمتر به تنظیم دقیق وقت، برای ادامه حیات نیاز است. این وضع، در رفتار و اخلاق مردم تاثیر گذاشته و به تنبلی و سستی گرایش یافته اند؛ چیزی که هوای گرم هم به آن کمك می کند. آنها احساس نکرده اند که عدم دقت و حسابگری دقیق، بر بقایشان تاثیر می گذارد.

راجیو: بدون تردید محیط زیست تاثیر فراوانی بر انسان دارد و مقاومت کردن در برابر تاثیر آن، نیاز به انگیزه ای قویتر از آن دارد؛ آیا اسلام نتوانسته این تاثیر منفی را از بین ببرد؟ آیا این به خاطر عدم توجه به این امور بوده، یا به خاطر عدم توان؟

راشد: اینکه گفتی عدم توان، این وضع دلایل فراوانی دارد که اینجا جای بحثش نیست. اما به طور کلی می توان گفت که اسلام توانست جوامعی را منظم سازد که آن را به عنوان مرجع خود برگزیدند؛ همانگونه که زندگی ملتزمین به خود را منظم نمود، و ما نمونه های بسیار عالی ای در این زمینه داریم.

مایکل: ممکن است بعضی از این نمونه ها را برای ما بیان کنی؟

راشد: بله نمونه های فراوانی وجود دارد؛ از آن جمله:

«عماره بن خزیمه بن ثابت» حکایت می کند که او از خلیفه «عمر بن خطاب» شنید که به پدرش «خزیمه» می گفت: چرا زمین ات را نمی کاری؟ پدرم به او گفت: من پیرمردی کهن سالم؛ فرداست که بمیرم. عمر به او گفت: لازم است تا آن را بکاری. عماره می گوید: من عمر بن خطاب را دیدم که به همراه پدرم زمین را می کاشتند. صحابی «عبدالله بن مسعود» می گوید: «من از فرد بیکار تنفر دارم، از اینکه نه مشغول کار دنیا باشد و نه مشغول کار آخرت». عبدالرحمن ابن امام ابی حاتم رازی می گوید - وضعیت پدرش را تعریف می کند -: « بسیاری از مواقع در حالی که غذا می خورد، من درس خود را بر او ارائه می دادم، یا راه می رفت و من برایش می خواندم و وارد دست شویی می شد و من می خواندم و برای چیزی وارد خانه می شد و من بر او می خواندم».

راجیو: اما آیا واقعا اسلام، اهمیت وقت را در آموزه های خود چنان محکم ساخته که در این زمینه، راهنمای پیروانش در تمام اعصار و قرون باشد؟

راشد: بله، اسلام در کتاب و سنت، مقام وقت را بالا برده است. کسی که به دستورات اسلام و سیره ی صحابه و تابعین می نگرد، جز بالا بردن مقام وقت و احترام به وعده ها در تمام حالات، چیزی نمی یابد. از جمله نشانه های آن عبارتند از اینکه خداوند بلند مرتبه در کتابش، بیش از یک جا به اوقات معین سوگند یاد کرده. می فرماید: {سوگند به سپیده دم و به شب های دهگانه} [سوره فجر آیه ۱و ۲]. و می فرماید: {سوگند به شب، چون فروپوشاند و سوگند به روز، چون پدیدار شود} [سوره لیل آیه ۱و۲] و می فرماید: {سوگند به زمان} [سوره عصر آیه ۱] و اشاره می کند که از جمله نشانه های او، آفرینش خورشید و ماه است تا تعداد سال ها و حساب را بدانید.

و این در بیشتر عبادات اسلامی مطابقت دارد. تمامی عبادات به وقت مرتبط اند؛ هم ابتدای آنها و هم انتهای آنها، بلکه هر عبادت وقت مشخصی دارد که رعایت آن از جمله شروط صحت آن است. به همین دلیل، شریعت اسلام به احترام گذاشتن به وقت و التزام به آن به عنوان یک شرط برای پذیرش عبادات، تاکید کرده است. برای نمونه خداوند بلند مرتبه می فرماید: {نماز، بر مومنان واجبی زماندار است} [سوره نساء آیه ۱۰۳]. نماز که ستون دین است، شب وروز را به قسمت هایی تقسیم می کند که دارای موعد های ثابت و علامات آشکاری هستند. ارکان دیگر اسلام نیز چنین اند: روزه، یک وقت مشخص در سال دارد و در خلال آن، مسلمان خود را برای وعده هایی مشخص و دقیق آماده می کند. زکات نیز این چنین است - زکات یک نظام اقتصادی و اجتماعی است- به وقت دقیق و اندازه گیری مشخص بستگی دارد؛ حج هم وقت مشخص خود را دارد.

در سنت نبوی برای اهمیت وقت، شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می دهد سنت چقدر به وقت توجه کرده است. در این زمینه، سنت مانند قرآن کریم عمل نموده است. رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای التزام به عهد و پیمان بسیار اهمیت قائل بود و این در کلام او آشکار است، آنجا که می فرماید: «مسلمانان، بر شرط های خود وفادارانند». تعیین زمان دیدار یا ملاقات، شرط هر فرد با خودش است که باید به آن ملتزم باشد، اگر با آن مخالفت کند، با خودش مخالفت کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و سلم، خلف وعده را از جمله صفات منافقین شمرده است و می فرماید: «نشانه های منافق سه چیز است: آن گاه که سخن می گوید، دروغ می گوید؛ چون وعده می دهد، خلاف وعده عمل می کند و در امانت، خیانت می ورزد» پس کسی که به قصد تحقیر، در پیمان خود تاخیر ایجاد می کند، همانا وعده ی خلافی نموده است.

مایکل: اما توجه به وقت، یک ارزش مشترک در میان تمام فرهنگ و تمدن هاست. اسلام، به این ارزش چه چیزی اضافه کرده است؟

راشد: اسلام، به ارزش بهره برداری و تنظیم وقت، سه بعد اساسی را اضافه کرد. نخست: اینکه وقت، گران بهاترین و با ارزش ترین چیزی است که انسان دارد. زمان، همان زندگی و حیات انسان است و نمی توان آن را به جلو انداخت یا عقب برد یا آن را اضافه کرد. اگر ضایع شد و بیهوده به هدر رفت، نمی توان آن را برگرداند؛ به همین دلیل، اسلام به بهره بردن از وقت، تا آخرین حد ممکن تشویق کرده است، چرا که آن، نهایت زندگی انسان است؛ حتی آن را به بعد از زندگی دنیا و حساب و کتاب او در روز رستاخیز مرتبط کرده است. همچنان که اسلام، انسان مسلمان را به استفاده از وقت، حتی در سخت ترین حالات تشویق کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرماید: «اگر قیامت داشت برپا می شد و در دست یکی از شما نهال درختی بود، اگر توانست آن را بکارد، پس حتما این کار را بکند».

بعد دوم: الزام است. اسلام، ارزش بهره برداری از وقت و تنظیم آن را بر این اساس قرار داد که این امری اختیاری نیست، بلکه یک الزام برای اوست. بر این اساس که عمر، مدت زمان کار و فعالیت اوست و دارایی شخصی او نیست؛ بلکه یک بخشش از جانب پروردگار است و او باید آن را در آنچه که مورد رضایت خداوند است، به بهترین صورت استفاده کند. طبق همین منطق، اسلام وقت را سرمایه ی انسان قرار داده است که در برابر آن پاسخگو است و از او سوال می شود که آن را صرف چه کاری نمود و از آن چه بهره ای برد؛ به طوری که رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرماید: «در روز قیامت، به بنده اجازه حرکت نمی دهند تا از او درباره ی چهار موضوع سوال شود: از عمرش که آن را صرف چه کاری کرد؟...»، و همچنین می فرماید: «دو نعمت هستند که بسیاری از مردم درباره ی آنها در زیان و خسران هستند: سلامتی و داشتن وقت» و می فرماید: «پنج چیز را، پیش از پنج چیز دیگر غنیمت بشمار: زندگی را پیش از مرگ، سلامتی را پیش از بیماری، فراغتت را پیش از مشغول شدن، جوانی ات را پیش از پیری و ثروت را پیش از فقر» و بدون شک وقتی که سرمایه بیشتر باشد، حساب آن هم بیشتر می شود. خداوند بلند مرتبه می فرماید: {آیا آنقدر به شما عمر ندادیم که پند پذیر، در آن پند پذیرد؟} [سوره فاطر آیه ۳۷] و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم می فرماید: «خداوند، عذر و بهانه ی بنده ای را که به او شصت سال عمر داده است، نمی پذیرد» و از حسن بصری رحمه الله روایت شده است

که گفت: «ای فرزند آدم، همانا تو روزهایی هستی، هرگاه که روزی از تو رفت، قسمتی از تو رفته است»... و این قسمت، به ساعات و دقیقه ها و ثانیه ها هم تقسیم می شود؛ هرگاه که دقیقه ای یا ثانیه ای از تو رفت، قسمتی از تو رفته است؛ پس وقت همان زندگی است.

بعد سوم: در برابر این ارزش، خداوند است که پاداش می دهد. وقت، از جمله متغیرات بیرونی است و غیر از خود شخص، کسی نمی تواند بر آن تحکم داشته باشد. به همین دلیل، اسلام انگیزه های درونی فرد مسلمان را بالا برده و آنها را بالاتر از انگیزه های مادی قرار داده است و از همین جهت است که مراقبت های وجدانی (ذاتی) مطرح می شوند و اهمیت پیدا می کنند، به این اعتبار، که آن عاملی اساسی در کنترل حداقل داد و دهش است. رقابت ذاتی در اسلام، در ترس از محاسبه ی خداوند و امید پاداش او نمایان می شود و این باعث می گردد تا فرد مسلمان، وقت خود را صرف چیزی کند که برای خودش و امت مفید باشد.

مایکل: این دین خیلی عجیب است! در تمام مسائل زندگی وارد می شود و برای انسان هیچ گونه اختیاری نمی گذارد، حتی در زندگی خصوصی اش.

راشد: نه این طور نیست؛ بلکه میدانی برای تنوع و اختیار بشری می گذارد، اما هیچ مساحتی را برای مزاحمت دیگر مناهج و برنامه ها، خالی رها نمی کند، مگر آن را از خلال مجموعه ی خودش پر نموده باشد و این با نگاه اسلام به انسان، هستی و زندگی هماهنگ است؛ اموری که پیش از این توضیح دادم.

اسلام، به ارزش وقت فقط از جنبه ی بهره برداری مادی نمی نگرد، جنبه ای که در جوانب اداری یا اقتصادی وارد می شود؛ بلکه نگاهش را بالا می برد و از آن بسیار جلوتر می رود. انسان در نگاه اسلامی، پیش از اینکه یک کارگر یا تولید کننده در میادین دنیایی و مادی باشد، یک مسلمان فرمانبر است. از عقاب خداوند می ترسد و امید پاداش او را دارد و در تمام سخنان و کارهایش، خداوند را در نظر دارد. بهره بردن از وقت و تنظیم آن، در اسلام فقط یک اندیشه و فکر خالی نیست که فقط به بهره بردن از آن منتهی شود و منجر به سود مادی و تولید بیشتر گردد؛ بلکه مقام آن بالاتر از این است؛ زیرا آن هدفی معنوی است که از قاعده ی ترس از روز رستاخیز و حساب و عقاب آن روز، بوجود آمده است.

راجیو: من حرف دیگری دارم که به برخی رفتارهای بعضی از مسلمانان مربوط می شود، اما ترجیح می دهم آن را به دیدار بعدی موکول کنم... به امید دیدار.

لطفا اجازه بده!

لطفا اجازه بده!

پیش از زمان مقرر بین سه دوست، راشد لپ تاپ خود را روشن کرد و به انتظار دوستانش ماند. بعد از لحظاتی آنها بر صفحه ی مانیتور ظاهر شدند و بعد از تبادل سلام و احوال پرسی، راشد شروع به صحبت کرد:

راجیو، در جلسه ی پیش تو می خواستی چیزی درباره ی رفتار خلاف وعده ی بعضی از مسلمانان بگویی.

راجیو: بله، می خواستم بگویم که عدم مراعات اصول همزیستی با دیگران، در خلاف وعده منحصر نمی شود، بلکه به دیگر قسمت های هنر همزیستی نیز گسترش یافته است.

راشد: چطور؟ آیا شما متوجه بد اخلاقی یا کار بی ادبانه ای از من شده اید؟

راجیو: نه نه، معذرت می خواهم، منظورم شما نبودی. اما این واقعیتی ملموس و کلی است. در خلال سفرم، دیدم که در یک غذاخوری نوشته است: «ورود سگ و عرب ممنوع»، و چون از این نوشته بدم آمد، با صاحب غذاخوری صحبت کردم و پرسیدم این نوشته برای چیست؟ درست است که او با درشتی و تکبر پاسخ داد، اما دلایل قانع کننده ای در توجیه این اقدام ارایه داد. او گفت غذاخوری او فاخر است و امراء و وزرا و افراد طراز اول جامعه به آن می آیند... یک بار تعدادی از جوانان عرب به اینجا آمدند و رفتاری از خود نشان دادند که شایسته ی این غذاخوری و مشتریان آن نبود.

- یک بار دسته ای از جوانان عرب، سر خود شروع به تکان دادن میزها کردند تا کارکنان غذاخوری را به دردسر بیندازند، که در نتیجه باعث ایجاد بی نظمی و هرج و مرج در غذاخوری شدند.

- و یک بار میان آنها درگیری شروع شد و شروع کردند به صحبت کردن با صدای خیلی بلند...

- برخی از آنها تمام دست خود را وارد ظرف غذا می کنند، چیزی که باعث تنفر مشتریان دیگر می شود.

- حتی دیده شده که برخی، پشت خود را با کارد یا چنگال خارانده اند...

و گفت که بسیاری از مشتریان بلند پایه ی خود را به خاطر رفتار زشت آنها از دست داده، به همین دلیل جلوی ورود آنها را گرفته است.

راشد: بسیاری از موارد ذکر شده درست است؛ اما همانطور که پیش از این گفتم، ما با رفتار بد، به خود بد می کنیم و دید بدی از خود به دیگران می دهیم... اما من یک بار دیگر نسبت دادن این رفتار را به اسلام، تصحیح می کنم.

مایکل: شاید تو این رفتار را هم به خاطر محیط می دانی؟

راشد: دقیقا. من نمی توانم تاثیر محیط را در نظر نگیرم، و این علاوه بر تربیت اشتباه جوانانی مانند آنهاست.

مایکل: من متوجه تاثیر تربیت اشتباه هستم، اما متوجه تاثیر محیط بر این رفتارهای اشتباه نمی شوم!

راشد: برای درک این تاثیر، یک مثال می زنم: شما درسرزمین های بسیار سرد کره زمین زندگی می کنید، جایی که فصل زمستان در آن طولانی و شدید است و باران فراوان و برف و بوران زیادی دارد. زندگی در این محیط، بدون آمادگی و رعایت احتیاط های لازم برای مواجهه با این حالات، امکان پذیر نمی باشد. بنابراین شما باید خانه ها و همچنین کارخانه ها را چنان طراحی کنید که این حالات را تحمل کنند و همچنین در هنگام اجرا باید دقت کنید که نقشه با دقت فراوان اجرا شود؛ مثلا در ساخت سقف و پنجره ها باید بسیار دقت کرد تا هیچ قطره ی آب یا هوایی در آن نفوذ نکند. برای رعایت این قواعد، لازم است تا سیستمی مناسب ایجاد شود و آمادگی های لازم گرفته شود، تا نیازهای این فصل را بر آورده کند و همچنین مواد گرمازا را تهیه و ذخیره سازد... این موارد باعث ایجاد رفتاری می شوند که دقت، انضباط و برنامه ریزی را لازم می گرداند.

در حالی که در سرزمین ما این آب و هوای سخت و دشوار وجود ندارد و انسان برای بقای حیات، نیازی به این ارزش های رفتاری ندارد و چون این رفتارها تحت تاثیر محیط رها شدند، هرج و مرج ویژگی بارز زندگی می شود. فراموش نکن که بیشتر مناطق ما، صحرایی و خشک هستند و گاهی این خشکی، به رفتار آدمی منتقل می شود.

راجیو: آیا به نظر تو این انسان را آزاد بگذاریم تا بدون هیچگونه رفتار شایسته و بدون تنظیم زندگی، کاملا تحت تاثیر محیط باقی بماند؟ و این را برای او توجیه کنیم تا در هرج و مرج

https://www.path-2-happiness.com/fa

زندگی کند و رفتار ناپسندش را با مردم اصلاح نکند؟

راشد: نه، موضوع به این شکل نیست. من این دلایل را برای این بیان کردم که شما تا حدودی متوجه علت حقیقی این پدیده های رفتاری بشوید.

راجیو: اگر ما، بین مردم ساکن در غرب و شرق یا ملت های اسلامی، اختلافات رفتاری مشاهده می کنیم و متوجه می شویم که ریشه ی اصلی این اختلاف، محیط است، پس چرا اختلافات آیینی میان آنها هم به همین علت نباشد؟

راشد: اسلام، زندگی مسلمان و وقت او را منظم ساخته تا تمام کار و زندگی اش را عبادتی به مفهوم وسیع، برای پروردگار عز و جل بگرداند. شاید بیشتر مردم ندانند که نظریات هنر همزیستی و تعامل با دیگران، بیشتر به دین اسلام بر می گردد. آنگاه که اسلام به سرزمین اندلس رسید و بعد از سقوط اسلام در آنجا، اروپاییان این دانش را از آنها گرفتند و مردم کشورهای زیادی مانند فرانسه، اسپانیا و بریتانیا، به آن اهتمام ورزیده و آن را توسعه دادند؛ جزئیات دیگری به آن افزوده و آن را منظم ساختند، تا اینکه به شکل فعلی به ما رسید.

مایکل با خنده: شما مسلمانان از شدت تعصب نسبت به دینتان، دوست دارید هر چیز خوبی را به دینتان نسبت دهید... من به تو نمی گویم که این ادعا را برای من اثبات کن، زیرا می دانم که نیاز به بحثی طولانی دارد، اما فقط از تو می خواهم ثابت کنی که این قواعد دراسلام وجود دارد.

راشد: اسلام، رفتار فرد و اخلاق او را در تمام بخش های زندگی اش متعادل ساخته است. در قرآن و سنت، قواعد بسیار زیادی وجود دارد که می توان آنها را در میدان هنر تعامل و همزیستی دانست.

مایکل: دوست من، این توضیحی عمومی است، از تو می خواهم که نمونه هایی ذکر کنی تا کلام بدون مصداق نباشد.

راشد: برای توضیح سخنم مثال هایی ذکر می کنم، برای نمونه به رفتار رسول اسلام با همسر و فرزندانش نگاه می کنیم:

وقتی ما می بینیم که مردی در ماشین را برای همسرش باز می کند، می گوییم که مردی بسیار خوش ذوق و با احساس است، اما رسول خدا بر زمین می نشست و دست خود را می

نهاد و از همسرش می خواست تا بر روی پای او بایستد و بر شتر سوار شود.

رفتار رسول خدا با همسران و فرزندان وخدمتکارانش، با مهربانی و بردباری کامل بود و از هر نوع ضعفی، گذشت می کرد. یک بار در حالی که مشغول نماز و در حال امامت بود، یکی از نوادگان کوچک او آمد و بر پشتش سوار شد، رسول خدا برای رعایت حال او، به همان وضع باقی ماند تا او خودش حرکت کرد و از پشت او پایین آمد.

اسلام به نرم خویی و فروتنی دعوت کرده است. رسول خدا به این اخلاق متصف بود، با وجود اینکه او پیامبری بزرگ و مورد احترام همه یارانش بود و رهبری دولت اسلامی را بعهده داشت، اما بسیار متواضع بود و از شدت تواضع با خدمتکارانش، خودش لباس خودش را می شست؛ آنها را به کاری بالاتر از توانشان امر نمی کرد و اگر گاهی کاری از آنها درخواست می کرد، خودش هم آنها را در انجامش یاری می داد. او دارای عطوفت و ملاحظات انسانی، حتی با غیر مسلمانان بود؛ یک بار جنازه یک یهودی را به سمت قبرستان می بردند، به احترام آن بپاخاست و چون اطرافیانش از این رفتار تعجب کردند، برای آنها توضیح داد که برای احترام به مرده است و در این موضوع، تفاوتی میان مسلمان و غیر مسلمان نیست.

اسلام حتی میان شیوه راه رفتن انسان و اخلاق او رابطه ایجاد کرده است. قرآن، قواعد اخلاقی راه رفتن را مشخص نموده است و آن اینکه: در هنگام راه رفتن، زیاد سرت را بالا نگیر تا خود را از مردم بالاتر تصور کنی و آن را پایین هم نینداز، تا مثل افراد خوار و حقیر ظاهر نشویی. خداوند بلند مرتبه می فرماید: {و در زمین، خرامان راه مرو، بی گمان خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست نمی دارد، و در رفتارت میانه روی کن}

[سوره لقمان آیات ۱۸و۱۹].

راجیو: الان اگر صاحب آن رستوران را ببینم، می توانم صورتی دیگر، از آنچه که از آن جوانان مشاهده کرده بود، نشان بدهم.

راشد: من برخی از آداب اسلامی را که مربوط به رفتار در چنین مکان هایی است، برایتان ذکر می کنم:

از جمله این آداب عبارتند از: دادن سلام به دیگران و تمایل به علنی کردن سلام در جامعه و اشاره به این نکته که سلام کردن، باعث ایجاد محبت می شود و پاسخ دادن به سلام را

یک وظیفه دینی و نه فقط یکی از آداب اجتماعی می داند. همانگونه که از دادن سلام، در حالی که غذا در دهان است باز داشته است. همچنین نهی کرده است از اینکه به کسی سلام بدهیم که در ابتدای خواب است و به پایین آوردن صدا امر کرده است، وقتی که به جایی وارد شدی که مردم در حال خواب و استراحت بودند.

قرآن، بالا بردن صدا بدون ضرورت را امری زشت و ناپسند خوانده است: {و صدایت را آهسته بدار، [بدانکه] بدترین آوازها، آواز خران است} [سوره لقمان آیه ۱۹]، و کسی که همراه خود را از بیرون خانه با صدای بلند و با فریاد صدا می زند، بی عقل معرفی کرده است: {آنان که از آن سوی حجره ها تو را فرا می خوانند، بیشترشان در نمی یابند} [سوره حجرات آیه ۴]، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر سر هیچ کس فریاد نزد و هرگز صدایش را بالا نبرد.

اسلام، همیشه و در هر مکان به نظافت فراخوانده است: در مجلس، در محل غذا خوردن، در خانه و بیرون خانه. برای خوردن و نوشیدن آدابی وضع کرده است و در زمانی که انسان از قاشق و چنگال خبر نداشت و ظرف و ظروف چندانی نبود، پیامبر خدا از خوردن غذا با بیشتر از سه انگشت نهی کرد و از حرکت دادن دست در ظرف و گشتن در آن باز داشته و امر کرده است که از جلوی خود غذا بخورید. همچنین آب را با یک گلو نخورید، بلکه با فاصله سه تنفس آب بنوشید؛ تا سیر غذا نخورید و شکم خود را از غذا و نوشیدنی پر نکنید... و بعد اجتماعی و عاطفی ای را که امکان دارد در حین خوردن بوجود بیاید رعایت کرده است و غذا خوردن را، دری برای دوستی و محبت در میان افراد جامعه قرار داده است. تشویق کرده که در حین صرف غذا با مهمان سخن بگویید تا در هنگام خوردن، احساس تنهایی و خجالت نکند. رسول ما صلی الله علیه و سلم، با دست خودش غذا در دهان همسرش می گذاشت و می گفت: «بهترین صدقه، آن لقمه ای است که فرد، در دهان همسرش می گذارد» و رسول خدا از همانجایی آب می نوشید که همسرش عائشه نوشیده بود... اسلام، میان خوردن و بندگی خداوند بلند مرتبه رابطه برقرار کرده است و به یاد کردن نام الله تعالی، در اول خوردن و سپاس از او در پایان خوردن، امر کرده است.

مایکل: راشد، اجازه بده بگویم که تفاوت زیادی میان شما و رفتارهای موجود در دینتان وجود دارد. به نظرم ما دراین قسمت به آموزه های دین شما نزدیکتریم.

راشد: متاسفانه حرف شما درست است.

https://www.path-2-happiness.com/fa

اخلاق قرآنی

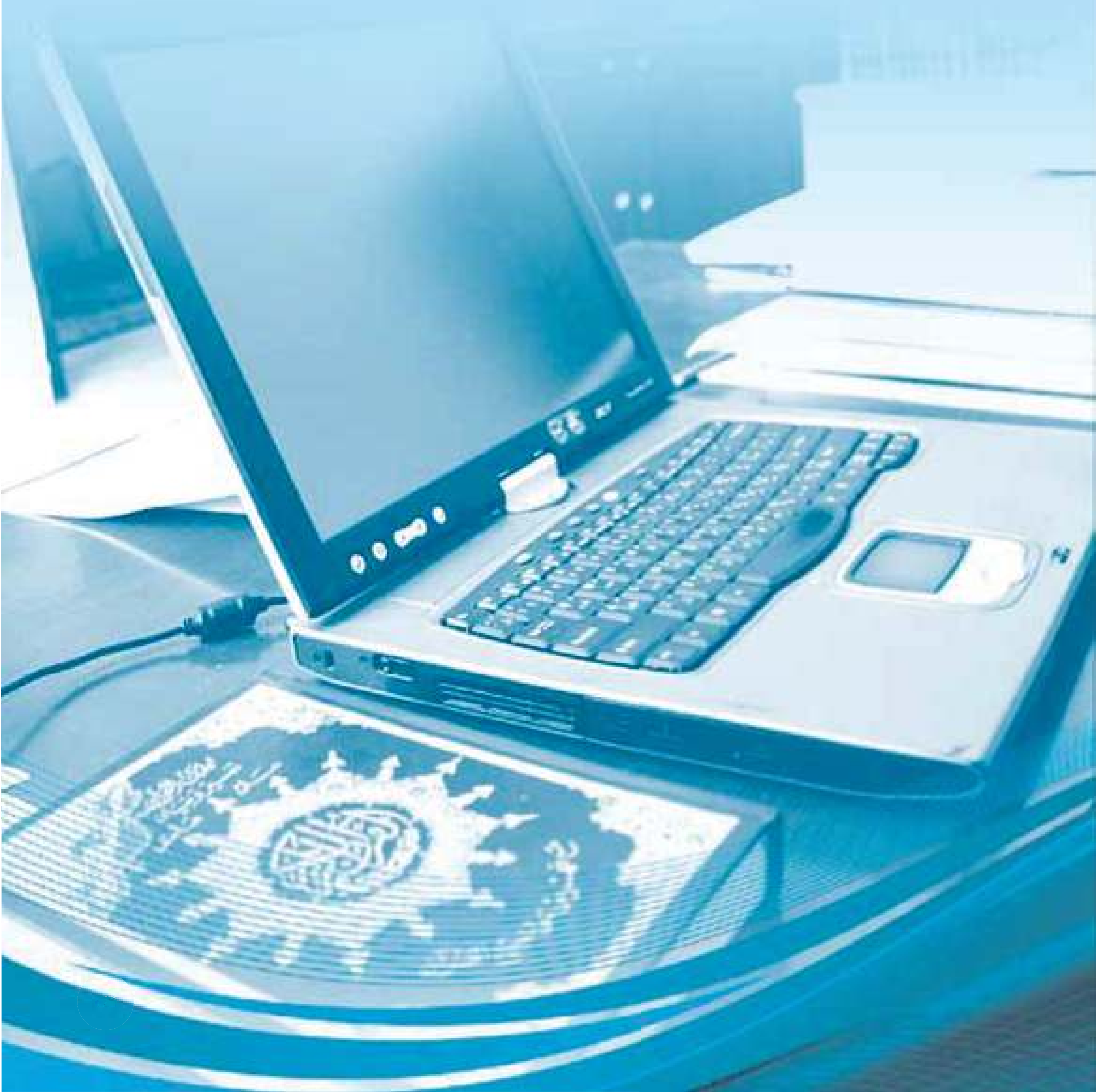

https://www.path-2-happiness.com/fa

اخلاق قرآنی

راجیو سخنش را خطاب به مایکل و راشد آغاز کرد و گفت:

بحث پیشین ما درباره ی رفتار برخی از مسلمانان، ما را به بحث اخلاق دراسلام کشاند. به نظر شما این موضوع، درخور توجه نیست؟

مایکل: بله، من از برخی مسلمانان در شگفتم؛ طوری که در بعضی جنبه ها دارای اخلاق بسیار جوانمردانه و بزرگ منشانه هستند و در جوانب دیگر، اخلاقشان با آن قسمت تناسبی ندارد.

راشد: این به دو موضوع بر می گردد: اخلاق... و دیگر: میزان منظم بودن و اینکه چقدر یک مجموعه اخلاقی را نمایندگی می کنند و بیانگر آن هستند. همچنین رفتار شخصی، تحت تاثیر محیط و تربیت است، البته این علاوه بر عامل ذاتی و وراثتی است... و این همان چیزی است که رسول خدا به آن اشاره کرده و تجارب بشری و تحقیقات علمی، آن را ثابت نموده اند.

راجیو: کاش این اشاره را بیشتر توضیح می دادید.

راشد: این اشاره، خلاصه ی دو حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و سلم است. حدیث اول: رسول خدا یکی از یارانش را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: «در تو دو ویژگی وجود دارد که خدا و رسولش آنها را دوست دارند: بردباری و متانت»، پس آن صحابی به ایشان گفت: «ای رسول خدا، آیا من این دو اخلاق را کسب کرده ام، یا اینکه خداوند مرا به همراه این دو صفت آفریده است؟» فرمود: «خداوند تو را با این دو صفت آفریده است». این حدیث ثابت می کند که گاهی شخص به صفتی توصیف می شود که به طور ارثی و ذاتی در او وجود دارد. در حدیثی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرماید: «دانش با آموزش است و بردباری، با صبر و تحمل حاصل می شود و هر کس به دنبال خیر باشد، به او داده می شود و هر کس از شر بپرهیزد، از آن محفوظ می ماند»؛ در این روایت، رسول خدا بیان می کند که اخلاق بردباری، (که در صحابه فوق الذکر به شکل وراثتی موجود بود) امکان دارد به شکل اکتسابی حاصل شود؛ و این بر اثر تربیتی است که تربیت اجتماعی هم در آن سهیم است.

مایکل: این مبحث، ما را به یک بحث فلسفی عمیق با تفاصیل فراوان می کشاند؛ اما بدون توجه به این مباحث فلسفی، دوست دارم تا اول این را ثابت کنم که احساس اخلاق در انسان، یک احساس فطری است که او را به دوست داشتن برخی از صفات و تنفر از برخی دیگر وا می دارد. این احساس، اگر چه در افراد مختلف بشر متفاوت و نیز به اندازه های مختلف است، اما یک احساس عمومی انسانی است. به قطع نظر نسبت به افراد، همیشه و در هر زمان، برخی صفات خوب و برخی دیگر بد دانسته شده اند؛ مثلا راستی، امانت داری، عدالت و وفای به عهد... انسان، تمام اینها را در هر زمانی، از جمله صفات اخلاقی شایسته ی مدح و ثناء دانسته است. و انسان هیچ موقع دروغ، ستم، خیانت و فریب را نستوده است... و این چنین است موضوع خیر خواهی، یاری رسانی، دلسوزی، سخاوت، سعه صدر و گذشت.

پس آیا می توانیم بگوییم که اسلام، در این مبحث با عموم بشر متفاوت است و آیا کسی می تواند ادعا کند که اسلام، دارای یک مجموعه ی اخلاقی مستقل و متمایز از دیگر مجموعه ها است؟

راشد: با وجود اینکه در گزارش ارائه شده ی شما بحث دارم و در مضمون فضائل و نقائص اخلاقی که ذکر کردی، بی نظر نیستم؛ اما به سخن شما اضافه می کنم: به رغم دیدگاه شما، سیستم های اخلاقی متفاوتی در اسلام و در تمام ادیان و سیستم های اجتماعی انسانی بوجود آمده است؛ چون آنها در مشخص کردن معیار حسن و قبح در اخلاق و نحوه ی شناخت خوبی و بدی، اختلاف دیدگاه دارند؛ زیرا در اثبات نیرویی که مجری مصوبات قانونی باشد و بر آن مراقبت کند، توافقی وجود ندارد؛ و دلیل این اختلاف، اختلاف در دیدگاه و اندیشه پیرامون این هستی و جایگاه آن در نظام وسیع و هدف از زندگی بشر است.

برای نمونه: بسیاری از نظریات اخلاقی، خودخواهی را یک پایه و اساس برای اخلاق می دانند. در عصر انقلاب در اروپا، «هابز» و «اسپونزا» به روش های مختلفی ثابت کرده اند که حفظ و بقای ذات، امری پسندیده است. همانگونه که در نظریه ی فروید، که از همان آغاز در کتاب های نخست خود ارایه داد، ارضای نفس، مهمترین نکته است - نظریه ای که تا هنوز، مجموعه رفتار بسیاری از غربی ها را تشکیل می دهد - بلکه او حتی این مفهوم را نسبت به دیگر مفاهیم روانی، در پایه ی نخست قرار داد؛ در حالی که به احساس غیرت و احسان، مانند دو پدیده ی ثانوی نگاه کرد که تحت تاثیر شکل های مختلف ارضای ذات هستند.

و در مقابل این اخلاق فردی، اخلاقی بوجود آمد که جمع و جامعه را پایه و اساس همه چیز قرار داد. این نوع اخلاق، دیدگاه هایی را مبنای خود قرار داد که بجای تاکید بر اهمیت فرد، بر اهمیت جمع بسیار تاکید می کرد.

مایکل: اگر ما بر این نظر باشیم که اسلام واقعا دارای یک مجموعه ی اخلاقی متمایز از دیگران است، این مجموعه بر چه اساسی استوار است؟ و ویژگی ها و علائم خاص آن چه هستند؟

راشد: همانطور که در گفتگوهای پیش گفتم: اسلام یک منهج و برنامه برای زندگی است؛ زندگی واقعی بشر با تمام اصول و قواعد آن. همان طور که برنامه ای اعتقادی است که طبیعت وجود را تفسیر و جایگاه انسان را در این وجود مشخص می کند و هدف آدمی را تبیین می کند؛ همچنان هم یک برنامه ی فراگیر است که در برگیرنده ی سیستم و تنظیماتی واقعی است که از آن دیدگاه های اعتقادی بر می خیزند و برای آن، صورتی واقعی بوجود می آورند که در زندگی بشر نمایان می شود؛ مانند نظام اخلاقی و منبعی که از آن سرچشمه می گیرد و اصولی که بر آن استوار است؛ سیستم سیاسی و شکل و ویژگی های آن؛ سیستم اجتماعی و اصول و پایه های آن؛ سیستم اقتصادی و فلسفه تشکیل آن؛ سیستم بین المللی و روابط و ارتباطات آن...

این آن چیزی است که دکتر «م. ج. درّانی» آن را بیان می کند؛ کسی که مدت زمانی طولانی، کشیشی در کلیسای انگلستان بود. او می گوید:

« اسلام دارای سیستمی است که قانون و اخلاق را با هم دارد. مراسم دینی ای که بر افراد فرض شده اند، دارای هدف اخلاقی هستند؛ هدف آن است که فرد، از جهت اخلاقی و روحی، با روشی معقول منظم شود. همانگونه که پاک کردن عقل و اندیشه و تقویت آن مورد هدف است تا بتواند وظایف خود در قبال دیگران را انجام بدهد؛ کسانی که به همراه او در جامعه زندگی می کنند. اسلام تنها دینی است که هم بعد نظری و هم بعد عملی دارد. از شخص نمی خواهد تا به مجموعه ای از رازهای مبهم، به مانند مسیحیت ایمان بیاورد. اسلام، جوانب مختلف مادی و معنوی را به طور یکسان می پذیرد و هر کدام را در جایگاهی که شایسته اند قرار می دهد و فلسفه خود را بر این اساس پی ریزی می کند، تا تمام جوانب رفتاری انسان را پوشش بدهد ».

راجیو: اگر ما این را اساسی قرار بدهیم که مجموعه ی سیستم اخلاقی اسلام بر آن استوار است، پس ضروری است که ویژگی های این مجموعه و مهمترین موارد متمایز آن را ذکر کنید.

راشد: می توان ویژگی های نظام اخلاقی اسلامی را در موارد زیر خلاصه کرد:

اساس عقیده ای: که در موارد زیر نمایان می شود: انسان مخلوقی است قابل تربیت و خدایش به او و آنچه برایش سودمند است، داناتر است و اینکه او را بیهوده رها نکرده، بلکه پیامبرانش را برایش فرستاده تا تعالیمش را برسانند و برنامه اش را به او معرفی کنند و اینکه این انسان، بعد از مرگ، در روز رستاخیز برانگیخته می شود تا برای آنچه از خیر و شر در زندگی خود انجام داده، حساب گرفته شود. و این بر خلاف اخلاق غرب است که از دین جدا مانده است، بعد از اینکه دانش و زندگی از کلیسا جدا شد.

پابرجایی یا ثبات: اخلاق اسلامی، از ارزش های ثابت گرفته شده و از اصول و دیدگاهی ثابت نسبت به انسان، زندگی و هستی جوشیده است. این اصول، خطاب به انسانی هستند که حقیقت او تغییر نمی کند و جوهر و اصل او در طول گذشت سال ها عوض نمی شود؛ حتی اگر چه اوضاع اطراف او تغییر کند و رویدادهای فراوانی بر سر او بیاید. راستی، امانتداری و بردباری، برای همیشه ی روزگار، از جمله فضائل به شمار می روند و دروغ، سخن چینی و غیبت، برای همیشه، از جمله ی رذائل هستند و انحراف و نابهنجاری، همیشه انحراف و ناهنجاری باقی می مانند و انتشار آن در میان مردم و مباح دانستن آن توسط برخی از سیستم ها، باعث جایز شدن آن نمی شود؛ هر چند که سبک زندگی انسان تغییر کند.

آرمانگرایی به همراه واقعگرایی: اگر بی خبران از اخلاق اسلامی، آن را به آرمانگرایی صرف توصیف می کنند، باید بدانند که در حقیقت، آن یک آرمانگرایی واقعیتگراست و هر کس می تواند با آن منطبق و هماهنگ شود. آن اخلاقی است که زندگی فرد را به اعتبار اینکه او یک موجود محترم است، محافظت می کند و زندگی اش را بدون مواجه شدن با لغزش ها و موانع به پیش می برد. اخلاقی است که با طبیعت بشری در تضاد نیست و با آن منافات ندارد؛ بلکه با آن به تکامل می رسد و هماهنگ می شود. دیدگاه اسلامی در برگیرنده ی بخش تشریعی و قانونگذاری ای است که یهودیت به آن اهتمام ورزیده و همچنین در بر گیرنده ی جنبه ی روحی ای است که روحانیت مسیحی بر آن تاکید نموده است. این همان چیزی است که نویسنده هندی «پیگی رودریک» به آن اشاره نموده است، آنجا که می گوید:

https://www.path-2-happiness.com/fa

«تعالیم اخلاقی اسلام، تلفیقی میان آرمانگرایی و واقع گرایی بوجود آورده اند. به فضل آن، انسان می تواند خداوند را بشناسد و رنگ خدایی بگیرد؛ در عین حالی که مشغول کارهای روزانه زندگی خود است...»

التزام: به معنی تعهد انسان به تمسک بر این اخلاق، در برابر تمام بشریت. بر این اساس که انسان در این هستی، مکلف و دارای یک رسالت و حامل یک امانت می باشد. او دارای آزادی اراده است و کارهایش بر اساس آن صورت می پذیرد و همین امر، معیار پاداش و حساب است. پس: تعهد و التزام اخلاقی، از بارزترین نشانه های مسئولیت فردی می باشد.

مسئولیت: امکان ندارد بدون احساس مسئولیت، اخلاق انسان فاضل و پسندیده گردد. مسئولیت در اینجا عبارت است از: قبول مسئولیت فرد، نسبت به کارهایی که انجام می دهد و توانایی او برای پذیرش نتایجی که بر اثر تعهدات و تصمیمات و اختیارات او، از جهت مثبت و منفی، در برابر الله و در برابر وجدانش و برابر جامعه پدید می آید.

مقدار و اندازه ی مسئولیت نیز مرتبط به همین موضوع است. در اسلام، مسئولیت، یک امر شخصی در تصمیم یا انجام کار است. همچنان که یک موضوع اجتماعی نیز هست، اگر بیش از یک نفر، در آن تصمیم یا کار شریک بودند.همانگونه که در اینجا یک مسئولیت دو طرفه میان فرد و جامعه نیز وجود دارد، اما قاعده چنین است: هیچ کس تبعات و نتایج کارها و تصمیمات فرد دیگری را بر عهده ندارد.

توسعه ی انگیزه درونی، با ربط دادن اخلاق به سیستم اجتماعی: انسان، کسی است که دنیای درونی خود را دارد و از این دنیا، انگیزه ی حقیقی برای التزام اخلاقی بوجود می آید. اسلام برای توسعه ی این انگیزه کار کرده و در هر حالی بر آن تاکید نموده است؛ امری که به «نیت» معروف است، که آن به معنی تعیین کردن مقصود مشخص درونی است، که مشروع باشد و نیکو؛ برای عملی که انسان قصد انجام آن را دارد. اما اسلام می داند که انسان کامل نیست و همچنین معصوم از اشتباه هم نیست و گاهی ضعف بر او وارد می شود و بر اطرافیانش هم تاثیر می گذارد؛ پس: انسان را با وجدان درونی خود تنها نگذاشته، بلکه التزام و تعهد افراد به اصول اخلاقی را، با کیفر، ممنوعیت های اجتماعی، قانونی و اخروی تقویت کرده است.

راجیو: واقعا سیستمی قابل تامل و احترام است.

https://www.path-2-happiness.com/fa

دولت اسلامی... یک ضرورت بشری

دولت اسلامی... یک ضرورت بشری

وقتی که سه دوست دیدار خود را شروع کردند، مایکل و راجیو متوجه شدند که صدایی روی صدای راشد پارازیت می اندازد، وقتی علت را از او پرسیدند، گفت که این صدای خلاصه ی اخبار است و از آنها خواست تا به او اجازه بدهند که به آن گوش بدهد... بعد از دقایقی، راشد به سرعت برای گفتگو آماده شد و گفت:

ببخشید، شاید شما مرا معذور بدانید و اهمیت گوش دادن به اخبار را دراین روزها متوجه بشوید، دست کم برای من... آیا حوادث کشور مرا در این روزها پیگیری کرده اید؟

راجیو: بله، خبرها بسیار ناراحت کننده هستند، رویدادها سریع و پی درپی می آیند.

مایکل: شاید مهمترین چیزی که نگاه مرا به خود جلب کرد، صعود اسلام گرایان و تلاش آنها برای تغییر نظام دولت، به نظامی اسلامی بود... این خیلی ناراحت کننده است.

راشد: چه ناراحتی در آن وجود دارد؟

مایکل: بشر، دولت دینی را تجربه کرده و تلخی آن را چشیده و بی نتیجه بودن آن ثابت شده است. دوره ی دولت دینی، با گذشت قرون وسطی پایان یافته و تمام شده است.

راشد: منظور تو از دولت دینی چیست؟

مایکل: دولتی که طبقه حاکمه ی آن از رجال دین اند؛ کسانی که ادعای سخنگویی به نام خدا را دارند. مهمترین خطرات دولت دینی، مصادره کردن حق و حقیقت، به نام خداست؛ زیرا آنها از طرف خدا سخن می گویند و به مقتضای آن، صفت عصمت و قداست را به خود اضافه می کنند. حکام این دولت ها ادعا می کنند که اعتراض به آنها، به معنی اعتراض به خداوند است و در نتیجه: آنان هیچ حسابی به هیچ کس پس نمی دهند و کسی نباید از آنها سوالی بکنند.

راشد: متاسفانه یک تشابه فرهنگی باعث این دیدگاه اشتباه درباره دولت اسلامی شده است. من هم مثل شما مخالف این شیوه ی حکومت داری هستم. این آن چیزی است که به آن تئوکراتیسم می گویند، اما تئوکراتیسم، سیستمی است که نفوذ و قدرت خود را - و نه فقط قوانین و نظام را- از دین می گیرد. اگر اروپا در قرون وسطی از این نظام رنج برد و آزار دید، اما جهان اسلام، به شکل اصولی از این نوع حکومت بی خبر است و آن را نشناخته و

تایید نمی کند. در اسلام، حکومت رجال دین وجود ندارد؛ بلکه حکم دینی به وسیله ی انسان هایی اجرا می شود که امکان اشتباه و خطا دارند و مورد مواخذه قرار می گیرند و اگر لازم باشد، از مقام خود عزل می شوند. تفاوت اصلی در این است که مرجعیت دولت اسلامی، اسلام است و تطبیق آن بوسیله انسانهایی است که هیچ گونه قداستی ندارند. در اسلام، حاکمی وجود ندارد که ادعا کند از طرف خداوند برای انجام این کار انتخاب و این امر به او سپرده شده است؛ بلکه لازم است تا ملت او را برای حکومت انتخاب و این حق را به او تفویض نمایند.

همانگونه که تجربه ی دولت اسلامی در دنیای اسلام، تجربه ای موفق بوده است و دولت اسلام در زمان خود، دولتی شکوفا و پیش رو بوده است، بر عکس دولت دینی در اروپا.

راجیو: تفاوت دولت اسلامی را با دولت دینی متوجه شدیم، تفاوت دولت اسلامی با دولت غیر دینی چیست؟

راشد: تفاوت اساسی و بزرگی با هم دارند. آنچه برای من مهم است، اساس اختلاف است که در تفاوت دیدگاه اسلامی و دیدگاه لائیک در باره ی هستی، زندگی و انسان نهفته است. نظام دولت در اسلام، از دیدگاه اسلامی می جوشد. دیدگاهی که در آن، دین با زندگی هماهنگ است و مجموعه ای کامل را تشکیل می دهد که مسلمان با آن زندگی می کند، و نقش فرد، امت و دولت، در آن یکدیگر را کامل می سازد.

برای فهم این موضوع، لازم است تا بدانیم که: جایگاه حقیقی ما در مملکت خداوند چیست؟ اگر ما اقرار می کنیم که الله است که ما را آفریده، پس طبیعی است که ما وظیفه ای جز پیروی از رضایت او نداشته باشیم و اگر ما اقرار می کنیم که این زمین و این آسمانها فقط ملك او هستند، پس باید بپذیریم که صحیح نیست تا در مملکت او، جز آنچه مورد رضایت اوست، اجرا شود. اگر ما اقرار می کنیم که همانا فقط الله ما را پرورش داده و فقط اوست که به ما روزی می دهد، پس ما جایگاهی جز بنده ی او بودن نداریم. اگر الله حاکم ماست و حاکم همه چیز در دنیاست، پس ما جایگاهی حقیقی در این جهان، جز اینکه در اطاعت و فرمانبرداری کامل او باشیم، نداریم.

مایکل: اما چه چیزی ما را به سوی آزمودن تجربه ای می برد که پیرامون آن این همه بحث و جدل و بیم و هراس وجود دارد؟ انسان به تنهایی می تواند تصمیم بگیرد که چگونه

زندگی کند؛ چه چیز باعث سعادت و خوشبختی او می شود؛ و شکل مناسب برای تنظیم زندگی او چیست؛ بعد از آن مانعی وجود ندارد تا تجارب خود را توسعه بدهد.

راشد: حقیقت مساله عبارتست از اینکه: آیا انسان، شایستگی سروری و قانونگذاری را دارد تا منبع حکومت باشد؟ ما می دانیم که در هر سیستمی، اگر یک فرد نادان و ناآگاه مسئول باشد، حتما آن را خراب می کند. مثلا اگر یک نفر که رانندگی بلد نیست، راندن خودرویی را بعهده بگیرد، ما حتما می دانیم که سرانجام این حماقت چه خواهد شد. پس باید تامل کنیم: اگر این وضعیت، سیستم کوچکی از سازه های آهن و غیره است و به کار انداختن آن بدون شناخت، محال است، پس این چطور برای انسان ممکن می شود؟ انسانی که ترکیبی پیچیده دارد و مسائل زندگی و تعاملات او، جوانب بسیار متعددی را در بر می گیرد. چطور ممکن است که کسانی به راه اندازی سیستم انسان بپردازند، که خود را هم به خوبی نمی شناسند، چه برسد به شناخت دیگران؟

و مساله ی دیگر: راهی برای رسیدن به عدالت وجود ندارد مگر اینکه، کسی مسئولیت تنظیم زندگی انسانی را عهده دار شود که انسانیت افراد در نگاه او، برابر باشد و حقوق را فقط کسی تثبیت کند که از هرگونه غرض ورزی شخصی، فراتر باشد و تمایلی نسبت به اهداف یک فرد یا خانواده، طبقه، کشور یا ملت، به شکل خصوصی نداشته باشد. امکان ندارد بر روی زمین، عدالت به شکل دیگری جز به این صورت، محقق شود.

انسان از اغراض شخصی و مصالح ذاتی خالی نیست، این ضعف، با هر انسانی همراه است. می توانیم به رهبران سیاسی و پیشوایان دینی، از برهمن ها گرفته تا پاپ و شیوخ طریقت و صاحبان نفوذ و اموال بنگریم، تا دریابیم که آنها خود را با حقوق و امتیازاتی خاص متمایز کرده اند و از این جهت، هر قانونی که در دنیا وضع شده، زیر نفوذ و سلطه ی آنان قرار دارد و به آنها حقی می دهد که به عموم مردم نمی دهد. آنها این را با راههای گوناگون تشریع می کنند و برای خود قانون می سازند و با اعلام شان به ملت ها، این توهم را ایجاد می کنند که این وضعی طبیعی است. آیا می توان پایه های یک دولت عادل و مجتمع متعادل را، در جامعه ای که این چنین افرادی بر آن سیطره دارند، بوجود آورد؟

به دولت های بزرگ بنگریم؛ دولت هایی که دیگر ملت ها را به بردگی گرفته اند و این کار را به پشتوانه ی قدرت و زور خود انجام می دهند. در کدام قانون و سیستم آنها، شما میل شخصی را مشاهده نمی کنید؟ آیا از این افراد انتظار می رود که برای انسان، سیستم و قانونی وضع کنند که بر پایه ی حق و عدالت استوار باشد؟

راجیو: اما آقای راشد، شما در دولتی که اقلیات دینی در آن زندگی می کنند و به آیین های دیگری غیر از اسلام معتقدند، چکار می کنید؟ مثلا ما در هند صدها اقلیت دینی داریم؛ وقتی شما مرجعیت دولت را، اسلام قرار می دهید، آنها را مجبور می کنید تا دینی غیر از دین خودشان را بپذیرند.

راشد: خیلی خوب شد که این مساله را یادآوری کردی. در این باره سه نکته هست که دوست دارم آنها را توضیح بدهم:

نخست: من تعجب می کنم که چطور شما به این اعتراض می کنید که یک غیر مسلمان، در زیر سایه ی دولتی زندگی کند که مرجعیت آن اسلام است؛ با وجود اینکه دین او، به ایجاد یک دولت در روی زمین فرا نمی خواند؛ در حالی که مسلمانان را به پذیرش سیستم هایی مجبور می کنید که مخالف دین او هستند و او را به پذیرش مرجعیتی در دولت لائیک وا می دارید، که با باور و عقیده ی او مخالف است؛ با وجود اینکه دین او این اجازه را نمی دهد.

دوم: مرجع بودن اسلام برای دولت، به معنی اجبار غیر مسلمانان به پذیرش اسلام نیست. این اعتراض، از نگاه اشتباه به دین، در دیدگاه لائیک بوجود آمده است، که آن را فقط یک باور شخصی و احساس درونی به حساب می آورند. در حالی که اسلام به این منحصر نیست؛ اسلام برای یک مسلمان، آداب و رسوم و قانون است (همان سیستم و قوانین) و یک مرجعیت تمدنی است. غیر مسلمان می تواند اسلام را فقط به عنوان یک مرجع تمدنی انتخاب کند و از قوانین و سیستم مربوط به آن پیروی کند، بدون داخل شدن در اعتقادات و احکام؛ همانگونه که شما فکر می کنید می توان نظام لیبرالی یا سوسیالیستی را در جوامعی اجرا کرد که به طور ذاتی، این سیستم ها در آنجا بوجود نیامده اند و همچنین بر معتقدین آیین های دیگر و سایر ملتها.

سوم: ایجاد دولتی با مرجعیت اسلام، به معنی از بین بردن حقوق اقلیت ها یا مداخله در احکام خاص آنها نیست. اسلام حقوق اقلیت ها را تضمین کرده و منعی در آن نمی بیند که آنها در امور شخصی، به احکام دین خود مراجعه کنند.

مایکل: اما ما الان در عصری دیگر زندگی می کنیم و دوره ی ظهور اسلام و تطبیق آن در تجربه ی دولت، بسیار قدیمی شده است و اگر این تلاش ها به ثمر بنشینند، این گامی به

عقب به شمار می رود؛ یک گام مرتجعانه! شما با این روش می خواهید که ما افکار خود را تعطیل کنیم و اوضاعی را بپذیریم که امروزه نه مورد پذیرش واقع می شود و نه در زندگی جدید بشر، منطقی است.

مثلا شما تا هنوز بر تحریم ربا اصرار دارید، درحالی که آن یک ضرورت اقتصادی است و هیچ دولتی در این عصر، چاره ای جز این ندارد.

راشد: دوست من، سخن تو در این مثال و دیگر مثال ها، بر مسلمات غیر حقیقی استوار است و از دیدگاهی مشخص از شکل دولت و نظام بین المللی نشات می گیرد که ما در آن زندگی می کنیم، البته؛ بعد از آن که خود را با زور و قدرت مسلط ساخته اند. همان گونه که آنها نسبت به بسیاری از آثار منفی ای که نظام اقتصادی ربوی بر بشر وارد کرده است، بی توجه هستند.

درست است که اسلام، ربا را حرام اعلام کرده، اما درست نیست که ربا، یک ضرورت اقتصادی است.

ربا، توسط سرمایه داران بزرگ و محتکران، در دنیا ترویج و حمایت می شود و به مردم دنیا چنین القا می کنند که آن یک ضرورت است؛ در حالی که فقط ضرورت دنیای سرمایه داری است و با وجود این، اقصاد دانان در همان غرب سرمایه داری، نسبت به نظام ربوی هشدار داده اند و اظهار داشته اند که نتیجه ی حتمی آن در طول زمان، ایجاد بحران های مداوم اقتصادی و مالی است که مشکلات اجتماعی را در پی دارند و این به سبب تراکم ثروت در دست گروهی خاص و محروم شدن تدریجی اکثریت مردم است. ما می توانیم به بحران وام های مسکن و ممتلکات و فجایع جهانی که همین اواخر روی داد بنگریم، پیش از این بحران های فراوانی روی داده بود که مهمترین آن بحران اقصادی در دهه سی میلادی در قرن گذشته بود. بررسی این موارد، ما را به درک واقعی موضوع و فهم میزان آسیب ها نزدیک می کند.

از جمله معجزات نظام اسلامی این است که هزار سال پیش از ظهور سرمایه داری، ربا و احتکار را حرام کرده است - دو موردی که نظام سرمایه داری بر آن استوار است - عزیز من، دولت اسلامی فقط یک ضرورت شرعی اسلامی نیست، بلکه یک ضرورت بشری هم هست.

https://www.path-2-happiness.com/fa

سفر جاویدان

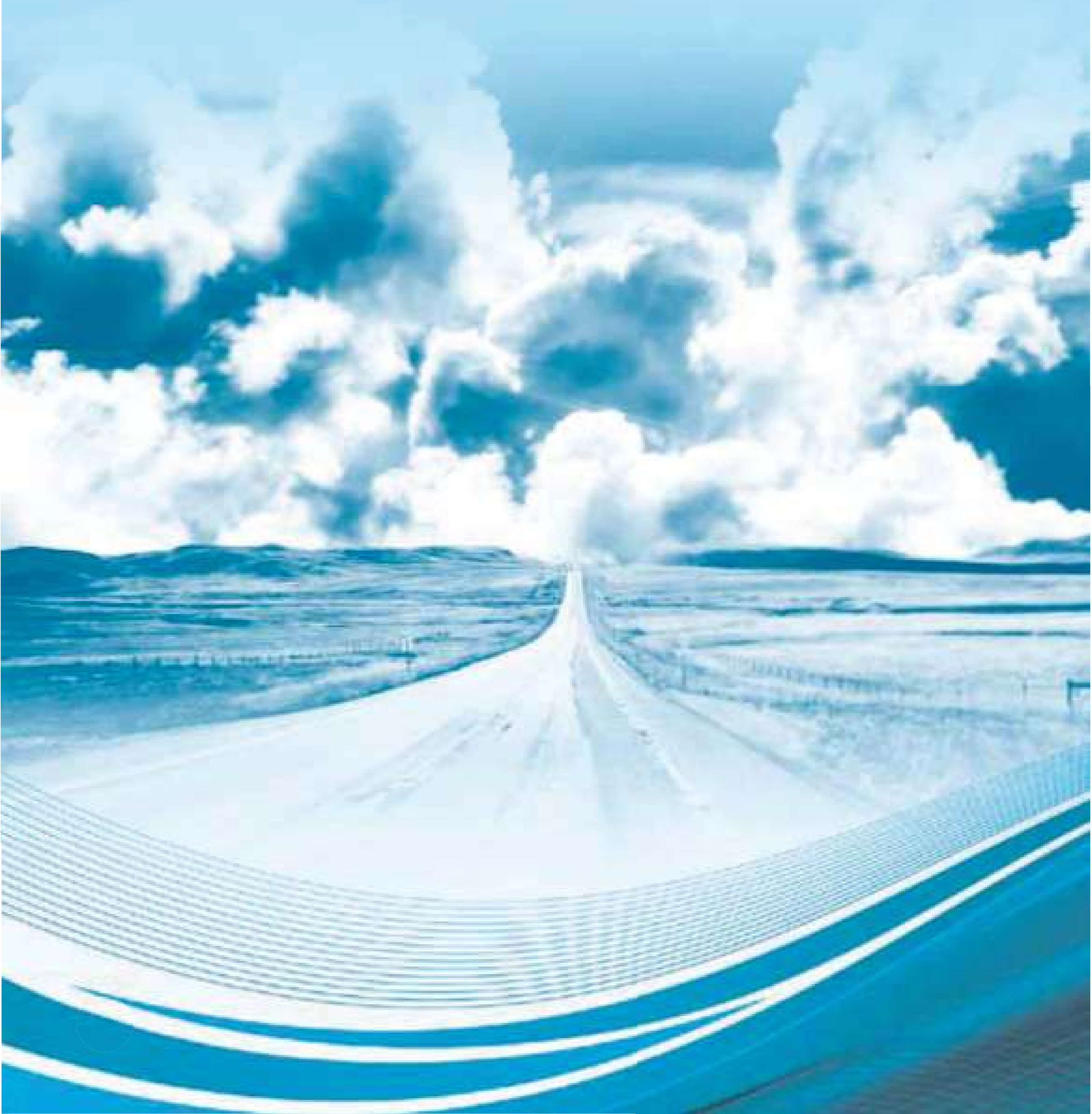

سفر جاویدان

مایکل به محض ورود به اتاق گفتگو سلام کرد، دوستانش پاسخ دادند و راشد حرف را ادامه داد:

چند لحظه صبر کنید، چیز جالبی برایتان دارم، آیا صحنه ی افتادن «موریسنی»، بازیکن تیم لیفورنو را در مسابقه با تیم بیسکارا، در لیگ ایتالیا دیده اید؟ بعد از زمین خوردن، در اثر سکته درگذشت. دیدن حالت مرگ و ایست قلبی او، بعد از مشاهده ی شادابی و نشاطش، تماشاچیان را شوکه کرد.

مایکل: اما عجیب تر از این اتفاق، افتادن بازیکن تیم بولتون «موامبا» در حین مسابقه با توتنهام در لیگ اتحاد انگلیس بود. با یک سکته، بیهوش بر زمین درغلتید، همگی فکر کردند مرده است؛ اما در یک اتفاق نادر، قلبش بعد از ۷۸ دقیقه دوباره شروع به کار کرد. پزشکان، این حادثه را مرگ ۷۸ دقیقه ای به حساب آورند، موضوعی که پزشک تیم «توبین» را واداشت تا با شگفتی اظهار کند که: «این رویدادی باورنکردنی است، ما انتظار نداشتیم موامبا به این شکل نجات یابد». موامبا مرد؛ اما دوباره به زندگی بازگشت!

راشد: مرگ، تنها حقیقتی است که تمام بشر به آن اعتراف می کنند و نسبت به آن اتفاق نظر دارند، اما بعد از مرگ چه خواهد شد؟ آیا مرگ پایان کار انسان است، یا اینکه بعد از آن، آغاز دیگری انتظار آدمی را می کشد؟ همانگونه که بسیاری از مردم بر این باور اند.

راجیو: ایمان به روز بازپسین، باوری اصیل است. انسان از روزی که بر زمین جای گرفت، حامل این باور بوده است. آثار و شواهد تاریخی بر این دلالت می کنند که این باور، در تمدن های کهن موجود بوده است؛ در بین مصریان باستان، قبایل مایا و رومیان و در جلگه میان دو رود... علاوه بر اینکه هیچ دین آسمانی ای از این باور خالی نبوده، همچنان که در ادیان زمینی چون برهمایی، بودایی، کنفوسیوسی، زرتشتی و صابئه هم شناخته شده است...

راشد: درست است. این باوری است که رسول اسلام به آن فراخوانده، همانگونه که دیگر پیامبران و رسولان هم آن را به مردم ارائه داده اند و هنوز هم ایمان به آن، شرطی از شروط پذیرش اسلام است؛ زیرا ایمان به خدا و کتاب ها و پیامبران او، بدون این باور معنی ندارد.

مایکل: اما مشاهده می شود که اثر این باور، در زندگی مردم یکسان نیست و کسانی که این

باور را در رفتار و اعمال و ذهن خود حاضر دارند، بسیار کم هستند.

راشد: درست است. تمام مردم در سطح یک باور نظری به آن ایمان دارند، اما کم اند کسانی که این باور را در زندگی واقعی خود، حاضر و زنده احساس می کنند. گواه این موضوع آن است که: وقتی ما صدای آژیر خطر را در روزهای جنگ می شنویم و اعلام می شود که یک حمله ی هوایی در حال انجام است، انتظار می رود و البته طبیعی هم هست که خیابان ها از مردم و حرکت ماشین ها خالی شود، تا جایی که اگر کسی رعایت نکند، نادان یا دیوانه تلقی می شود. اگر این درباره ی موضوع کوچکی در دنیا، مصداق پیدا می کند، پس درباره ی خطر بزرگ و مهمتر از این چه می توان گفت؟ خطری که مردم بر این باورند، که حتما روی خواهد داد. پروردگار بلند مرتبه ی این هستی، نسبت به آن هشدار داده و آن را از زبان تمام پیامبرانش اعلام داشته است. منطقی این است که اجابت آنها به این هشدار الهی، محکم تر و دقیق تر باشد.

مایکل: گمان می کنم علت این است که مردم، موضوع آژیر هشدار را می بینند یا درباره ی آن می شنوند؛ اگر چه آن را تجربه نکرده باشند اما در حالات و جاهای دیگر، آن را دیده و آثار آن را مشاهده کرده اند. اما درباره ی روز بازپسین، دیوار مرگ، مانعی میان ما و آن است و امروز در دید ما قرار نمی گیرد. تفاوت یقین در این دو مورد، به همین علت است.

راشد: سخن شما درست است، اما فرض بر این است که انسان، فقط با کمک حواس به حقایق دست نیابد، بلکه به عقل خود هم مراجعه کند. دلیل ضعف یقین در نزد این افراد، این است که آنها از عقل خود استفاده نمی کنند. اگر آنها با دقت به موضوع می نگریستند و از فکر خود استفاده می کردند، می فهمیدند که آنچه آنها با دیدگان خود مشاهده می کنند، از آنچه از چشمان آنان پنهان است، باعث یقین بیشتری نمی شود.

بعد از فهم این موضوع، باید دانست که یک سری مسائل وجود دارد که انتظار دیدن یا تجربه کردن آنها، باعث هلاکت و بربادی می شود؛ زیرا امکان ندارد که انسان بیش از یک بار آن را تجربه کند. اگر شخصی ادعا کرد که می تواند خود را از بالای یک ساختمان بلند به پایین پرت کند، بدون اینکه آسیبی ببیند و دیگری گفت خوب بفرما ثابت کن؛ این اثبات کردن، بطور یقین تجربه ی اول و آخر او خواهد بود و با این تجربه نمی توان درستی یا نادرستی این ادعا را ثابت کرد. اما با تفکر و نگاه به گذشته و امور مشابه، می توان به نتیجه ی مورد انتظار دست یافت، بدون آن که در آن فرورفت.

راجیو: پس برای رسیدن به یقین، باید به ادله ی عقلی و معادلات علمی اکتفا کرد.

راشد: مانعی بر آن نیست، اما من می گویم دلیل بزرگتر برای یقین به این موضوع، اعتماد به درستی سخن کسی است که به ما اطلاع داده، و آن الله تعالی است که با زبان پیامبرانش به ماخبر داده و این مقتضای ایمان به خداوند سبحان است. او از ما داناتر است و برای آنچه برای ما سودمند است و بیشتر به نفع ماست، مشتاق تر است.

اما دلایل عقلی و علمی در این مورد فراوانند، که تعدادی از آنها را ذکر می کنم:

دلیل اول: استدلال به آغاز آفرینش: اگر ما اقرار می کنیم که خداوند بلند مرتبه، بار نخست ما را از عدم آفریده است، پس می تواند بار دیگر هم بعد از مرگ زنده کند. و از جهت نظری هم، این زنده کردن، احتمال و امکان بیشتری نسبت به آفرینش نخست دارد...

دلیل دوم: تغییر حالت مواد و اشیاء از یک حالت به حالت دیگر و از یک شکل به شکل دیگر. قرآن در این باره، مثال ایجاد کردن آتش از درخت سبز را زده است که هر کس می تواند آن را تجربه کند. آن کسی که می تواند چیزی را از متضادش ایجاد کند و تمام ذرات موجود در مخلوقات، از او پیروی می کنند و هیچ چیز توان مخالفت با او را ندارد، می تواند استخوان های پوسیده را هم زنده کند.

دلیل سوم، چرخه ی تغییر مخلوقات، میان مرگ و زندگی. از دانه ی بی جان و بی حرکت، بوته ای سبز پدید می آید که شکوفه و ثمر می دهد و این گیاه زنده، دانه های جامد تولید می کند که رشد می کنند. از پرنده ی زنده و در حال رشد، تخم مرده خارج می شود و از آن تخم، پرنده ی زنده و متحرک، و بار دیگر این چرخه تکرار می شود. حیات، در آنچه ما مرده و بی جان می پنداریم، پنهان است... و انسان و دیگر حیوانات نیز اینچنین اند.

دلیل چهارم: مشاهده ی پدیده ی زنده شدن و احیا در زندگی انسان، حیوان و گیاهان. جسم انسان عادی از ۲۶۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ سلول تشکیل شده است که در هر ثانیه تغییر می کنند؛ به سرعت کم می شوند و بدن به وسیله ی غذا، جایگزین آنها را بوجود می آورد. پس جسم انسان به طور دایم و مانند یک نهر جاری، در حال بدل شدن و تغییر کردن است؛ تا جایی که زمانی فرا می رسد که در آن هیچ سلول کهنه ای یافت نمی شود. این عمل، در کودکی و جوانی به سرعت تکرار می شود، در حالی که در کهن سالی، سرعت این تغییر کاهش می یابد. این تغییر، بطور میانگین هر ده سال یک بار به صورت کامل انجام می گیرد.

از این موضوع نتیجه می گیریم که تغییر جسم مادی، همیشگی است اما انسان در درون خویش تغییر نمی کند. دانش، عادات، حافظه، آرزوها و افکار او عوض نمی شوند، بلکه همانطور که بوده اند باقی می مانند. اگر انسان با از بین رفتن جسمش از بین می رفت، لازم بود تا با از بین رفتن سلول های جسمش کاملا تغییر کند. این مساله اثبات می کند که حیات انسان، صرفا منوط به جسمش نیست و آن با تغییر جسم و از بین رفتن آن، همچنان ثابت و پا بر جا باقی می ماند.

دلیل پنجم: دانش جدید ثابت کرده است که سیستم های موجود در هستی، تمام اعمال انسان را ثبت می کنند. از مهمترین اهداف آخرت: پاداش و کیفر کارهای دنیاست؛ چه خوب باشند چه بد، برابر با آنچه که نوشته و ثبت شده اند. این شامل نیت، سخن و عمل می شود. دلایل علمی ثابت کرده اند که این ابعاد سه گانه، از بین نمی روند و ممکن است آنها را بعد از پایان یافتن، باز آوری کرد:

اندیشه ها و اراده هایی که به ذهن ما خطور می کنند و ظاهرا از یاد ما می روند، در ضمیر ناخودآگاه ما بر جای می مانند و ما گاهی در حالت رویا آنها را مشاهده می کنیم، یا ممکن است در حالت هیستری یا دیوانگی، بدون آنکه بدانیم، درباره ی آنها صحبت کنیم. این به طور قطع ثابت می کند که عقل یا حافظه، فقط آن چیزی نیست که در دسترس ماست و ما آن را احساس می کنیم؛ بلکه جوانب دیگری هم از حافظه وجود دارد که ما راه دسترسی به آن را نداریم و آن را احساس نمی کنیم؛ آن قسمت دارای وجودی مستقل است و دانش ثابت کرده که ما قادر به از بین بردن آن نیستیم.

اما در سخنان ما: دانش جدید ثابت کرده است که صداهایی که ما می شنویم، عبارت از امواجی هستند که در جو ایجاد می شوند و ممکن است آنها را بار دیگر شنید، حتی اگر قرن ها از آن گذشته باشد. اگر چه دانشمندان تا هنوز نتوانسته اند این را عملا اجرا کنند، اما این ثابت می کند که تمام سخنان انسان ضبط می شوند.

اما موضوع کار و عمل انسان، روی دادن دوباره ی آن را به شکلی حیرت انگیز تصدیق می کنی. دانش جدید ثابت کرده که تمام حرکات و کارهای ما، در روشنایی یا تاریکی، در فضا به حالت عکس و صورت موجود هستند و هر لحظه امکان دارد که این عکس ها را گرد آوری کرد. اجسام، جامد باشند یا متحرک، به صورت دایمی از خود تشعشعاتی دارند و اشکال اجسام و ابعاد آنها، در آن منعکس می شوند. ابزاری بسیار دقیق اختراع شده

که برای به تصویر کشیدن موج های حرارتی ای که از هر موجود زنده خارج می شود، به کار می رود؛ اما این ابزار فقط می تواند تا چند ساعت بعد از خروج این موج ها، آنها را ثبت کند.

مایکل: اگر ما حتمی بودن رویداد روز بازپسین را بپذیریم و جایگاه آن را در اسلام درک کنیم، بارزترین نشانه های این عقیده در اسلام چیست؟

راشد: جزئیات این عقیده، با آنچه در بیشتر آیین های دیگر آمده است، فرق می کند؛ اما به طور کلی می توان این عقیده را در موارد زیر خلاصه نمود:

۱) همانا خداوند در روزی که به روز بازپسین معروف است، این هستی را با هر آنچه از مخلوقات که در آن است، از بین می برد.

۲) سپس خداوند سبحان، بار دیگر آنها را زنده می کند و در پیش خود گرد می آورد. این همان حشر یا برانگیختن است.

۳) سپس تمام انسان ها به محکمه ی داوری خداوند عرضه می شوند تا نتیجه ی اعمال خوب و بد خود در دنیا را، بدون هیچ گونه کم یا زیادی دریافت کنند.

۴) خداوند بلند مرتبه، تمامی اعمال خوب و بد هر انسان را وزن می کند. هر کس که کفه ی اعمال صالح او سنگین تر شد، بخشیده می شود و هرکس که کفه ی اعمال بد او سنگین تر شد، سزا می بیند و عقاب می شود.

۵) کسانی که بخشیده می شوند وارد بهشت می شوند و کسانی که عقاب می بینند، وارد جهنم می شوند.

راجیو: واقعا موضوع بسیار خطرناك و مهمی است.

https://www.path-2-happiness.com/fa

اسلام و تروریسم

اسلام و تروریسم

سر موعد مقرر برای شروع گفتگو، مایکل و راشد و راجیو یکدیگر را ملاقات کردند... بعد از سلام و احوال پرسی، مایکل شروع به صحبت کرد.

مایکل: من متوجه شدم که سخنان راشد در دیدارهای پیش، با آنچه از دین او معروف است، در تضاد است و به تحقیق درباره ی این موضوع نیاز است. استاد راشد سعی کرد تا جوانب روشن و درخشانی از دینش را ارائه بدهد، اما از قسمت های تاریک غافل ماند... ما با چشمان خود می بینیم که تروریسمی که امروزه با تمام دنیا در افتاده، تروریسم نوع اسلامی است.

راجیو: من تا حدی با تو موافقم، اما تروریسم، رفتار و عکس العملی است که نباید آن را به دین یا قومی خاص مرتبط دانست. این آن چیزی است که من در سرزمین خود – هند – مشاهده می کنم. در آن جا حوادث خشونت باری رخ می دهد که دلایل گوناگونی دارند. دلیل این نگاه شما چیست؟

مایکل: این همان چیزی است که من می خواهم مطرح کنم. من بر این باورم که تروریسم، در ذات اسلام پنهان است. معروف است که اسلام به زور شمشیر گسترش یافته... آقای راشد، شما این را انکار می کنی؟

راشد: البته که انکار می کنم و حقایق هم آن را انکار می کنند.

مایکل: منظورت کدام حقایق است؟

راشد: حقایق دینی، تاریخی و واقعی... اما بگذار اول به تو بگویم: ما باید ذهن خود را از شایعات و تبلیغاتی که صاحبان رسانه ها و کسانی که منافع خاص خود را دارند، خالی کنیم.

راجیو: من فکر می کنم ما در جامعه ای آزاد زندگی می کنیم که برای جهت دادن به فکر ما، هیچ فشاری وجود ندارد و چیزی به ما دیکته نمی شود.

راشد: درست است که هیچ گونه فشاری بر ما اعمال نمی کنند و ما در انتخاب، آزادی عمل داریم، اما سرانجام ما چیزی را می پذیریم که رسانه ها به ما دیکته می کنند و چیزی را قبول می کنیم که اهل سیاست و صاحبان منافع، برای ما می پذیرند. تا هنوز در خاطر ماست آنچه را سیاستمداران و اندیشمندان غربی به صراحت ابراز داشتند و به یک جنگ صلیبی دیگر فراخواندند و در زیر عنوان مبارزه با تروریسم به جنگ با اسلام فراخواندند و آن را در راستای حمایت از تمدن مداراگر غرب توجیه کردند، تمدنی که دروازه های خود را بر همگان گشوده است.

مایکل: من به تو قول می دهم که ما به همین شکل خواهیم ماند: ما به دنبال حقیقت هستیم، از هر منبعی که باشد و هر طبیعتی که داشته باشد.

راشد: اگر اسلام در طبیعتش یک دین متجاوز است و با زور شمشیر منتشر شده و در عوض، مسیحیتی که غرب خود را به آن منتسب می کند، دین مدارا و گذشت است؛ دوست من، آیا می دانی در قرآن، چند بار واژه شمشیر ذکر شده و در کتاب مقدس شما چند بار؟

مایکل : دقیقا نمی دانم؛ اما مطمئنم که در قرآن، بیشتر از کتاب مقدس تکرار شده است.

راشد: این سورپرایز را داشته باش. در قرآن کریم که دارای ۶۲۳۶ آیه و ۷۷۴۳۶ کلمه است، برای یک بار هم کلمه شمشیر، یا هم معنای آن نیامده است؛ با وجود اینکه این کلمه در زبان عربی حدود ۶۰ واژه هم معنی دارد. این در حالی است که در کتاب مقدس، بیش از ۲۰۰ بار این کلمه (شمشیر) تکرار شده است.

مایکل: اووه... واقعا غافلگیر شدم، آیا منظور تو از حقایق دینی، همین موارد بود؟

راشد: بله، این فقط یکی از حقایق دینی است که من آن را زیاد طول نمی دهم؛ تا فرصت بیان حقایق دیگر هم فراهم باشد.

راجیو: مهمترین این حقایق چه هستند؟

https://www.path-2-happiness.com/fa

راشد: قسمتی از مهمترین این حقایق را تو باید بدانی آقای راجیو؛ و آن اینکه ارتش اسلام، هرگز به بیشتر مناطق پرجمعیت مسلمان نشین و در مقدمه ی آنها شرق آسیا و جنوب آن، نرسیده است و در مورد مناطق وسیعی از آفریقا نیز این قاعده تطبیق می کند.

و به حقیقت تاریخی مرتبط است، شهادت مورخین منصف غرب، مبنی بر اینکه هیچ موردی از اجبار به پذیرش اسلام، در طول تاریخ اسلامی برای آنها ثابت نشده است.

مایکل: بدون در نظر گرفتن سخنان مورخانی که ذکر کردی، این ادعا چه چیزی را ثابت می کند؟ چون من می توانم در تقابل با سخن آنها، نظر دسته ی دیگری از مورخان را بیاورم، که خلاف آنها نظر داده اند.

راشد: دلایل زیادی وجود دارد که نظر مرا ثابت می کند:

نخست: مردم مناطق زیادی که توسط مسلمانان به صورت نظامی فتح شدند، بر آیین پیشین خود ماندند و زیر سایه ی حکومت مسلمانان، مراسم خود را انجام می دادند و تاکنون هم، برخی بر ادیان خود باقی مانده اند. این همان چیزی است که در مصر، فلسطین، لبنان، یونان، هند و... روی داده است. در مقابل این، تصویری دیگر وجود دارد، مناطقی که مسیحیان به شکل نظامی بر آنها سیطره یافتند: اندلس، قدس، فلیپین و... در آنجا یا قتل عام، یا پذیرش مسیحیت و یا رها کردن سرزمین و مهاجرت، سرنوشت مردم بود.

و دوم: وقتی سیطره ی نظامی مسلمانان بر سرزمین های فتح شده به وسیله نیروی نظامی، از بین رفت و دیگر هیچ نیرویی باقی نماند، مشاهده نشد که این ملت ها اسلام را رها و از آن خارج شوند؛ بلکه حتی ملت هایی چون مردم اتحاد جماهیر شوری سابق، با وجود فشار وحشتناک نظام کمونیستی، اسلام خود را مخفیانه حفظ کردند و منتظر فرصتی بودند تا بعد از زوال این نیروی سلطه گر، به سوی اسلام بازگردند.

و سوم: تاریخ، داستان ملت هایی را برای ما تعریف می کند که به سرزمین مسلمانان

هجوم آوردند و قدرت نظامی مسلمان ها را درهم شکستند و قسمت زیادی از سرزمین آنها را اشغال کردند... اما وقتی با اسلام از نزدیک آشنا شدند، به اسلام گردن نهادند و آن را پذیرفتند؛ ملتهایی چون تاتار و مغول.

مایکل: قبول می کنم که اسلام با زور شمشیر گسترش نیافته، اما تاریخ را کنار بگذار و اجازه بده از واقعیت کنونی سخن بگوییم. با توجه به واقعیت های حال حاضر، آیا با من موافق نیستی که: تروریسمی که امروز با دنیا سر جنگ دارد، تروریسم اسلامی است؟

راشد: ابتدا مشخص کنیم که تروریسم چیست؟ سپس نگاهی به دنیا بیندازیم تا نقشه تروریسم را در عصر جدید بررسی کنیم که از چه کسانی تشکیل شده است.

راجیو: کشورهای جهان و سازمان های بین المللی، به یک تعریف مشخص و مورد اتفاق برای تروریسم نرسیده اند، اما ما می توانیم در این موارد توافق کنیم: «ایجاد ترس و وحشت میان افراد غیر مسلح و آشتی طلب، به هر شکلی که باشد، چه برای تاثیر نهادن بر اراده آنها، یا رسیدن به دست آوردهای سیاسی یا اقتصادی از طرف تجاوز گر».

راشد: البته منظور از مشخص نکردن تعریف از طرف برخی از کشورها، این است که مفهوم آن با امیال آنها تطابق داشته باشد و بتوانند با آن بازی کنند... من به تعریف تو اضافه می کنم: «خواه این تجاوز کار، یک فرد یا یک گروه یا یک دولت باشد».

مایکل: موردی که اضافه کردی ایرادی ندارد، پس با توجه به آن: با بررسی رویدادهای جهانی پی می بریم که انفجار برج های دوقلوی تجارت جهانی نیویورک در سال ۲۰۰۱ و انفجار قطارهای مادرید و مراکز تفریحی در بالی اندونزی بر ضد گردشگران غربی و همچنین عملیاتی که فلسطینی ها بر علیه یهود انجام می دهند... همگی عملیاتی تروریستی هستند که مسلمانان انجام داده اند.

راشد: دوست من کمی صبر کن، عملیاتی که فلسطینی ها انجام می دهند، عملیات مقاومت ضد دولتی اشغالگر است که تاریخی سیاه تر از تروریسم دارد. آیا می توان

چشم را بر اشغال یک سرزمین کامل و آواره کردن مردم آن و ایجاد ترس و وحشت در میان آنان بست؟ از جمله شیوه هایی که این دولت برای ایجاد رعب و وحشت در میان مردم فلسطین بکار برده است، موارد زیر است:

• کشتار شهرک شیخ، در تاریخ ۱۹۴۷/۱۲/۳۱ م که در آن ۶۰۰ شهروند عادی و غیر نظامی داخل خانه هایشان کشته شدند.

• کشتار روستای دیر یاسین در ۱۹۴۸/۴/۱۰ که بیش از نیمی از جمعیت روستا کشته شدند.

• کشتار اللد در تاریخ ۱۹۴۸/۷/۱۱، که طی آن ۴۲۶ شهروند عادی که در مسجد روستا گرد آمده بودند، کشته شدند. یهود به آنجا حمله و همگی را به قتل رساندند.

• کشتار کفر قاسم در ۱۹۶۵/۱۰ م ، که در آن ۹۴ شهروند عادی از جمله زنان و کودکان کشته شدند.

• کشتار صبرا و شتیلا در ۱۹۸۲/۹/۱۸ م، در لبنان. شارون، جنایتکار جنگی، با همکاری نیروهای ویژه ی مسیحیان لبنان مرتکب آن شدند. در قتل عامی که ۷۲ ساعت طول کشید، ۳۵۰۰ فلسطینی و لبنانی که بیشتر آنها زنان، کودکان و پیرمردان بودند، کشته شدند. آنها هیچ جرمی جز هویت اسلامی نداشتند.

• قتل عام مسجد ابراهیمی در ۱۹۹۴/۴/۲۵م، که یکی از سربازان ارتش اسرائیل به همراه تعدادی دیگر از اعضای این ارتش و با همکاری شهرک نشینان یهودی مرتکب شدند. در این کشتار، ۲۹ نفر نمازگزار داخل مسجد و ۵۰ نفر در بیرون آن کشته شدند و بیش از ۳۵۰ نفر نمازگزار آسیب دیدند.

و برای اینکه دیدگاه کاملی حاصل شود، دو حادثه را به این موارد اضافه می کنم: انفجار ساختمان اداری دولت فدرال آمریکا در اوکلاهما در سال ۱۹۹۵م، که در آن ۱۶۸ نفر کشته و ۵۰۰ نفر زخمی شدند و همچنین دو کشتار اوسلو و جزیره اوتویا در سال ۲۰۱۱/۷م، که باعث مرگ بیش از ۹۲ نفر و زخمی شدن ۹۰ نفر شد، این دو مورد اخیر، بوسیله ی مسیحیان افراطی و نژاد پرست انجام شده.

وقتی ما در چهارچوب رابطه ی تروریسم با یک دین یا تمدن تحقیق می کنیم، نمی توانیم از این حقیقت غافل بمانیم که در خلال عصر جدید:

- هرگز هیچ دولت مسلمانی به یک دولت غربی حمله نکرده؛ و برعکس، تاریخ گواه است که دنیای قدیم و جدید همیشه هدف حمله های غرب بوده است.

- سرخ پوستان آمریکا به دست کسانی قتل عام شده و در معرض نابودی قرار گرفتند که پرچم تمدن غربی را برافراشته بودند. آنقدر که تعداد آنها از ۱۰ میلیون به ۲۰۰ هزار نفر رسید، البته این، علاوه بر چپاول تمام قاره ی آنها بود.

- غرب باعث دو جنگ ویرانگر بزرگ شد که به آنها جهانی می گویند؛ در حالی که در حقیقت دو جنگ اروپایی بودند. جنگ اول فقط بیست میلیون قربانی گرفت و همین تعداد، زخمی و از کارافتاده بر جای گذاشت. جنگ دوم ۵۵ میلیون قربانی و ۵۳ میلیون زخمی در بر داشت و سه میلیون گم شده هم نتیجه ی آن بود که بیشتر این افراد، از اهالی مستعمرات و از شهروندان غیر نظامی بودند؛ چرا که از جمله کارهای رایج در میان جنگجویان، هدف قرار دادن مردم عادی بود تا مقاومت دشمن را از بین ببرند.

همانطور که ما – اگر به طور اصولی، حمله بر افراد بی گناه را حرام بدانیم– نمی توانیم انگیزه ی کسانی که این حوادث را مرتکب شده اند در نظر نگیریم. آنان ادعا می کنند که عملیات شان مانعی در برابر دشمنی و تروریسم آمریکا و غرب علیه مسلمانان می شود. به ویژه در محاصره عراق و کمک به صهیونیست های جنایتکار در فلسطین.

راجیو: پس خلاصه ی سخنی که ما می توانیم بگوییم این است که: تروریسم نه دینی دارد و نه تمدنی.

راشد: من موافقم که دینی ندارد؛ اما بر این باورم که لازم است تا اصول و پایه های تمدن غرب بازبینی شوند؛ تمدنی که بر اساس درگیری و مقدس شمردن قدرت بوجود آمده است و همچنین رابطه ی آن با رفتار تجاوزکارانه بررسی شود. تمدن جدید غرب، ریشه و افکارش را از ما ترک دو تمدن یونانی و رومی بدست آورده

است، دو تمدنی که افکار زیر در آن رواج داشت: عقده ی خود برتر بینی، تمجید زور و قدرت و حتمیت درگیری... این افکار را تمدن جدید و معاصر غرب به ارث برد و تعالیم مسیحی نتوانست مانع خروج آن به شکل رفتارهای نفرت انگیز و وحشتناك و فجایع و عملیات تروریستی شود؛ مصیبت هایی که تمام اروپا و همچنین تمام جهان را در برگرفته است.

مایکل: به امید دیدار در گفتگویی دیگر.

https://www.path-2-happiness.com/fa

آینده از آن این دین است

https://www.path-2-happiness.com/fa

آینده از آن این دین است

راجیو بر خلاف عادت همیشگی کمی دیر کرد و به محض ظاهر شدن بر صفحه لپ تاپ، دوستش مایکل خطاب به او گفت:

خوش آمدی، ما همیشه از شما وقت شناسی در قرارها را دیده ایم، امیدوارم که این تاخیر، به خاطر مشکل خاصی نباشد.

راجیو: پوزش می خواهم، مشکل خاصی نبود، مشغول تکمیل کردن بحثی بودم که می خواهم به شما ارائه بدهم

مایکل: بسیار عالی، پس گفتگوی پرباری خواهیم داشت. بحث شما پیرامون چه چیزی است؟

راجیو: در حقیقت بحث هایی که درباره ی اسلام داشتیم، برای من جذاب بود؛ خواستم تا درباره ی وضعیت گسترش یا عدم گسترش این دین تحقیقی بکنم.

مایکل: عجیب است؛ من هم در این موضوع کند و کاوی کرده ام؛ البته نه دقیقا در موضوعی که شما ذکر کردی، بلکه به دنبال جوانب دیگر بحث بودم تا با ژرف اندیشی بیشتر و از مصادر و منابع اصلی آن را بررسی کنم. تو در تحقیق خود به چه چیز تازه ای دست یافته ای؟ راشد! تو این جایی؟

راشد: بله بله، من دارم به سخنان شما گوش می دهم.

راجیو: من متوجه شدم که تمام منابع، به گسترش اسلام در جهان اشاره می کنند. در تحقیقم متوجه شدم که در دنیا بیش از ۴۲۰۰ مذهب و آیین وجود دارد و آمار نشان می دهد که سرعت انتشار اسلام، از همگی بیشتر است و روزانه به شکل قابل ملاحظه ای در تمام قاره ها در حال گسترش است. به طور مثال اگر نسبت رشد مسلمانان را با رشد مسیحیان مقایسه کنیم، متوجه تفاوت بزرگی خواهیم شد؛ آمارهای سازمان ملل می گوید: نسبت رشد سالیانه ی مسلمانان در جهان ۶٫۴٪ است، در حالی که رشد مسیحیت از ۱٪ تجاوز نمی کند.

من تحقیق خود را درباره ی اروپا انجام دادم و متوجه شدم که اسلام در کشورهای اسپانیا، فرانسه و بریتانیا، دومین دین است.

همچنین در آلمان تعداد مسلمانان در حال افزایش است. طبق نظر روزنامه ی «دی فیلت» آلمانی، اسلام در آلمان به شکل فزاینده ای در حال رشد است.

تحقیقی که وزارت داخلی فرانسه انجام داده است، تاکید می کند که بیش از ۳۶۰۰ نفر در سال، به اسلام می گروند و اشاره می کند که در فرانسه ۲۳۰۰ مسجد و ۷ میلیون مسلمان وجود دارد و انتظار می رود که تا سال ۲۰۱۵ مسلمانان به یک چهارم جمعیت فرانسه برسند. همچنین تخمین زده می شود که در سال ۲۰۵۰ آنها ۲۰٪ ساکنین اروپا را تشکیل بدهند و البته پیش بینی دیگر هم وجود دارد که می گوید مسلمانان در سال ۲۰۴۰ اکثریت جمعیت اروپا خواهند شد.

پیش بینی ها می گویند تا ده سال آینده، یک سوم جمعیت هلند مسلمان خواهد شد. در یکی از پژوهش ها آمده است که اسلام به شکل وحشتناکی در میان مردم سوئد در حال انتشار است؛ به طوری که سرشماری های رسمی می گویند که مسلمانان در حال افزایش مداوم اند و هم اکنون جمعیت آنها به ۱۲۰ هزار نفر رسیده است.

بعد از افزایش مساجد که نشانه افزایش تعداد مسلمانان متعهد و دیندار است، آمار از اقبال شدید مسلمانان به مساجد و وجود ۲۵ هزار باب مسجد در اروپا سخن می گویند.

و در مقابل، تحقیقات نشان می دهد که تعداد هواداران کلیسا که به آن رفت و آمد می کنند، رو به کاهش است. تحقیقی که «بانک دریسدن» انجام داده است، می گوید، انتظار دارد تعداد کسانی که به کلیسا رفت و آمد می کنند، در سالهای آینده کاهش یابد؛ به طوری که احتمال دارد از مجموع ۳۵۰ کلیسا در «ابرشیه ایسن» ۹۶ کلیسا بدون انجام عبادت باشند و از ساختمان کلیسا در راستای کارهای دیگر استفاده شود؛ این به دلیل کاهش زیارت کنندگان کلیسا و کاهش درآمد آنهاست (مالیات کلیسا).

شاید چیزی که ضعف توجه و اقبال مسیحیان به کلیسا را نشان بدهد، در این مثال دیده شود: کلیسایی در یک کشور اروپایی برای کشاندن مردم به کلیسا، مسابقه ماشین

کشی برپاکرد تا باعث جذب و آمدن مردم به سوی کلیسا شود!!

مایکل: شاید این پدیده، این حالت متلاطم را که در اروپا، احزاب دست راستی بر ضد مسلمانان بوجود آورده اند، تفسیر کند. آنها سعی می کنند تا اسلام را در تنگنا بگذارند و ثوابت آن را به ریشخند بگیرند و مسلمانان یا افراد شاخص آن را مورد هجوم قرار دهند؛ تا جایی که برخی خواستار اخراج همه ی مسلمانان از اروپا شده اند. اما به نظر تو، این گستردگی انتشار به چه علت است؟ آقای راشد! حرفی نمی زنی؟ روش نا مانوسی را در پی گرفته ای.

راشد: البته من از آن چه می شنوم خوشحالم، به همین دلیل ترجیح دادم سکوت کنم تا بیشتر بشنوم. به نظر من در اسلام و جوامع غربی، یک سری اسباب ذاتی وجود دارد و یک سری اسباب واقعی هم به این عوامل، در فراهم کردن محیط مناسب برای گسترش اسلام یاری می کنند. اما من می خواهم به این اشاره کنم که گسترش دینی کهن که ریشه هایش در عمق تاریخ فرو رفته و از آغاز آفرینش همراه آدمی بوده، چیز شگفتی نیست. دینی که از زمان آدم علیه السلام تا به امروز امتداد داشته و هرگز قطع نشده است.

مایکل: چطور آقای راشد؟ تا جایی که ما می دانیم اسلام هزار و چهارصد سال پیش ظهور کرده و ما ادیان آسمانی دیگری هم داریم؛ آیین هایی مانند مسیحیت و یهودیت. آیا شما منکر این موضوع هستید؟

راشد: در این زمینه، یک مفهوم وجود دارد که لازم است تصحیح شود؛ و آن اینکه دین خداوند یکی است و خداوند چند دین ندارد. دین یکی است زیرا از طرف یک ذات، که الله باشد، نازل شده است. همان ذاتی که آفرینش، به دست او محقق گشته است. اما اوضاع و مشکلات متعدد جوامع بشری، باعث انعطاف قوانین نازله از طرف خداوند شده است، تا این مشکلات، در پرتوی قوانین الهی حل شوند. البته گاهی تفاوت در ادیان، واقعی نیست و به دلیل انحراف در آنها و فاصله زمانی نزول، صورت گرفته است؛ که لازمه ی احیای آن، دوباره فرستادن یک رسول برای تجدید دین

است تا ثوابت و اصول این دین واحد را دوباره زنده کند. این همان چیزی است که حدیث رسول اسلام به آن اشاره می کند: «پیامبران همگی برادراند، دینشان یکی و مادرانشان متفاوت است». یعنی زمان، شریعت و قوانین آنها متفاوت است؛ اما چون در زمان ظهور اسلام و آمدن رسول آن، بشریت به رشد خود رسیده بود و همچنین این رسالت، در برگیرنده ی عواملی است که سلامت آن را حفظ و از ضایع شدن آن جلوگیری می کند؛ عواملی که همیشه آن را تجدید و نو می سازند و به صفا و پاکی اش بر می گرداند. پس مقتضای این ویژگی ها این است که: این دین تداوم یابد و در طول تاریخ بشریت استمرار داشته باشد و دین خاتم و آخرین دین آسمانی باشد که خداوند خالق بشر، آن را برای بشریت پسندیده است؛ و طبیعی است که دینی را برای او بپسندد که با او تناسب داشته و با فطرتش هماهنگ باشد. پس طبیعی است که این گسترش را ببینیم، وقتی امور به شکل طبیعی و بدون اجبار پیش بروند.

راجیو: این مفهومی جدید و جالب است. به اسباب گسترش اسلام بر گردیم، آقای راشد.

راشد: بله، اسباب ذاتی اسلام، او را شایسته ی این انتشار ساخته است. اسباب و صفاتی چون:

اصولش ساده و در عین حال دارای معانی ژرف است. مفاهیم آن واضح، برنامه اش شامل و فراگیر، آموزه های آن آسان و فهم آن نیاز به قدرت عقلی و توان ذهنی زیادی ندارد. در آن امور مبهم، افسون، طلسم و راز وجود ندارد؛ همانگونه که از پیچیدگی هم در آن خبری نیست.

دینی انسانی است و فطرت انسان را مورد خطاب قرار می دهد و تغییر حالات او را در نظر می گیرد؛ خواسته هایش را اجابت و مشکلات او را درمان می کند؛ پرسش هایش را پاسخ می دهد و در میان حقایق و واقعیت های زندگی، هماهنگی و انسجام ایجاد می کند؛ همانگونه که تمامی انواع ستم های اجتماعی را ممنوع می کند و نسبت به مساوات کامل در اصل و ریشه، میان تمامی فرزندان بشر، با وجود تفاوت رنگ، زبان،

https://www.path-2-happiness.com/fa

نژاد و سطوح مختلف اجتماعی، تاکید می ورزد.

دینی واقع گراست؛ واقعیت بشر را در نظر می گیرد، اما در آن ذوب و مضمحل نمی شود. بر اساس این واقعیتگرایی، دنیا و آخرت را با هم جمع کرده و میان آنها تعارضی نمی بیند.

دینی است که به عقل آدمی احترام می گذارد و ارزش فکر بشری را می داند و در راس راه های رسیدن به تفاهم، مناقشه و جدال مفید، دلایل عقلی و روش های منطقی را قرار می دهد.

دینی است که مانع علم و پیشرفت نیست؛ بلکه آن را تشویق می کند. حقایق علمی ثابت، که دانش در عصر جدید به آنها دست یافته، با تفسیر آیات قرآنی در آن زمینه، که بیش از چهارده قرن قبل آمده اند، توافق دارند.

دینی است که با حرکت تغییر و تحول همگام است. اسلام توان خود را در تعامل با هر چیز جدید و تغییر اجتماعی ای که در زندگی بشر و در طول زمان و مکان می آید، ثابت کرده است.

دینی است که آزادی حقیقی انسان را محقق می سازد. آن آزادی ای که عالی ترین مفهومش محقق نمی شود مگر زمانی که انسان، بندگی خود را خالص برای خدا انجام دهد، زیرا او در این حالت، بنده ی هیچ انسان یا مخلوقی در طبیعت نخواهد بود.

دینی است که دروازه های آن در برابر دیگر فرهنگ ها گشوده است.

مایکل: اسباب درونی جامعه غربی را من برایتان ذکر می کنم:

جامعه غربی، به ویژه از آغاز قرن پیش و کمی قبل از آن، دچار آسیب فکری واقعی و خاصی شده است. این بحران ها با درگیرهای متعددی که در جامعه غربی روی داده، افزایش یافته است. بخصوص درگیری میان کلیسا و دانش جدید و بین مذاهب فلسفی مختلف و همچنین نزاع میان طبقات مختلف جامعه. این اختلافات باعث پراکندگی ارزش ها و ایجاد احساس سرگشتگی و فقدان هویت شده است.

و سپس خلاء روحی ای که کیان انسان غربی را از درون خورده ونابود ساخته است... خلاء یی که روح آدمی را خفه و ارزش انسان را به تاراج برده و صفات انسانیت را تحقیر و بی مقدار نموده است؛ در حالی که ارزش و جایگاه اشیا و اجناس مختلف، روز به روز افزایش می یابد و از انسان با ارزش تر می شوند؛ انگار که انسان، یک ابزار یا جزیی از یک کارخانه بزرگ است.

و عامل مهم دیگر، تردیدی است که در اذهان مردم غرب نسبت به دینشان سرایت کرده است. این موضوع به دلیل تناقض، تعارض و کوتاهی است که در دینشان مشاهده می کنند؛ البته با وجود تعصب ظاهری و رفتار متکلّفانه ی بسیاری از آنها نسبت به دینشان، این پدیده بسیار گسترش یافته است. این، علاوه بر مسیری است که کلیسا ترسیم کرده و راه پاکی و نجات را در رهبانیت نشان می دهد؛ چیزی که بیشتر ما آن را مخالف با طبیعت بشری و درگیر با شئون زندگی می بیند.

و همچنین نمی توانیم سقوط اخلاقی و از هم گسستن خانواده و از هم پاشیدن کلی جامعه ی غربی را در نظر نگیریم.

راشد: اگر ما بخواهیم درباره ی عوامل واقعی گسترش این دین سخن بگوییم، متوجه می شویم که این هجوم گسترده برای مسخ چهره ی اسلام و آزار پیروانش، نتیجه ی عکس داده و باعث شده تا انگیزه برای شناخت این دین، در میان دیگر مردم افزایش یابد.

همانگونه که سعی دعوتگران به سوی خدا، در نشر اسلام نیز تاثیر گذار بوده است و همچنین مناظراتی که بین دانشمندان دین اسلام و دیگر ادیان برگزار می شود، فرصت مناسبی را برای عموم مردم غرب فراهم می کند، تا حقیقت اسلام را بهتر بشناسند.

و وجود اقلیت مسلمان در غرب را از یاد نمی بریم که فرصتی برای مردم آنجا فراهم کرده اند تا مسلمانان را از نزدیک بشناسند؛ امری که زمینه ساز شناخت مفاهیم اسلامی و مشاهده ی سبک زندگی مسلمانان در میدان واقعیت گشته است.

https://www.path-2-happiness.com/fa

همه این موارد، نگاهی روشن و مثبت به من می دهد و ثابت می کنند که آینده، از آن اسلام است.

مهمترین منابع

مهمترین منابع

- **قرآن کریم**
- **کتاب های سنت نبوی**
- **دکتر ابراهیم خلیل:**

چرا دوست من مسلمان شد؟ و نظر واتیکان درباره ی مبارزه طلبی های قرآن

دکتر ابراهیم محمد ابراهیم:

ادیان وضعی در منابع مقدس شان و موضع اسلام نسبت به آنها

- **ابوالاعلی مودودی:**

اسلام در برابر مخالفت های جهان

اسلام و تمدن معاصر

حجاب

تطبیق شریعت در عصر حاضر

مبادی اسلام

ما و تمدن غرب

سیستم زندگی در اسلام

- **ابو عبدالملك ولید بن فهد الودعان:**

نامه ای به هر کس که به عیسی علیه السلام ایمان دارد

- **احمد دیدات:**

سریع ترین رشد در ادیان

انتخاب میان اسلام و مسیحیت

راه حل اسلام برای مشکل نژاد پرستی

اختلاف واقعی میان مسلمانان و مسیحیان

الله در یهودیت ومسیحیت و اسلام

مقایسه انجیل با قرآن

تهمت شمشیر

چرا محمد صلی الله علیه و سلم، برترین است؟

کتاب مقدس درباره ی محمد صلی الله علیه و سلم چه می گوید؟

محمد صلی الله علیه و سلم بزرگترین فرد جهان است

محمد صلی الله علیه و سلم جانشین طبیعی مسیح علیه السلام است

مفهوم عبادت در اسلام

آیا مسیح خداست؟ پاسخ انجیل در این باره چیست؟

- **دکتر احمد عبدالرحیم السایح:**

فلسفه ی تمدن اسلامی

- **دکتر اسماعیل راجی الفاروقی، دکتر لوس لمیاء الفاروقی:**

اطلس تمدن اسلامی

- **دکتر اکرم لمعی:**

طلاق در مسیحیت(برابر با دیدگاه انجیل)

- **اندریه نایتون و دیگران- ترجمه : سمیره عزمی الزین:**

اصول دوگانه پرستی در مسیحیت

- **انور محمود زناتی:**

فرهنگ تهمت های غرب علیه اسلام

- **برنارد لویس:**

استانبول و تمدن خلافت اسلامی

- **جاد الکریم جباعی:**

حقوق انسان در اندیشه ی عربی معاصر

- **جمیل بن صبیح:**

محقق شدن خلافت انسان در زمین

- **دکتر گوتفراید کونزلن- با تحقیق و بررسی: دکتر محمد عماره:**

بحران مسیحیت و لائیسم در اروپا [به گواهی یک آلمانی]

- **دکتر حسین مونس:**

تمدن، تحقیقی در اصول و عوامل قیام آن

مختصر قانون امت اسلام

- **خالد ابوالفتوح:**

اسلام و لیبرالیسم- حقیقت نگاه امریکایی و امکان تلاقی فکری(مقاله)

در میان اداره وقت و اداره ذات (مقاله)

تمدن- اصطلاحات (مقاله)

برای این از آمریکا متنفریم!(مقاله)

حاشیه های بحران مبارزه طلبی(مقاله)

- **دکتر درویش حلس:**

حقوق فرهنگی انسان در میان شریعت اسلامی و پیمان نامه های بین المللی

- **روژه گارودی:**

گورکنان، تمدنی که گور انسان را می کند

- **زگرید هونکه- ترجمه : فاروق بیضون، کمال دسوقی:**

خورشید عرب بر غرب می تابد... اثر تمدن عربی بر اروپا

- **سامی عامری:**

آیا قرآن کریم چیزی از کتاب های یهود و مسیحیت اقتباس کرده است؟

- **سعود بن عبدالعزیز بن محمد العریفی:**

ادله عقلی و نقلی اصول عقاید

- **سید قطب:**

اسلام و مشکل تمدن

آینده در قلمرو اسلام

ویژگی های اندیشه اسلامی و پایه های آن

این دین

دکتر سید محمد بدوی

اخلاق میان فلسفه و جامعه شناسی

- **دکتر عادل صادق:**

طلاق راه حل نیست

- **دکتر عادل بن علی الشدی، دکتر عبدالرزاق معاش:**

نیازهای بشریت به رسالت پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و سلم

- **عباس عقاد:**

تاثیر عرب بر تمدن اروپا

- **عبدالدائم کحیل:**

جمال اعجاز طبی در قرآن و سنت

فرهنگ اعجاز رقمی در قرآن کریم

- **دکتر عبدالرحمن حسن حبنکه:**

ضوابط شناخت و اصول استدلال و مناظره

- **عبدالرحمن الجزیری:**

دلایل یقینی در رد اتهامات مبشرین مسیحی

- **دکتر عبدالعزیز صقر:**

دین و دولت در عصر حاضر جهان عرب... تحقیقی درباره ی جایگاه و نقش دین و دولت قومی

- **دکتر عبدالعزیز بن عثمان تویجری:**

حقوق انسان در آموزه های اسلام

- **دکتر عبدالله بن عبدالمحسن ترکی:**

حقوق انسان در اسلام

- **عبدالله ناصح علوان:**

نشانه های تمدن اسلام و تاثیر آن در نهضت بیداری اروپا

- **دکتر عبدالمحسن بن زبن المطیری:**

دلایل آشکار بر درستی نبوت بهترین انسان صلی الله علیه و سلم

- **علی عزت بگوویچ:**

اسلام در شرق و غرب

- **دکتر علی محیی الدین قره داغی:**

ما و دیگران- پژوهشی ژرف در فقه

- **علی بن نایف الشحود:**

تفصیل رد تمدن غرب

- **دکتر عماد الدین خلیل:**

درباره ی اسلام چنین گفتند

- **دکتر فهد بن عبدالرحمن بن سلیمان رومی:**

ویژگی های قرآن کریم

- **دکتر مازن عرموطی، نمیر عباس مظفر، کاید هاشم(تحریر):**

اسلام و غرب و حقوق انسان

- **مایکل هارت- ترجمه: انیس منصور:**

صد انسان جاویدان، بزرگترین آنها محمد است [صلی الله علیه و سلم]

- **مجاهد محمود احمد ناصر:**

منهج قرآن کریم در اقامه ی دلیل و حجت

- **محمد بن ابراهیم الحمد:**

اسلام... راه سعادت جاودانه

- **محمد ابوزهره:**

جامعه ی انسانی در پرتوی اسلام

- **محمد ابوالقاسم حاج حمد:**

ستیز میان غیب، انسان و طبیعت جهانی اسلام

- **دکتر محمد بشاری:**

ابعاد و ضوابط آزادی دینی در شریعت اسلامی

- **محمد تقی الدین هلالی مغربی:**

دلایل انجیل مبنی بر اینکه عیسی علیه السلام بنده است و بهره ای از الوهیت ندارد

- **محمد رشید عوید:**

آنان با تجاوز به زنان، تفریح می کنند

- **دکتر محمد زحیلی:**

حقوق انسان- محور مقاصد شریعت

- **دکتر محمد ضیاء الرحمن اعظمی:**

پژوهشی پیرامون یهودیت و مسیحیت و آیین های هندی

- **محمد بن طاهر تنیر بیروتی:**

عقیده ی دوگانه پرستی در آیین مسیحیت

- **محمد طاهر بن عاشور:**

مختصر اصول نظام اجتماعی در اسلام

- **دکتر محمد بن عبدالله بن صالح السحیم:**

اسلام، اصول و مبادی آن

- **دکتر محمد عماره:**

اسلام و حقوق انسان... ضرورت ها و نه حقوق

میان عصمت و توهین... انبیاء در قرآن و کتاب مقدس(مقاله)

- **محمد غزالی:**

حقوق انسان

- **محمد قطب:**

شبهات پیرامون اسلام

- **محمد متولی شعراوی:**

دلایل مادی وجود الله

- **محمد یاسین:**

پاسخ دانشمندان مسلمان به شبهات ملحدان و شرق شناسان

- **مرکز تبادل ارزش های فرهنگی، با همکاری با سازمان یونسکو:**

تاثیر عرب و اسلام در نهضت اروپا

- **دکتر مروان ابراهیم قیسی:**

فرهنگ حقوق انسان در اسلام

- **ناصر بن دخیل الله بن فاتح سعیدی:**

استدلال عقلی و معنای بلاغی

- **هارون یحیی:**

فریب تکامل

فهم سریع ایمان

قرآن بزرگترین معجزه

معجزات قرانی

- **هانز هینر ش سبدر- ترجمه: عبدالرحمن بدوی:**

روح تمدن عربی

- **دکتر هبه رووف عزت:**

اشکالات مفهوم حقوق انسان(مقاله)

- **وحید الدین خان:**

قرآن به مبارزه می طلبد

بزرگترین قضیه

- **دکتر یحیی بن محمد حسن زمزمی:**

حقوق انسان، مفهوم آن و تطبیقات آن در قرآن کریم

- **یسر محمد سعید مبیض:**

روز بازپسین در ادیان آسمانی و آیین های کهن

- **دکتر یعقوب بن عبدالوهاب باحسین:**

روش استدلال و مقدمات آن در نزد اهل منطق و اصول

فهرست محتوی

فهرست

جام فراموشی	۸
آیا یک زن کافی است؟	۱۶
گل هرزه	۲۲
پرده اخلاقی	۲۸
ملکه	۳۴
گسیختن خانواده متلاشی شده	۴۰
زن بعد از آزادی	۴۶
تبعیض با پوشش تمدن	۵۲
به همراه فروید، در قهوه خانه ای در پاریس	۵۸
روان آدمی میان دو منهج	۶۳
روان آدمی میان دو منهج	۶۴
نیاز ما به ایمان	۷۰
برج های نور	۷۶
خدایت را بشناس	۸۲
نور آسمانی (نیاز انسان به رسالت)	۸۸
ویژگی های دین حق	۹۶
بزرگترین مردان بشر	۱۰۲
آخرین پیام	۱۰۸
ساحل امنیت	۱۱۴

https://www.path-2-happiness.com/fa

آیین خدایی	۱۲۰
واقعیت های تمدنی	۱۲۶
خورشید مسلمانان بر انسانیت می تابد	۱۳۲
انسان... آن گاه که رانده می شود	۱۳۸
حقوق انسان در اسلام	۱۴۴
یک لحظه لطفا!	۱۵۰
لطفا اجازه بده!	۱۵۶
اخلاق قرآنی	۱۶۲
دولت اسلامی... یک ضرورت بشری	۱۶۸
سفر جاویدان	۱۷۴
اسلام و تروریسم	۱۸۰
آینده از آن این دین است	۱۸۸
مهمترین منابع	۱۹۶

https://www.path-2-happiness.com/fa

مسیر خوشبختی

با تو به ریشه ها باز می گردیم و در منطق عقلی غرق می شویم. ازسخنان فلاسفه و اندیشمندان بهره می بریم و در مسیر خود از تجربه رهبران، حکماء و مشاهیر استفاده می کنیم. مسیری که در خلال آن به دنبال خوشبختی هستیم؛ یک سفر فکری و تمدنی در پی سعادت و به قصد وصول به آن.. سفری که ژرفای وجود آدمی را می کاود. و برای این کار تاریخ گذشته را وارسی کرده و به آینده چشم می دوزد. در کنار شیوه های متنوع و بسیار زیاد که هر کدام ادعای داشتن راه خوشبختی را دارند..در راستای گردآوردن اجزای پراکنده روان آدمی سعی می کنیم، به فردیت آدمی اهتمام ورزیم و به آینده جوامع و ملت ها و اقوام چشم دوخته ایم تا مسیر خوشبختی را بشناسند.. با ما باش تا معیارهای مناسب اختیار راه و شناخت آن را بشناسی و آن را بسنجی و ارزش گذاری کنی.. سفری برای شناخت راه سعادت و خوشبختی.. راه اخلاق، دانش، تمدن، مهربانی و کرامت....

آیا این راه را می شناسی؟ آیا دوست داری این راه را بشناسی؟

های دوستانه‌سایت‌وب